۱

الا یا ایها الساقی ادر کاسا و ناولها
که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکلها

بوی نافه‌ای کآخر صبا زان طره بگشاید
ز تاب جعد مشکینش چه خون افتاد در دلها

بمی سجاده رنگین کن گرت پیر مغان گوید
که سالک بی‌خبر نبود ز راه و رسم منزلها

مرا در منزل جانان چه امن عیش چون هر دم
جرس فریاد میدارد که بربندید محملها

شب تاریک و بیم موج و گردابی چنین هایل
کجا دانند حال ما سبکباران ساحلها

همه کارم ز خودکامی به بدنامی کشید آخر
نهان کی ماند آن رازی کزو سازند محفلها

حضوری گر همی خواهی ازو غایب مشو حافظ
متی ما تلق من تهوی دع الدنیا و اهملها

[illegible]

[illegible]

ملا هجری

[illegible]

بسوی کعبه ... [illegible]

میرزا ملک ... [illegible]

[illegible]

وفائی ... [illegible]

[illegible]

محمد سعید ... لاهور

[illegible]

مولانا ... قزوینی

[illegible]

میرزا ... [illegible]

[illegible]

شاه فقیر الله آفرین لاهوری

ازان کرده‌ام چون کمان تیر و دلها

زدی مجلس قدرت چون شمع آهن محفلها

روانه چون سویدا خال دوست ریشه دلها

ز شوخیهای چشم برق جرس ترکمانی

آقا شاه پور طهرانی

[illegible]

[illegible]

علی خان [illegible]

[illegible]

[illegible]

اگر مجنون من در دوست صحرا نباشی

ورای ناز و تمکین چراغ نادلی

ای شاخ گل ... [illegible]

میان عاشقان ... [illegible]

استاد

اگر آینه جلوه چالاک عیانی

بجای آب غلطد زیر پا سر در دو ... [illegible]

[illegible]

انوری

[illegible]

[illegible]

ردیف الالف مولانا ... آبادی

که بود از عجب ذوق می و میخانه را

شکند ... نمانده را

آن پری در خانه که از دو من دیوانه را

...

[illegible]

از هوای دل روزی به کوی تو بوت گذرد
با چنین پیچهای گردی ... خانه را
جان به نظاره خواب ... 
با هوی مست ... خانه را
شد خدا ساز ... 

[illegible]

بابا نصیبی گیلانی

[illegible]

وصالی سلطانی

روغنی استرآبادی

با هجران ملک ساخت من غم فزوده را

میرزا

قزوینی

شیرازی

ملا نوید قزوینی

ای طبیب این مرض ما نیست در سر و سر

در عشق است که عاجز کند افلاطون را

محمل لیلی زدن و بسط بشکند ملک

که بیابان دست تصرف زند مجنون را

ای اهل همه ... سخن ما

میرزا علی استرابادی

[illegible]

چشم حیرت زده ما نشود گرم نگاه

[illegible] ما

اشک [illegible] ما

میر الهی

[illegible] ما

فصل [illegible] دیوان الهی ما

ای خضر صاحب دیوان [illegible] ما

ظفرخان احسن

[illegible]

ملا محمد [illegible]

سوخت [illegible] ما

دو گیسو [illegible] ما

[illegible]

در وصف سخنان [illegible]

کو بود و [illegible] چون مه و [illegible] ما

وله

[illegible] دل غم [illegible] ما

[illegible]

[illegible] بالای تو [illegible]

[illegible]

میرزا [illegible]

[illegible] مرغ [illegible]

[illegible]

شیخ محمد علی حزین

[illegible]

تو نه مانند رنگ از چهره دم گرم پریدن
چنان که یاد دل بیطاقتم در خضر باز رفت
من چون نی گلی بگرو خیار تو لرزیدن
که نبض سینه‌ام شد تحفه مشق طپیدنها

[illegible]

چو خیال از چشم ... [illegible]

[illegible]

من بیمار که گلهای تصویر نهالی را
چنین ... [illegible]
من ... [illegible]
... به این آرزوهای خیالی را
... علم و فاداری
... صاحبان درک عالی را

ومن ردیف الیاء وله خراسانی

گه روح نظام قد او ... تحسین ایلی

... صورت خط اولی معنی تیایلی

... عشق سوز ... گر جمع ...

جمع ... عشق ... ایلی

ومن ردیف الالف ...

… سعدی شیرازی

[illegible]

طاقت وعظ نماند سر سودای …
وعده را فایده ای نیست که دلبر ننهد …

[illegible]

[illegible]

تمت ردیف سلمان ساوجی

صنما وفا نکردم ...

...

ناجی استرآبادی

...

تمت ردیف ... جهان آبادی

هم ... عشاق همه ...

...

تمت ردیف ... استرآبادی

...

ملا ... یزدی

[illegible]

گه پشت سپهر دو تا کنم ... روی بحر ...

عراقی

کمان گوئی و تیر سینه و دلم را

الهی روز بد مرگ ... مرا

بر یکبوی صدق از کسی باشد که شنیدم

به بانگ مجلس تصویر ...

[illegible]

بجان امروز دل از تیر غم من فارغ است

مسلمانان چه سازم با که گویم درد پنهان را

عثمان دل از دست غمزه من

رسماً

زود رفت از شوق فارغ

پا از گریبان کردم چون غنچه

دعا کی اسیری

ای ناله همدمی کن و از آب چشم من

پیدا بساز و عیده بحث غنوده را

بالکی بگوی ...ده دل غم فزوده را

محرم بساز مردم ...

روحی ...آبادی

حیران بیک ساخت من غم فزوده را

این قالب فرسوده که از کوچه تو دور است

نو کشش کن نظامی وال عمر پروردار

افتاده علی بابک لیلا و نهار را

از رود مباد که شود آن تن نازک

از بهر خدا جست کمی تنگ قبا را

چون غنچه که در پهلوی شاخ گل [illegible]

[illegible]

تمت ردیف الالف

[illegible]

مژگان تو بر کشته [illegible]
افسون نگاه تو در [illegible]
حرفیست که سر برزده از روی نکویت
افشان شده شکلیست بر گل [illegible]
با همه [illegible] زده [illegible]
مجنون سر کوی ترا [illegible]
اثبات محبت تو [illegible]

[illegible] تبریزی

گر دیده ز عالم [illegible]
[illegible] ان روی دلدار
[illegible] سرو قد [illegible] قامت [illegible]
بالا ز [illegible] جلوه گر [illegible]
عشق تو شد جلوه گر دل و جان [illegible]
اثبات [illegible] عجب [illegible]

[illegible]

خواجه [illegible] بخاری

ای آنکه دل ساخته [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

علی کیمیری

شرمنده شود مهر از روی تو آن دم
بالا زنی چو قدرت قامت چو ما را
کی تاب نگاهت بود آهوی ختن را
از خجلت چشم تو نهد روی بصحرا
ترک سپهی گشته بتو شاه بتان را
تیغ از خم کعبه و از بتکده در ...

[illegible]

بشکست دل ما بنگه او دل شکست
[illegible]

[illegible]



[illegible]

در گردن عاشق خم زلف تو مار است
از مهره آن تاب ... [illegible]
از دوره خط سبز و لب لعل تو دیدم
[illegible]
[illegible]

[illegible]

بهار از قدح لاله روی ...

... چه نسبت بود تعالی ...

امید هست که محتاج ... نشوی

اگر ... لطف عادت ما را

غنیمت است دو روزی که زنده ... ای

...

بیان ... شیرین ... که جان ...

... زدن ... زردی ... مسیحا را

... خرد ... دور ... روی ...

... که این ... روی ما را

... ریاض ... که ...

زبان ... ه ... کوی ما را

از آن نی که از عشق اگر به سیس

عقیق ناب کباب سحه شبهای ما را

بطرف باغ نه بزم و نه بزم عشرت که

ترانه های عجب بلبلان خوش ادا را

نی مروق فصل بهار صوت هزار

کجا بود به شیوه میل طبع دانا را

[illegible]

مولانا جامی قدس سره العزیز

بیت

میرزا یاری صفاهانی

بیت

[illegible]

ردیف الالف

[illegible]

ای از کمند ... جان ما

ای شهسوار ... ایمان من ما

[illegible]

استاد

دلش بهشت ز روی تو می‌کنم نه بیب
رخساره خاک در که میکنم نه بیب
در عالم فراق تو ای دوست کیم من
گنجی نشسته خاک بر سر میکنم نه بیب
از چشم به نغمه آب زندگی
جای تو در سواد بصر میکنم نه بیب

ای بی تو چنانی لب خطا من برو
ای روی خرم وز شمان من یا
دارد عزیمت دل بی غم ناز
ای عالم حرمت نهان من ما

[illegible]

یک صحبت رود و کوه ...

گاهی ز مرغی همنشین نام کو صدا

ز عاشقان غم زده وان عالم زده

زان عام خاص ...

جامی ره ... الحمد ... ختم عشق ...

گفتیم والسلام علی تابع الهدی

تمت ردیف الالف ...

پریشان تا نگردد دو بهم جمعیت دلها
بهر صورت نگه دارد از آن صفا [illegible]
فکندم تا که از خم [illegible]
چه اشکال که گفت [illegible]
نفس در سینه [illegible]
[illegible]

مشفقی یزدی

عراقی در زبان باده صفش شد مجلسها
پیاله ای برنگ غم از آئینه دلها
[illegible] های شمع وارد و سجده های [illegible]
که شام وصل [illegible] الا یا ایها الساقی

[illegible]

الا یا ایها الساقی ادر کاسا و ناولها



معمای کاشی

[illegible]
الا یا ایها الساقی ادر کاسا و ناولها

[illegible]

گلستان [illegible] دو عالم [illegible]

تتمه ردیف الف [illegible]

[illegible]

شیخ محمد علی

[illegible] علی خان [illegible]

[illegible]

میرزا همایون ... امینی

نجا دل بیار آورده‌ام سر در روزنی را

بخاطر ره ... ساقی ... دم ...

چمن ... اتش ... گل باد و خزانی را



میرزا ... قاسم ...

ساقی ... بابای

میرزا ... مازندرانی

تا در دل پر درد چون بوسی می لب جانانه را
لب به لب آید ... پیش پیمانه را

تا صبح ... بر آرم ... غم
داغ ... جانان میخانه را

دیدم ... من ... کرد

چون ... خانه ای ... کردم ... خانه را

[illegible]

میرزا عبدالقادر بیدل هندی

عشق تو عالم ساخته ویران خراب

زان عرق کاتصال شبنمی خاک در

بابا [illegible] ساوجی

چون سفالی که ریخته باشد شراب

خون مرا [illegible] تحمل شوی

[illegible]

[illegible]

ار زنده [illegible] آفتاب

جامی

[illegible] آفتاب

[illegible]

مولانا طوسی مروی

بوی بنده صبح الکن تیغ نیرنی
زانرو که ماست شهوت خورد پ را
از جوهر دو سه مقصد زمین عرق
زانرو که کسی بخاک ریز گلاب را

مولانا جمال الدین سلمان ساوجی

زان پیش کاتصال شود خاک و آب را
عشق تو خانه ساخته بود این خراب را

شیخ مصلح الدین سعدی

مولانا کمال خجندی

وی چو عاشق که به چهره فکندی نقاب ...
شرمنده ساختی همه روز آفتاب ...

[illegible]

بجمال تو ای ... [illegible]

عجب ... [illegible]

[illegible]

[illegible]



[illegible]

مولانا ... شیرازی

[illegible]

مشکل عشق ... [illegible]

[illegible]

دوست [illegible] یوزی [illegible]
پیچ و خم دوم یوم [illegible] دوست یوبها
نسخ خط یاقوت کیمون [illegible]
تعلیم خط ازعات [illegible] تمت ببها
عاشق کیلی [illegible] جهان [illegible]
باد [illegible] عشق [illegible]

تمت ردیف عاشق [illegible] مرتبن

[illegible]

خدای [illegible] ایلار [illegible]
[illegible] ایکان [illegible]
[illegible] باقی [illegible]

تمت ردیف الالف [illegible]



[illegible]

ردیف الالف [illegible]

[illegible]

ردیف الالف

[illegible]

دل قربانی ... ازین کمان ها ...

... نمک چون ...

باین شوخی غزل گفتن علی ...

[illegible]

لطف بیت ربود از فیض نقاب را

بحران ... وصال ...

در ردیف الف

...

در ردیف یای ... دانش

...

تمت ردیف سعدی شیرازی

سلطان چشم ...

ما را

ما را

ما را

میرزا ... فاتی

[illegible]

ای صاحب کرامت شکرانهٔ سلامت
روزی تفقدی کن درویش بی نوا را

خواجه حافظ شیرازی

[illegible]

مولانا کاتبی نشابوری

سودای آن پریرو دلواز حسرت ما را

کاری نمانده ای عاقلان شما را

[illegible]

مولانا جامی هروی

[illegible]



[illegible]

بیت

[illegible]

مولانا آصفی هروی

[illegible]

دریاب اگر تو تی این آب روان [illegible]
کو عالم لاله کوثر است بر کف [illegible]
از دل بیرون [illegible] اندیشه خطا را

آب و هوای جنت [illegible]
مستی [illegible]
در [illegible] غم [illegible] بخت [illegible]
گریه های [illegible]
بر قامت چو سرو [illegible]

بیتی

بیبل [illegible] آن [illegible]
یعنی [illegible] عالم [illegible]
[illegible] همنشین
[illegible] مشتوق [illegible]

ملا [illegible]

نور [illegible] لامع از چهره تو ما را
[illegible] تا بنام [illegible]

[illegible] ساقی و پیمانه [illegible]
[illegible] فیض [illegible]
کمان [illegible]
[illegible] افضا [illegible]
[illegible] عالم [illegible]

ای [illegible] پیش [illegible]
جان [illegible] دل [illegible]
[illegible] ما را

عشق [illegible] ما را
[illegible] دل ما [illegible]
ای [illegible] جمال [illegible]
[illegible] عالم [illegible]



صوفی [illegible] ساقی [illegible]
[illegible] باده [illegible] رندان [illegible]
[illegible] فضا را

ملا [illegible] شیرازی

[illegible] ساقی [illegible] باده [illegible] ما را
[illegible] عالم [illegible]
[illegible] ما را

ردیف الف [illegible] شیرازی

[illegible] دل [illegible] ما را
[illegible] بدخشان [illegible]
[illegible] ما را
[illegible] باغ و صحرا را

[illegible] نظر خطا [illegible]
[illegible] حسن [illegible]
[illegible] جمال [illegible]
[illegible] چشم [illegible]
[illegible] زلف [illegible]

تتمه ردیف الالف

مولانا عماد الدین

خواجه حافظ شیرازی

صبا بلطف بگو آن غزال رعنا را
که سر بکوه و بیابان تو داده ما را
شکرفروش که عمرش دراز باد چرا
تفقدی نکند طوطی شکرخا را
غرور حسن اجازت مگر نداد ای گل
که پرسشی نکنی عندلیب شیدا را

چو با حبیب نشینی و باده پیمایی
به یاد دار محبان بادپیما را

ندانم از چه سبب رنگ آشنایی نیست
سهی قدان سیه چشم ماه سیما را

جز این قدر نتوان گفت در جمال تو عیب
که وضع مهر و وفا نیست روی زیبا را

در آسمان نه عجب گر به گفته حافظ
سماع زهره به رقص آورد مسیحا را

[illegible]

خواجه حافظ شیرازی

اگر آن ترک شیرازی بدست آرد دل ما را
بخال هندویش بخشم سمرقند و بخارا را

بده ساقی می باقی که در جنت نخواهی یافت
کنار آب رکناباد و گلگشت مصلا را

فغان کاین لولیان شوخ شیرین کار شهرآشوب
چنان بردند صبر از دل که ترکان خوان یغما را

ز عشق ناتمام ما جمال یار مستغنیست
به آب و رنگ و خال و خط چه حاجت روی زیبا را

حدیث از مطرب و می گو و راز دهر کمتر جو
که کس نگشود و نگشاید بحکمت این معما را

من از آن حسن روزافزون که یوسف داشت دانستم
که عشق از پرده عصمت برون آرد زلیخا را

نصیحت گوش کن جانا که از جان دوستتر دارند
جوانان سعادتمند پند پیر دانا را

غزل گفتی و در سفتی بیا و خوش بخوان حافظ
که بر نظم تو افشاند فلک عقد ثریا را

کمال الدین آذری

[illegible]

میر ... سبزواری

[illegible]

مولانا ...

[illegible]



[illegible]

حضرت ...

[illegible]

عالم یزدی

[illegible]

مولانا علی شیرازی

[illegible]

که باد مرمی عالی جهان بی سر و پا را

جمله ز غیبت پیدا با و جمله عالی عیان ...

... سبزواری

تحیم لطف اگر نمی گرفت ازین شیدا را

جهانم چو نیستی که شد اگر وه ما را

بهر جا پای ... صد ... چشم ...

[illegible]

سبحان ...

[illegible]

مولانا فخری هروی

تمه ردیف الالف

[illegible]

**قاسم دیوانه شیرازی**

[illegible]

**ملا ... [illegible]**

[illegible]

**ملا ... [illegible]**

[illegible]



**بابا علوی شیرازی**

[illegible]

**ملا محمد طاهر ... بیگ شیرازی**

[illegible]

وصل تو چون بنده بود در عشق کامل کسی

چه کنم که شستگان عیبه بود در ...

حسن و زینت از حسنت صورت ضرب ...

دو کران جهان که عشق که ...

[illegible]

طرح ... آن فنا ...

[illegible]

[illegible]

تتمه ردیف الالف

[illegible]

دیگر دل که صف مژگان سیاهی می‌زند خود را
که می‌تا ... چشمش به سیاهی می‌زند خود را
ز بام ... نگاه ... دیده بر او
که برق ... مژه ... نگاهی می‌زند خود را
... چون ... خود ... من ... خوان
... نگاهی می‌زند خود را

**تمت ردیف ...**

**...**

روزی ما را به لعل ... ان شما
می‌کند حافظه ... من ... ما
ای ... خود ... عجب

**مرزا ... تبریزی**

... چمن جدا
جان ... هوای ... وطن جدا
... جان ... جدا
... جان ... جان ... جدا
... بر ... جان ... جدا
... سر ... ولی
... جدا
... جدا

**تبریزی**

... چمن جدا
... جدا
... جدا

... گشاده ... جدا
... خود ... جدا

**تمت ردیف ... سبزواری**

... عشق ... جنون مرا
... بر ... جنون مرا

**ایضاً**

وی ... جان ... ما
... جهان ... ما
... جهان ...

**...**

... جدا
... جدا

خواجه [illegible] شیرازی

ساقیا برخیز و درده جام را
خاک بر سر کن غم ایام را

ساغری بر کفم نه تا ز بر
برکشم این دلق ازرق فام را

گرچه بدنامیست نزد عاقلان
ما نمی‌خواهیم ننگ و نام را

باده درده چند ازین باد غرور
خاک بر سر نفس نافرجام را

دود آه سینهٔ نالان من
سوخت این افسردگان خام را

محرم راز دل شیدای خود
کس نمی‌بینم ز خاص و عام را

با دلارامی مرا خاطر خوش است
کز دلم یکباره برد آرام را

ننگرد دیگر بسرو اندر چمن
هر که دید آن سرو سیم اندام را

صبر کن حافظ بسختی روز و شب
عاقبت روزی بیابی کام را

[illegible]

تمت ردیف الالف محتشم کاشی

[illegible]

تمه ردیف الف

[illegible]

تمه ردیف

[illegible]

تمه ردیف الالف

[illegible]

که صد هزار شهید است سر نگاهی را

[illegible]

تمه ردیف [illegible]

[illegible]

تمت ردیف ... کاف

تمت ردیف ... کاف

که در عهد تو خواهد داد و داد فتنه از بنیاد
چو وادی محتشم را گر کجا ... [illegible]
بحضرت ... زادت ... [illegible]
که چو ... [illegible]
در دو ... [illegible]
که آنجا از وفا ... [illegible]
بجای مهر ... [illegible]

تمه ردیف ... محتشم کاشی

[illegible]

زمین ... [illegible]

تمه ردیف ... جامی ... [illegible]

[illegible]

حافظ

[illegible]

کار و عشق بتو من [illegible] بلا

[illegible] بلا

[illegible] شد بلا

چون [illegible]

[illegible]

[illegible] ردیف [illegible]

[illegible]



[illegible] کوه [illegible]

[illegible] ردیف [illegible]

[illegible]

نه محتسب عالی از ناله چون نی

که دوش در روز توبه شکستیم

بشارت از مطرب که و ساغر صبوحی

شنیدم ناله و لحن نی را

خیمان و عاشق سوز و پرستش آرزو

کسی رفت شدیم و هیچ کس نیست ما را

چه شیشه و چه ساغر فرود آر

بکوشم ساقی و خنده نی را

دیده مار نشر هستی

چه چهره بی پایان جام می را

غزل ردیف میم [illegible]

زود نگاهی که رخت قبله جان بوده ام
روی آن فتنه ارم و چمن بوده ام
چند روز یکه بسوی تو سپرده ام جان
حاصل زندگی خویش همان بوده ام
با دوا دو یکه بجولانگه وصلت شب روز
دل سراپرده صد گونه زمان بوده ام

[illegible]

دوش فرصت گشتن آن یار گران بوده ام
پایش [illegible]
یاد با او یکه بجز [illegible] بوده ام
با سایان [illegible] چشم نگران بوده ام
[illegible]

غزل ردیف میم حافظ شیرازی



[illegible]

غزل ردیف میم کاتب

ای ز [illegible] عالم را
[illegible] واعظ من ام را
این چه [illegible] عالی ادم را

ساقی و بیدم و ساغر عیسی دم را

تمة ردیف الیاء سبزواری

که دو روزی بیکدل و یار من شمار را

تمة ردیف الالف

ولها

چون جدا مانی شده از طرف نقش پیر ما
بود منجی خود بهم گشت چون عاقد

ایضاً ردیف میرزا ... کامل

شب که از یاد میهنالم وجا نکاه خویش را
مینالم بچه خون جسم زار خویش را
پای بند غم گشت تن عالم ما
پاک کن از ما بر من انکه از خویش را

یاد در چون روح ما را ... ... چون
در گذر ... اگر داد ...
از دل ... خویش را
شعله ... لوح مزار خویش را
ای که ... خویش را

[illegible]



تمت ردیف الالف

ردیف الباء

[illegible]

بیا تا هر دو بیمار آن شوخ ما را

خوشا روزی که با او گشته باشم روبرو ما را

چه دارد بی تو این بیگانه خوی ما را

ببین تا چه خواهد کردن ای نکو ما را

[illegible]

[illegible]

غزل

[illegible]

ایضا

[illegible]



غزل

[illegible]

ایضا

[illegible]

تمه ردیف الف [illegible] شیرازی

ملازمان سلطان که رساند این دعا را
که بشکر پادشاهی ز نظر مران گدا را

دل عالمی بسوزی چو عذار برفروزی
تو ازین چه سود داری که نمی‌کنی مدارا

ز رقیب دیوسیرت بخدای خود پناهم
مگر آن شهاب ثاقب مددی کند خدا را

[illegible]

همه شب درین امیدم که نسیم صبحگاهی
به پیام آشنایان بنوازد آشنا را

[illegible]

تمه ردیف الف [illegible]

[illegible]

چون محال است که یابد [illegible]

[illegible]

تمه ردیف [illegible] اصفهانی

[illegible]

آسمان شکسته بتان مهر و وفا را
در بادیه عشق بغریبی و دو را
خاموش باش ... بلبل ... عطار را
بر حرف ... بتان ... را

[illegible]



[illegible]

[illegible]

[illegible]

تجدید ردیف عاشق اصفهانی

[illegible]

تجدید ردیف عاشق اصفهانی

[illegible]



[illegible]

[illegible]

پیش لبت جان دادن از انفاس عیسی [illegible] ایم
ما در دل [illegible] از نفس ما
برگ سبزی [illegible] فروغ دردها

تا من خاکی ز بس [illegible] افتاده ایم
شعله [illegible] داری [illegible] کرده ها

گر در و دیوار جنت [illegible]
کی کند [illegible]

همچنان طالب [illegible] دوا
ای غزل [illegible] داده [illegible] ها

صبح [illegible]
کوه [illegible] و دردها

[illegible] نباشد [illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

سینه [illegible] از سنگ [illegible]
روی [illegible] خون [illegible]

[illegible] قامت [illegible]
روز [illegible] قیامت کردها

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]

تتمه ردیف الالف

میرزا نظیری

[illegible]

ایضاً

[illegible]

میرزا قلی میلی

[illegible]

ایضاً

[illegible]

میرزا عاشق تتمه ردیف الالف

[illegible]

ایضاً

[illegible]

حاجی محمد جان قدسی

[illegible]

آن به بارش مختصر عاشقان حاجی

[illegible]

مولوی ملا اعظم

حرف وفا کو که دل غم فرسوده را
باور چو نیست عاشق بخت آزموده را

ای یار رحم کن که ز جور تو چشم من
بیدار یاد داده ز بخت غنوده را

استاد

با کس نگفته ای که دل غم فرسوده را
محرم مساز مردم نا آزموده را

همی نشسته دیده ز خواب ار بر دلی
بر برگ لاله ریخته شبنم فرسوده را

وصال الیجی

نسبت به یک شکنم آن فسوده را
یاد دیده کس نکرده راه شنوده را

میرحضوری قمی

آزردم یاد هم ز دل محنت فرسوده را
با جور یک شکنم تصور لطف نموده را

بر دیده ام که خاطر من ز من آزرده میشود
کردم از وصل بوسه گناه نبوده را

من دیده دیده خاطر او مضطرب نکرده باز
آزرده ام ز صبر گناه نبوده را

ردیف الالف عاشق صفاهانی



تتمه ردیف الالف

میر [illegible] الحاجی

دانستم ز صبر و دل غم فرسوده را
حاجت به امتحان نبود آزموده را

او بر سر ز لعل ز بیرون از کار بخت
که کردی هزار آرزوی سر ز کف نبوده را

هجران یار باخت مرا غم فرسوده
بی آزموده عاشق آزموده را

ما بر سر کسی که از این شکسته بیهوده
نسبت بیکسی که ز بیکسی نبوده را

میرزا صائب

با غنچه ها ز باغ تو صحبت نکرده ام
گلهای این چمن به نگاه تو ربوده را

از موج حلاوت و دل از بهر کرد نیست
در چشم شعله ها به نخوت کام را

از دو ندیم که بود و دل ز دست من
از موج خطر آتشی به بودی گم را

با یک نگاه ای لب ترا ز غنچه بدادم
بینگ نگار از بهر چشم را

[illegible]

تمت

دیده دیدم چشم ... [illegible]

از بال ... [illegible]

صاحب ... [illegible]

[illegible]

تمت

[illegible]

این یار ... [illegible]

[illegible]

دل ... [illegible]

[illegible]

واغ ... [illegible]

تمت ردیف ...

[illegible]



تمت

[illegible]

تمت ردیف الالف

[illegible]

ای آنکه ... [illegible]

تمت

[illegible]

اگر ... [illegible]

ای ... [illegible]

تمت ردیف ... عاشق صفاهانی

[illegible]

تتمه ردیف الالف

تتمه ردیف باشق صفاهانی

[illegible]

تتمه

ز ... چشم ... یاد می

ز من ... [illegible]

تتمه ردیف الالف

میرزا محمد علی صائب

باغبان ... گلستان را

[illegible]

تتمه

[illegible]

تتمه ردیف الالف

[illegible]

شیخ فانی

تمة ردیف الالف

خواجه

تمة ردیف ... شیرازی

[illegible]

تمة ردیف

تمة ردیف الف

[illegible]

تتمهٔ ردیف حافظ شیرازی

[illegible]

تتمهٔ ردیف الالف

بابا فغانی شیرازی

سرگشته [illegible]

[illegible]

## تتمهٔ ردیف الالف

[illegible]

### تتمهٔ ردیف سعدی شیرازی

[illegible]



## تتمهٔ ردیف الالف

[illegible]

[illegible]

تمة ردیف الیاء

[illegible]

[illegible]

[illegible]

تمة ردیف الالف

[illegible]



سعدی شیرازی

[illegible]

تمة

[illegible]

تمة ردیف الالف

[illegible]

مولانا بابای قدس سره

[illegible]

ایضاً

[illegible]

[illegible]

میرزا ابو طالب تبریزی

[illegible]

[illegible]

ایضاً

[illegible]

ملا شیخ ... هروی

[illegible]

[illegible]

محمد جان بیگ ... کشمیری

[illegible]

مولانا یحیی کاشی

[illegible]

ایضا

[illegible]

ایضا

[illegible]

مولانا جامی — تتمه ردیف الالف

[illegible]

ایضاً

قصه بالای که جست از بالای کوتاهی بسی
زین بلا خوش باشد از بالای او بالا بسی

سجده جای اوی ما ابروی او باید
این خلق خاک راهی که ما خوش بود

سجده بر بالای او زمین دوی وار
آستان بالا پیش ... بالا

کرده عالم ... ناکی ما بود
کرده ... سر ... سایه ... بماند

ایضاً

گر به چشم خود رسد دستان تو خوشتر
بعد از آن ... که ... خوش

عاشق دیوانه ... گریان آن درم
ما آن ... خوش آن ... ما بود

گفتگوی ... فعل ... خاطر ... بود
نیز ... سلطان ... عشق ...

بسکه ... چشم ... پیشه ... بود
بعد ... چند ... بود

تمة ردیف الالف

گر نه از لی ... [illegible]

کاوی ... [illegible]

آمدی ... [illegible]

باغبان ... [illegible]

لاله ... [illegible]

خاطر ... [illegible]

ایضا

آنکه ... [illegible]

هر که ... [illegible]

سر ... [illegible]

عارف ... [illegible]

از رو ... [illegible]

جان ... [illegible]

ایضا

خانه ... [illegible]

چون ... [illegible]

عشق ... [illegible]

چه کوی ... [illegible]

ایضا

... [illegible]

تمة ردیف ... [illegible]

[illegible]

... قمی

من من که جدا از تو نبودم ...

... ز قدم یار جدا

تا شده زان گل رخسار جدا ...

**امیر خسرو دهلوی**

[illegible]

## تتمه ردیف الالف مولانا

[illegible]

## ابتداء از ردیف الباء

جامی

[illegible]

امیر خسرو دهلوی

[illegible]

## امیدی طهرانی

[illegible]

## نعمان خان

[illegible]

## تم

[illegible]

## تم

[illegible]

## [illegible]

[illegible]

## آقا رضی شیخا

[illegible]

## [illegible]

[illegible]

## استاد

[illegible]

## تم

[illegible]

## [illegible]

[illegible]

## آقا شاپور طهرانی

[illegible]

ردیف الباء

ایضاً

[illegible]

خواجه بابا فغانی شیرازی

[illegible]

ایضاً

[illegible]

[illegible] داوودی

[illegible]

[illegible] یزدی

[illegible]

ایضاً

نقشش و عشق دوست … [illegible]

[illegible]

وله

[illegible]

مولانا … [illegible]

[illegible]

ایضاً

[illegible]

[illegible]

[illegible]

میرزا عبد القادر بیدل

[illegible]

نکهت ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

میرزا بیگ قمی

[illegible]

وله

حسن لعل لبت شکر فشانش [illegible]
بشکست قیمت در خوشاب

زخم جگرم [illegible] زلف [illegible]

مولانا نوری

متعاهد با غضب آن خار [illegible] ز تاب
انجمان کرکوشهای [illegible] ز تاب

[illegible] آن نیک [illegible]
ودایم [illegible] آبروی از تاب
ماند دم [illegible] چو من [illegible]

[illegible] چشم او [illegible]
[illegible] سوی [illegible]
مردمان [illegible] در [illegible]

وله

گه [illegible] خیانش [illegible] دوار [illegible]
متصل [illegible]

[illegible] ماه [illegible] روان [illegible]
[illegible] بال [illegible]

مولانا [illegible]

[illegible] از قیاب
[illegible]

[illegible]
[illegible] لعل

وله

لعل [illegible] چون [illegible] منقش قضا
[illegible]

[illegible] آتش [illegible] ترو [illegible]
[illegible]

[illegible] عباسی [illegible]
[illegible]

مولانا [illegible]

[illegible] آن [illegible]
روی [illegible]

وله

[illegible]
[illegible] زو [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

**مولانا ... استرآبادی**

گر شبی ماه رخ ... طلعت آن آفتاب
... صبح قیامت ... چشم ... زار ... خواب

دو رکن ... که ... خرابه ...
... جهان ... آفتاب

... روی ... ماهرویان ...
... نقاب

... ساقی ... شود
... جهان ... آباد ...

**بیت**

... دل ... سنگ ...
... ازین ...

هر روز ... دل ... بر ...
... جان ... مانده ... جان ...

گر دولت ... روز ... جدا ... اندیشه
... جفای ...

**مولانا ... حسن**

صبح شد ... طلعت ...
ساغری ... صبح ...

**بیت**

[illegible]

**آقا ... کاشی**

[illegible]

**بیت**

... عارض ... لعل ...
... مشکین ...

... میخانه ... جام ...
... آب ...

... خوبان ... خط ...
... اعلم ...

**مولانا ... مشهدی**

... صبح ... شراب
... ماه ... آفتاب

**بیت**

... همچو ... کمان ...
... آن ... کرده ...

... سوال ...
... گل ...

... نقش ... گل ...
... لعل ...

... صبا ... روشن ...
... لعل ...

**مولانا ... هروی**

[illegible]

**مولانا ... اردوبادی**

[illegible]

ملا حیرتی تونی

ایضا

ایضا

شیخ سعدی شیرازی

[illegible]

**مولانا [illegible]**

گر فلک [illegible] از تیغ دو روی [illegible] یار زدم

روی [illegible]

[illegible]

**ایضا**

سوخت [illegible] از سوز [illegible]

[illegible]

**ایضا**

[illegible]

**در ردیف [illegible] صهبا**

[illegible]

ردیف الف

اگر بیابان بگروی تو ... سر روان

گر صبا ... بهار ... ازو بگشا ... کند

صبح شد ساقی ... جام زرین ... آفتاب

زاهد بسجاده و تقوی ... ساقی

دست ... ساقی لب ... جام

هر ده یکبار ... من ... زدن

سر ... بگردان ...

کی بود من همو ... من ... وز ... وصل

من سوالی ... اکنده ...

نکته ... با همه ... سالها ... دار

مانع ... جای ... و ... افطار

نکهت ... من ... بعد ... جان ... زمین

من ... خود ... زود ... ... شراب

من ... من ... و ... شود ... و ... ساب

یار ... دست ... یار ... دار ...

ردیف الباء

تو صاحب نفسی من ...

زکوة حسن ده درویش وارم امشب

که نقش ... زمین خون

چو منصور ... بر دارم امشب

چه دیدم روی خوبش سجده کردم

بحمد الله ... دارم امشب

تمام عیش ... دارم امشب

... حافظ ...

... دارم امشب

خواب ... چشم ... [illegible]

... [illegible]

وحیدی

... [illegible]

... [illegible]

بکوش حافظ و حاصل عمر عزیز [illegible] دریاب

[illegible] حافظ [illegible]

تمت ردیف [illegible] ردیف [illegible]

[illegible] حبیب

[illegible] نصیب

دل [illegible]

چاره درد دلم کن ای طبیب

[illegible]

[illegible]

[illegible]

من غریب و حال من [illegible]

[illegible] بلبل [illegible]

[illegible] گل عندلیب

[illegible]

تمت ردیف [illegible] حافظ شیراز

آفتاب از روی او شد در حجاب

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ومن ردیف الشین المعجمه

ومن ردیف الشین

تمت

تمت ردیف الباء قصیده

تمت

تمت

تمت ردیف الالف قصیده

بیت

[illegible]

مولانا علمی

[illegible]

من چو چون شمع مریض و ضعیف [illegible]

بلکه گویا [illegible]

خاطرم جمعیت [illegible]

ذوق لب من [illegible]

[illegible]



بیت

[illegible]

عنجان خال

چون ... باشد آتش ... نوای عود لیب
او بجای ... گل ... بجای عود لیب

ای صبا ... ... ... باد
گل ... ... ... لیب

... ... ... ...
اشک ... ... ...

استاد

... ... ... بجای عود لیب
... ... ... ... لیب

لوا

... ... ... نوای عود لیب
... ... ... ... صدای عود لیب

در خیال ... ... ...
... ... ... بجای عود لیب

... ... ... ...
... ... زبان ... بجای عود لیب

... ... ... ...
... ... ... ... عود لیب

[illegible]



[illegible]

فایز یزدی

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]



ثم ردیف الباء روی الفتح بحرف التاء من کلام شیخ مصلح الدین عبدالله سعدی

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بیت

رو بدیوار بت آنکه در آن خانه خراب است [illegible]
منزل آنکه نگار است [illegible]

[illegible]

بیت

[illegible]

بیت

قیمت و قدر شهیدان [illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

بیت

[illegible]

کدام غنچه که از چشم تر شکفته نشد

کدام فتنه که [illegible]

[illegible]

بیت

[illegible]

بیت

[illegible]

بیت

[illegible]

بخت پیماید بنوعی پستم و در کار نیست
روزی ... ازین نمک می آید
... آن یکم ... نیست
کاکل ... زلف کاری ...
... ازو ... در کار نیست

وفائی خوارزمی

تمت ردیف التاء ... میرزا

ایضاً

چند گویند که من رو در ره یار بت پرست
... مست

ملا بنائی شیروانی

دل ... باغ ... مست
خوشدل ... ز دیدار

... مست

ایضاً

... مست
... من
... مست

تمت

میرزا ... علی ... خان

ایضاً

... آصفی ...

... سبزواری

... نیست
... نیست

میرزا محمد حسین ...

... گل ... باغ ... نیست

تتمهٔ ردیف الف

[illegible]

[illegible]

[illegible]

سعدی کمان ابروی تیزش که در کمان نکند
چون ناظر دوست [illegible]

امیر خسرو دهلوی

ما را چو غم او از دو گیتی [illegible] کام
دولت بر او دول و اقبال [illegible]

صبح که دل چاره جان بجان و [illegible]
المنة لله که امروز نه بد مست

از خاک ره او روی [illegible] سلام
خاکی [illegible]

[illegible]

چشم تو از [illegible] عجب مست
[illegible]

خوش که [illegible] سلامت [illegible]
عاشق [illegible]

خواجه [illegible] شیرازی

گل [illegible] مست
سلطان [illegible]

مجلس [illegible] مست
[illegible]

[illegible]

چشم [illegible]
چشم [illegible]

[illegible] مست
مجلس [illegible]

[illegible] مست
[illegible] مست

[illegible] مست
[illegible] مست

[illegible]

ز نام [illegible]
و نام [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

میرزا ابراهیم [illegible]

[illegible]

میر عمادالدین

[illegible]

ایضاً

[illegible]

مولانا کمال [illegible]

[illegible]

ایضاً

[illegible]

میر [illegible]

[illegible]

میر [illegible]م کاشی

[illegible]

[illegible]

سعدی

دلی که عاشق و صابر بود مگر سنگ است
ز عشق تا به صبوری هزار فرسنگ است

برادران طریقت نصیحتم مکنید
که توبه در ره عشق آبگینه بر سنگ است

[illegible]

[illegible]

ردیف الثاء

[illegible]

[illegible]

نعمه زردیف الف

[illegible]

چشم [illegible] نظر [illegible]

[illegible]

زلف [illegible]

[illegible]

ایضاً

[illegible]

حافظ

[illegible]

میرزا صائب تبریزی

[illegible]



ملا میر ... لاهوری

[illegible]

ایضاً

[illegible]

ایضاً

[illegible]

تمت ردیف الثاء

[illegible]

مولانا بابای کاشی

بیا که دل ز غمت ... [illegible] ... نیست
چنین که دیده ... [illegible] ... نیست

... [illegible] ... لیلی ... [illegible]
... [illegible] ... نیست

هر که حال ... [illegible] ... عشق
عجب ... [illegible] ... نیست

... [illegible] ... عشق
... [illegible] ... نیست

ایضاً

... [illegible] ... شوق ... [illegible]
... [illegible] ... نیست

... [illegible] ...
... [illegible] ... نیست

... [illegible] ... عاشق
... [illegible] ... نیست

... [illegible] ...
... [illegible] ... نیست

ایضاً

... [illegible] ... عاشق ... [illegible]
... [illegible] ... نیست

... [illegible] ...
... [illegible] ... نیست

... [illegible] ... لیلی ... [illegible]
... [illegible] ... نیست

... [illegible] ...
... [illegible] ... نیست

ایضاً

... [illegible] ...
... [illegible] ... نیست

... [illegible] ...
... [illegible] ... نیست

... [illegible] ...
... [illegible] ... نیست

... [illegible] ...
... [illegible] ... نیست

[illegible]

تمت ردیف ... شیبانی

[illegible]

تیمه

روی طبیب ... من صعف ...

که عاشق ... نفس ...

[illegible]

تیمه

[illegible]

تمت ردیف التاء حرف

سعدی

[illegible]

تمت ردیف ...

[illegible]

تیمه

منم که روی من از هیچ ...

[illegible]

تیمه

نقش ...

[illegible]

تمت ردیف ...

[illegible]

ایضاً

[illegible]

ای صبر ... [illegible]

[illegible]

ایضاً

[illegible] رضای ما است

[illegible] رضای

[illegible]

ایضاً

گر تاج سر سدره و عرش است رسول

[illegible] طلب از رضای اوست

[illegible]

[illegible] عطای

[illegible]

این جا که فضل و حمیت [illegible]

سعدی [illegible]

[illegible]

[illegible]

نامه در دوم جان نامه مان من رفت [illegible]

[illegible]

تمه ردیف الف سعدی شیرازی

عشق در دل ماند و یار از دست رفت
دوستان دستی که کار از دست رفت

[illegible]

ردیف التاء

[illegible]

سلمان ساوجی

[illegible]



[illegible]

مولانا جامی

[illegible]

تمه ردیف ... کمال خجندی

[illegible]

تتمه ردیف گاف فارسی

ایضا

ایضا

تتمه ردیف

سعدی

ایضا

ایضا

استاد

وله

ساقی بیا که صحبت یاران غنیمت است

[illegible] غنیمت است

[illegible]

رقص چمن [illegible] بهاران غنیمت است

[illegible]

[illegible] غنیمت است

**شیخ سعدی شیرازی**

[illegible] بیابان [illegible]

[illegible]



[illegible]

کردی [illegible] عشق تو ام [illegible] این بیت

تمت ردیف [illegible] حافظ شیرازیست

[illegible]

[illegible]

تمت

دارد عقیق لعل لبت رنگ [illegible] ولی

این [illegible]

تمت

[illegible]

تمت

[illegible]

تمت ردیف [illegible]

[illegible]



[illegible]

تمت

[illegible]

تمت ردیف الباء

[illegible]

مضمون

از روی ... با من است / ... بی من کجاست

چشمم ز درد ... با من است / ... بی من کجاست

سوختن ... دل ... با من است / دل ... بی من کجاست

ایضاً

... چشم ... با من است / ... بی من کجاست

... کار ... با من است / گشته ام مجنون لیلی کار ... بی من کجاست

شیخ روزبهان شیرازی

... ما و قدح ... / ... ما و ...

... ما و ... / ... ما و ...

[illegible]

[illegible]

ای کاسه سر چرخ ز بیداد تو پر [illegible]
غرض عالم [illegible] ...

دست و [illegible] ... [illegible]
[illegible] صاحب [illegible]

[illegible]

[illegible]
[illegible]

لعل [illegible] ای [illegible]
[illegible] ... [illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

بر رفت از عالم ... تنهائی لب تو

... باهمین زینت

... چون زلف ... کارت

... عشق زینت

... وز چو ... درد و پیمان

میرزا قاسم بیگ

ای ... فتنه ... گرشد ... چیار ما را بخت

دوستی با ... ما را بخت

... زلف ... ره ... بخت

... ودوا ... ما را بخت

... سرو ... ما ... رنج

... کرد ... بخت

عاشق ... کی ... ما را بخت

این ... ما را بخت

... ما را بخت

... ما را بخت

...

... تیر ... ما را بخت

... زلف ...

... ما را بخت

... ما را بخت

قلقی ... وجفا ما را بخت

... ما را بخت

... ما را بخت

... ما را بخت

... ما را بخت

...

... ردیف ... ما را بخت

...

... ما را بخت

... ما را بخت

...

... ما را بخت

... ما را بخت

... ما را بخت

...

قاصد ... هیچ ...

... چاره ... کی گفت

... چاره ... کی گفت

من کلام

تم ردیف التاء و افتتح بحرف الثاء من کلام شیخ یعقوب صرفی کشمیری

ایها الساقی عن العین لعل ...

بازگو از نجد و از یاران نجد
تا در و دیوار را آری به وجد
بازگو از زمزم و خیف و منا
وز مقام قال انعم جان ارغنا
بازگو از سلمی و مأوای ما
بازگو از یار بی پروای ما
آنکه از ما بی سبب آشفته است
عهد را ببرید و پیمان را شکست
از زبان آن نگار تند خو
ای دلی مسکین دل مجنون باد

[illegible]



نمیم

فیض [illegible] جهان
[illegible] خان و مان
[illegible] پیچ و تاب
[illegible] شد ز کان
کاکل [illegible] عالم من
[illegible] مضمون من
[illegible] مخزون من

زاده ادیب الرقی

[illegible]

بیت

هل یبیح فی قلبه عنها نفر
لا تخف و اللّه تواب غفور
انّ عمری ضاع فی علم الرسوم
قم ازل عنی بها رسم الهموم
فانها من غیر عصرها نعت
ضاق وقت العمر عن آلاتها

علم رسمی سر بسر قیل است و قال
نه از آن کیفیتی حاصل نه حال
طبع را افسردگی بخشد مدام
مولوی باور ندارد این کلام

تتمه ردیف الثاء

[illegible]

علم نبود غیر علم عاشقی
ما بقی تلبیس ابلیس شقی

سینه خالی ز مهر گلرخان
کهنه انبانی بود پر استخوان
دل که فارغ شد ز مهر آن نگار
سنگ استنجای شیطانش شمار
وین علوم و وین خیالات و صور
فضلهٔ شیطان بود بر آن حجر



بیت

تو بغیر علم عشق ار دل نهی
سنگ استنجای شیطان را دهی
لوح دل از فضلهٔ شیطان بشوی
ای مدرس درس عشقی هم بگوی

تتمه ردیف الثاء

[illegible]

چند و چند از حکمت یونانیان
حکمت ایمانیان را هم بخوان
دل منور کن به انوار جلی
چند باشی کاسه لیس بوعلی
سرور عالم شه دنیا و دین
سؤر مؤمن را شفا گفت ای حزین
سؤر رسطالیس و سؤر بوعلی
کی شفا گفته نبی منجلی

ردیف الجیم

من کلام مولانا نورالدین

باصبا خوارزمی

ایها القوم الذی فی مدرسه

کلما حصلتم وسوسه

غزلی بلی مین علم آن تو آن است
در بود لی ازی بنو آن علم است
لیک اگر باز نبود علم کرد و دون
غلت امیخ گه نقصانی خزین
در جمع ما سوی انبه باش و
رو بنوت از آن تی فرزانه فرد

[illegible]





بیت

بلوی از ما مینت و علم این کمان
کمان با بدارید ز بیاب جهان
نقص علم اسبابی جاب مولوی
حسن و مال و منال و جوی
عالم و وجه رخ جوی چون پیمان
[illegible]

[illegible]

حکایت [illegible]

گر نباشد جامه ای جامه ای است [illegible]

[illegible]



[illegible]

در بیان [illegible]

[illegible]

تمت

[illegible]

فی قول النبی صلی الله علیه وسلم حب الوطن من الایمان

ایها المحروم فی قید الذنوب

لا تقم فی بیت لذات الجسد

[illegible]

حرف المیم

مولانا شاه جامی

[illegible]

کلام شیخ [illegible]

[illegible]

تمّ ردیف الجیم

[illegible]

و یتلوه ردیف الحاء

من کلام شیخ

[illegible]

پند خوبست از ملک آن پیر کرم
رو قناعت پیشه کن و کنج غم
چون ز در رزق علی رب الکرم
صبح دولت [illegible] ای نعیم
شکر از رنج تو گل نام تو
بودن علوم و نان آرم تو

فی ان [illegible]

ایها الغائب عن حزن لست ملا
فی طریق العشق انواع البلا
یا کن القلب المشوق [illegible]

[illegible]

[illegible] لعل [illegible]
[illegible] عشق [illegible]
[illegible] عشق [illegible]

[illegible]

حکایت [illegible]

[illegible]

عماد الدین

[illegible]

[illegible]

تتمه

شد روان دل بسته [illegible]

[illegible]

تتمهٔ ردیف الحا

[illegible]



[illegible]

تتمه

[illegible]

تتمهٔ ردیف الحا

[illegible]

بیت

[illegible]

حکایت

[illegible]

مولانا جامی هروی

شعر

[illegible]

شعر

[illegible]

حکایت

[illegible]

بیت

[illegible]

شعر

[illegible]

ردیف

[illegible]

شعر

[illegible]

تاکه عاملی چند سازی ز رم خویش

ساختی اوقات وی اندر عملکرد

بهر اظهار فضیلت متوالی

کمان بود هم ... تو

باصد افسون آوری و دوم خویش

چند باشی سر انان لاف

چند چهای گزاف اند گزاف

نه فروعت محکم اند اصول

[illegible]

جان از قال تو دل ... عذار ... زنج

رضعی ... بیدل ... عجب ... زنج

ناظم ... هروی

[illegible]

[illegible]

غیره

[illegible] خنده که بود [illegible]
وعده [illegible]

[illegible]

غیره

[illegible]

ردیف الحا

[illegible]

[illegible]



[illegible]

ردیف الدال

مولانا بابای جزوی

[illegible] نگار من باید
[illegible] بکار من باید

[illegible]

امیر خسرو دهلی

[illegible] من باید
[illegible] من باید

[illegible]

تمت ردیف الدال

[illegible]

تمت ردیف الدال

ای که بی رخ چون گلت گلشن بسی بی تاب بود [illegible]

[illegible]

لهٔ

گفتند از بهر اطلاع من این زمین [illegible]

[illegible]

خواجه [illegible]

[illegible]

[illegible]

لهٔ

[illegible]

لهٔ

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

تمه ردیف الدال للشیخ عراقی

[illegible]

کی بود از ازل قضا بر چه بود نیست بود

ولی چو الله عاشقان معشوقست
بحکم جرم قضا و ازل چنین فرمود

معاشران بی دو قدم و عاشقان بصبوح
خدای را ز کرم قدم و کرم موجود

[illegible]
بست اگر تو [illegible] خوش بود

[illegible]

تمه

[illegible]

میرزا حسن [illegible]

[illegible]

گر کسی عاشق حسن تو باشد چکند

طالب دولت دیدار تو باشد چکند

[illegible]

چون جمال [illegible]

[illegible]

بیت

[illegible]

سعدی

[illegible]

[illegible]

ولمن [illegible]

[illegible]

یاد باد آنکه ز ما وقت سفر یاد نکرد
به وداعی دل غمدیده ما شاد نکرد

[illegible]

سایه تا باز گرفتی ز چمن مرغ سحر
آشیان در شکن طره شمشاد نکرد

[illegible]

کاغذین جامه به خوناب بشویم که فلک
رهنمونیم به پای علم داد نکرد

[illegible]

غزلیات عراقیست سرود حافظ
که شنید این ره دلسوز که فریاد نکرد

[illegible]

ومنه ردیف الدال

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

هم با طبیبی نگفتمی راز دل بیمار خود

گر راز دل بنهفتمی در خاک و در خون منی

شاید ز خوبان نه بنقش افتاده ورد ایم

چون عندلیبان در قفس درمانده ام گرفتار خود

تمت ردیف الدال

سعدی

گر گویمت که سروی سرو اینچنین نباشد

ور گویمت که ماهی مه بر زمین نباشد

...

تمت ردیف الدال

عذرخواهی کنم و بعد از وی که
چشم بد مردم بد ... رحمش نکنیم
روی ناشسته ... گنم
غزل ردیف ... کاف

مطرب ... کشته فزون از خطش
از جهد کیا ... نکنیم
بر سر ... و ... حرکات
... پر ... نکنیم
نظرش ... و ... باغ
غلط انداز نگارش ... نکنیم
میرود ... زبان ... کنیم
گفتنیها ... همه ... نکنیم
... گدای ... نکنیم
... و ... نکنیم

غزل ردیف ... شیرازی
ای یار ... داده ...
... که ... خود را ...
... ...

[illegible]

من نه آن ... درم ...
... که ... دور ...
... از ... جان ...
... ... ...
چون ... و ... و ... و
با ... و ... و ... و

[illegible]

مجمل ... ایں ... بکن ...
... عشق ... روان ... که جامم ...
... رفتن جان ... بعنی ...
من ... خویشتن ... که جامم ...
سعدی ... فغان ... ما ...
طاقت ... کار ... نمیرود

غزل ردیف ... شیرازی
... ... گوئی ... چنین ...
... ... کل ... داری ... چنین ...

کلهای عجب داری گلزار چنین باید
شب صحبت غنی بود اسرار نهانی بود
مستی و ادب داری صد برکت داری
اشعار لسانی بود اشعار چنین باید
پرچم دلی داری دلدار چنین باید
خونی و دل آزاری در قصد دل آزار
بر داغ نمک ریزی غمخوار چنین باید
از بزم چو برخیزی بی‌خود شوی الکیمی

تمت ردیف یا کشمیری

[illegible]

تمت ردیف یا حافظ شیرازی

[illegible]

بمیکشان گل از دست رفته باد آمد
گذشت نوبت دی ... بهار آمد
ومید گل ز گلستان کنون چمن آرای
که جام باده بگلشن ز نو برکشید

بچین بگریه ابر بخندد چون ساغر
که دید گریه ابر بهار و گل خندید

[illegible]

دریغ عمر که در انتظار میگذرد
خدای داند و من ... میگذرد

**سعدی**

**تمت ردیف الدال**

[illegible]

هر چند کنی تو جور و بیداد
فریاد از آن که پیش دشمن
از محنت دوست کرده فریاد

نیست که شرح آن توان داد
از کشتهٔ خویش بی‌خبر شاد

در دام غمم بلا چو افتاد
مرغ چمن وفات جامی

[illegible]

تمه ردیف الدال

حضرت سعدی

[illegible]

سعدی

[illegible]

جامی

[illegible]

کمال

[illegible]

خواجو

[illegible]

[illegible]

تمه ردیف الف از خواجه حافظ شیرازی

[illegible]

بحسن اعتدال قامت دوست
ز سرو اندر چمن باشد بشمشاد
چو بید ... از فیض صبا دم آزاد
من از غم ... که جان دادم حسرت
... [illegible] ...

نخواهم پا کشیدن زاین کو
که اندازی سرم از تیغ فولاد
اگر دور از تو خواهم شاد باشم
مبادا یکدم خاطر شاد

[illegible]

مولانا ... [illegible]

[illegible]

کمال ... [illegible]

مرزا ... بیک کابلی

[illegible]

فصاحت ... کلام ... عرب

[illegible]

خواجه حافظ شیراز

[illegible]

کمال

[illegible]

[illegible]

گر کمان ... [illegible] ... آورد

... [illegible] ... افتاد

... [illegible] ... افتاد

گر دهان ... [illegible] ...

باطلست ... [illegible] ... افتاد

... [illegible] ... افتاد

[illegible]

نجمی

تا کی به [illegible] چشم تو [illegible] افتاده

در گوشه [illegible] دل [illegible]

دل [illegible] طلب [illegible] کار [illegible]

در [illegible] افتاده

[illegible] داده [illegible] کرده

[illegible] افتاده

[illegible] افتاده

در حضرت [illegible] [illegible]

[illegible] افتاده

تمت ردیف الدال

حسن

[illegible] که [illegible] دارد

مجنون [illegible] لیلی [illegible] کار دارد

سعدی

[illegible] دارد

[illegible] دارد

[illegible] آدمی

[illegible] دارد

[illegible]

[illegible]

[illegible] کار دارد

[illegible] کار دارد

[illegible] دارد

[illegible] دارد

کمال خجندی

سعدی

[illegible] دارد

سلطان [illegible] کار دارد

[illegible]

[illegible] دارد

[illegible] دارد

[illegible] دارد

[illegible] دارد

[illegible] دارد

[illegible]

[illegible] دارد

[illegible]

ایضا

[illegible]

کمال

[illegible]

حافظ شیرازی

[illegible]

[illegible]

ایضا

[illegible]

[illegible]

حافظ

ایضا

[illegible] صدق دل

[illegible] صوفیان صفوت [illegible]

مولانا کاتبی نیشابوری

[illegible]

[illegible]

ایضا

[illegible]

[illegible]

بابا فغانی

[illegible]

[illegible]

تتمة رديف الدال

سعدی

تمت

اقبال من نکرد که بختم بلند بود
در حضرت تو دامن من ... بود

دربار گاه عزت ... یار ... اعتبار
دولت ... من ... که ... دارد

... ستان ... فلک ...
ان ... که ... دارد

... ارد ... دولت
... سعدی ... دارد

شیخ

در جست غنچه چو ... و بلبلان مست شد
جان ... ان ... عشق ... شد

... مجلس ... چو ... دل ... ود
علی الخصوص ... که ... شد

... کسی ... بلند ... شد ... ان
... عارف ... عالی ... شد

... بچید
... سعدی ... شد
... سعدی ... سر ... د

تمت

گر در جهان ... دشمن ... عمر ... دوست
خوشتر ... ان ... جهان ... گشت

... ان ... گل ... مه ... میان ... وفا ... بیت
که ... چمن ... نیز ... شد

... گفت ... کسی ... میوه ... ارای
جواب گفت که ازاده ... شد

... سعدیا ... سا
... ازل ... شد

شیخ ازدی

... ان که ... وفا ... شد
... سلام ... خواند ... شد

... سلام ... پادشاهان ... داد
... سعدی ... کرد ... شد

... اندر ... ان ... طرفی
... کنده ... شد

... وصل ... بیکبار ... کرد ... ند
... وصل ... شد

تیه

مجادران المحبت اگر از خود برود
عجب آید اگر از عالم آزادی شنید

زاری

تحفه عاشق که در پیاله ز ازل مست شد
خوش نصیب بیاید بعد ازان مست شد

روندگان طریق رهت بدست آرند
که همه کام ز تحصیل وصل مست شد

یاد و فرشته شد با همه
سالکه به معرفت شده وشبنه

نیست

کردوران ...
که ...

یا بکوی ...
بیان ...

شراب عشق ...
فیان ...

زابا

ایضاً

کسان که دل ...
بدون ...

فغان ز طالع ...
کدام ...

از ...
بعد ...

ایضاً

کسان که بیای ...
چو باک ...

کردو ...
بیخ ...

ما ...
وفیان ...

فصاحت

بعض ...

[illegible]

تمت ردیف الدال

[illegible]

تو که ...یم گلشن ... یکدم
سازدم از غم ...ان ...م
دو که ... من خاطر ...
پای دیوار ... ای ...
دیده دیوار ...

[illegible]

ایضا

دل شکسته بجز تیغ ... زیر زاوییه

ایضا

... ردیف الذال ...

ایضا

آن شعله که دل سوخته ... افروزد

وان ... که جان ... افروزد

[illegible]

آن کس که نسبت بلبش کرد نبات
غنچه گم شد شکفته در باغ
چشم من ... خون غنچه در باغ
گریه ... بسیار نمی
دل در ... عالم
ای فدای ...

[illegible]

بهره از آن چشمه دمی نوش کند

ذوق بچشمه آب حیات

غنچه و گل ... میان گلشن

خال چو هندوی آن سیمتن

چه ذوق ... در رنگ یاسمین

[illegible]

زنده آن نامه که کم چون دیدم
از سر مال طمع ببریدم
چون نگاه من بهم شد تمام
همه که افتاد به آن طمع ز مقام
چون نشد دل بوصالش محرم

بود از ابروی او در بند کردم
چون برابروش تفحص کردم
بار دو بار دوش نقش کردم
دیده با دیده او لوح کجا بود

[illegible]

مثنوی در توصیف سراپای معشوق

من تصنیف ملا محمد توفیق کشمیری عفی الله عنه

[illegible]

[illegible]

چو چنین پیش آید که دولت باشد وصلت

کم نگیرد پیش کس سلطان چهره بود

[illegible]

مولانا کمال خجندی

[illegible] جانی غلام شد
در مطلع [illegible] سخن [illegible] تمام شد

در آرزوی [illegible] دوش [illegible]
از [illegible] چراغی [illegible] شام

زلفت [illegible]
صبا [illegible] دل [illegible]

[illegible] جلال [illegible]
صید [illegible]

[illegible] بلبل [illegible]
[illegible]

[illegible] طمع [illegible]
[illegible] طمع [illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible] دولت [illegible] سعادت [illegible]
[illegible]

[illegible] حیات [illegible]
[illegible]

[illegible] سلام [illegible]
[illegible] سلام [illegible]

[illegible] عشق [illegible]
[illegible] عشق [illegible]

[illegible] صبا [illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible] روی [illegible]
[illegible]

[illegible]
صبا [illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]

ای قوم جان بمیر ای [illegible] جان و دل من

ای فدای غمزه غمازی تو جان و دل من

بیش ازین قوت گفتار [illegible]

[illegible]

ولی موج که تا [illegible]

نظر [illegible]

شده [illegible]

[illegible]

که دیدم رو دو پیل پیچ رفتار [illegible]

چو من نقش زمین [illegible]

زخورشیدم جهان [illegible]

[illegible]

که چون خواهد شدن اینجا عبورم

که [illegible] خوب رخسار

[illegible]

[illegible]

زکشتی تخت شاهی کرد اسباب
زبان از بهر [illegible] معزز باد
چو مستان پادشاه عالم اسباب
چو دید آن ناتوان و مضطرب حال
[illegible]
بسوی من شتابان آمد از راه

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ز حال خود چو مستان بپرسید [illegible]

[illegible] سخن [illegible]

[illegible]

دل که از [illegible]

[illegible]

بجرم عشق اگر کافرم کنند ... عاشق ...
مرا ... بیگناهم

دل ... جان ...
... بیگناهم

... بیگناهم

... بیگناهم

... بیگناهم

... بیگناهم

... بیگناهم

... بیگناهم

[illegible]

[illegible]

قدم تا فرق من یکجا نمانده

[illegible] ذوق و دل ستانست

امید وصل بر خاطر گرانست

از آن ساعت که افتادم به دوری

علاج من بغیر [illegible]

میرم بس از این دوری [illegible] حال ایشان

[illegible]

زمین از سایهٔ او در سیاهی

[illegible]

چنین بستند از بها اهل عالم
که گوئی هست ز افغان حور و همدم
تقاضا بر دل مردم غلو کرد
بلیک بر ره صد دیو لاحول کرد
روان از ده خلایق سوی صحرا

[illegible]

چرای ابلهی چنین غافل از آن غره
دلی از بندگی آزاد کن غنچه
[illegible]
دلی چون ذکر وی خالی
[illegible]

[illegible]

مثنوی در قضا و قدر سخن

همه ردیف الدال مهمل

[illegible]

غنی کیانی چه کار

ولکان خود فروشی در جهان بود

ولکان ... در این بود

بهای ... خون ...

... روزی خبر از مشرق ...

در آن روزی ... کاش

[illegible]

... کامش ...

ولکان ... زنده ...

... بادان ... دولت ...

[illegible]

تتمه ردیف الدال

[illegible]

حسن دهلوی

[illegible]

جامی

[illegible]

[illegible]

همچون نادر خسرو بدید
سخن گفتند چون آن جمع خود کام
ملک خود دید چنین کردند آرام
[illegible]
برای بزم خوش کردند جایی
[illegible]

که بد تمکین [illegible]
نگاری [illegible]
ز زلف و [illegible]
میان [illegible]
نهادی [illegible]

[illegible]

[illegible]

حاجی بیگی شیرازی

[illegible]

برای عاشق از معشوق تو دو کلام

نی او بوسه ها و ... بیغام

کسی چون عاشقان از خود فراموش

[illegible]

به جای زنبدی آن سرو رعنا

چو گیسو با غش از دنبال می‌رفت

به سر گویا شغال می‌رفت

در آن میدان چو چوگان‌بازی گوی

[illegible]

[illegible]

صدای پایه از بنا [illegible]

در آن بنیاد [illegible]

[illegible]

مقام عاقلی یکسو و عشق و جنون

بمعنی قطع راه این بیت

غزل لبعضی

[illegible]

بتی دارم که گرد گل ز سنبل سایبان دارد
بهار عارضش خطی بخون ارغوان دارد

چو عاشق می‌شدم گفتم که بردم گوهر مقصود
ندانستم که این دریا چه موج خون‌فشان دارد

چو در رویت بخندد گل مشو در دامش ای بلبل
که بر گل اعتمادی نیست گر حسن جهان دارد

خدا را داد من بستان از او ای شحنه مجلس
که می با دیگران خوردست و با من سر گران دارد

بفتراک ار همی‌بندی خدا را زود صیدم کن
که آفت‌هاست در تأخیر و طالب را زیان دارد

ز سرو قد دلجویت مکن محروم چشمم را
بدین سرچشمه‌اش بنشان که خوش آبی روان دارد

ز خوف هجرم ایمن کن اگر امید آن داری
که از چشم بداندیشان خدایت در امان دارد

ز چشمت جان نشاید برد کز هر سو که می‌بینم
کمین از گوشه‌ای کردست و تیر اندر کمان دارد

چه عذر بخت خود گویم که آن عیار شهرآشوب
بتلخی کشت حافظ را و شکر در دهان دارد

[illegible]

[illegible]

قصیده ... قاضی محمد شریف ... در جواب و سوال ...

[illegible]

... چون عاشقان سینه چاکش

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و له

عکس روی تو چو در آینه جام افتاد
عارف از خنده می در طمع خام افتاد

حسن روی تو به یک جلوه که در آینه کرد
این همه نقش در آینه اوهام افتاد

این همه نقش می و [illegible] مخالف که نمود
یک فروغ رخ ساقیست که در جام افتاد

من ز مسجد به خرابات نه خود افتادم
اینم از عهد ازل حاصل فرجام افتاد

چه کند کز پی دوران نرود چون پرگار
هر که در دایره گردش ایام افتاد

هر دمش با من دلسوخته لطفی دگر است
این گدا بین که چه شایسته انعام افتاد

غیرت عشق زبان همه خاصان ببرید
از کجا سر غمش در دهن عام افتاد

در خم زلف تو آویخت دل از چاه زنخ
آه کز چاه برون آمد و در دام افتاد

زیر شمشیر غمش رقص کنان باید رفت
کانکه شد کشته او نیک سرانجام افتاد

صوفیان جمله حریفند و نظرباز ولی
زین میان حافظ دلسوخته بدنام افتاد

[illegible]
[illegible] افتاد

[illegible]
[illegible] افتاد

[illegible] افتاد

[illegible] افتاد

[illegible] افتاد

[illegible] افتاد

[illegible]

ورق

[illegible]

[illegible]

ز اين قصه بپاداش رفت

دم زد از این بسم من [illegible]

بامکر جم گشت بلند از زبان

[illegible] القصه باکام و کام

شد همه اسباب خوشی تمام

بود و الحکم [illegible]

تتمه ردیف الدال

[illegible]

دو بند ترجیع از ترجیعات مولانا جامی قدس سره السامی در نعت

[illegible]

ای ماه ... [illegible]

ای دل ... [illegible]

[illegible] هروی

[illegible]

ای کعبه دل ... [illegible]

ای صبا ... [illegible]

اوراق کتاب ... [illegible]

ای دوستی تو ... [illegible]

جور و ستم تو قاف تا قاف

در عهد تو رسم ... [illegible]

[illegible]

حافظا از شوق ... [illegible]

[illegible]

چشم ... کرم کن

جان من ... [illegible]

غزل ... [illegible]

۲۷۷

من هم به تو اعتقاد کردم
الفت به کسی دگر نکردم
بر حرف تو اعتماد کردم
خود را به غلامی تو دادم
سر بر خط بندگی نهادم
مهر از همه کس ... بریدم
گفتی که دل از تو بر نگیرم
پیمان بگسلی شعار من نیست
در عهد و وفای من سخن نیست
یاری به وفای من ...
عمدا که بچرخ ...

[illegible]

تمه ردیف الدال ابجد

حسن دهلوی

[illegible]

... از همه دلبران گزیدم
دل از ... بود
و آن وعده ... وارش
... بوفا ... وارش
... محبت تو ...
[illegible]



امروز که در دور ... محال است
هنگام ... بسته با ما است
با ... شرط و عهد و پیوند
و آن ... وفا ... بشکستی
[illegible]
قانون ...
[illegible]

[illegible]

پیش تو نبشته ام ...
ای داور بی وفائی تو
ای حیف ز آشنائی تو
روزی که فضولی این سخن گفت
گویا به تو از زبان من گفت
ای مست شراب سرگرانی
این بود طریق مهربانی
این بود بهار صحبت تو
این بود گل محبت تو
قانون وفا چنین نباشد
آئین مروت این نباشد

ایضا

ایضا

نوعی

تمه ردیف الف ابدال الهمزه

---

ایضا

نوعی

از دو عیان کناره کنی

در خاک سیاه ...

در گوشه این سرا به ...

تا کی بکشم خمار ...

اندیشه نیامدم ز بودن

آن به که بی شمیم که جبرم من

تا کام از این سرای ز داغ حسرت

ای شرم زنفعال از پیش
شرمنده ز روی کرده خویش
خلق دو جهان بهر گناهی
بند وصف از پی نظامی
آن لحظه شوی نوای هالیکش

[illegible]

ابتدای ترجیعات اوّلاً

ترجیع بند میرزا محمد [illegible]

بند اول

کاکل و کمی بالا نگاری

سرتا بقدم کرشمه و ناز

میرفت بشیوه رنگ کاری

صد پیچ و خمی [illegible] کداری

هر حلقه زلف مشک پرچین

دامی ز برای هوشیاری

لرزان و مستی تماشا [illegible]

گلدسته عشرت بهاری

[illegible]

ان یار ولیکه پیش رو دیدم

[illegible] قراری

رفت و دل [illegible]

سر سبز باغ جهان [illegible] بکاری

[illegible]

ولد ایضا بند دوم

[illegible]

بیت

[illegible]

مولانا کمال الدین [illegible]

[illegible]

چون درد دلی بیار گویم

مهم چه خوش زبان شود لال

ای ترک بگوش من بگو دیگر

زنهار مپوش جامه آل

[illegible] خواجه حافظ

[illegible] برای وصل او فال

ولد ایضا

امروز که یار بعد عمری

میرفت سوار و من [illegible]

فریاد زدم [illegible]

[illegible]

هر کس که باو کباب و باده داده
او خورده شراب و من ز تشنه
هر دم جگر کباب داده
رحم از دل کاوش کرده
انکس بمن اضطراب داده
چون شمع بهر ضیاء فانوس

بیدل ز رقیب چون کباب گردد
صد طعنه بهر ... داده
افروخته عارض از می ناب
با شرم و حیا جواب داده
می خورده و زلف تاب داده

[illegible]

پیش ... نقاب داده
آب ... جان ... داده

[illegible]

تمت ردیف الدال

[illegible]

[illegible]

در دامن کوهسار کشمیر
چون شد پی شگوفه بهار رودوم
در باغ بهشت هم نباشد
این جلوهٔ لاله زار کشمیر
شست از دل من غبار غم را
والله که ابشار کشمیر
اوصاف شگوفه زار کشمیر
بودم بکشی چند خوان
نظاره کنان بهار کشمیر
یکروز ... شاله مار کشمیر

[illegible]

زینت ده جای ما قهرمان
... کشمیر
هر سبزه لود و یار ...
... کشمیر
در سایه ... گذشت
چون ... کشمیر
در باغ ... نیلبند
... کشمیر

[illegible]

جامی ده ده هر از شراب نابی
شد جلوه گر از کنار آن آب
آتش روی بلا نقابی
مه چهره ی میان کشتی
یعنی مه هلال قد تابی
رخسار بسان برق رخشان
... دو زلف چون سحابی
چون باد ... ادا ...
... کشتی
فریاد ... 
... ز دیو ...

گلگون ز اشک ...
زلفین ... سخن ... حساب
بر ... کشیده ... دل ... من
[illegible]
یک شب ... یار ... با من
[illegible]

از رنگ مسی به پان لب ابر
ز آتش زده لاله را ... انجم من
پر کرده ز می قدح دمادم
زان ساغر که شد کباب دشمن
در گردن من فکنده دستی

[illegible]

وله ایضا

نوبت ... جان ... [illegible]

حلوا ... [illegible]

[illegible]

ومنه ردیف الدال

[illegible]

ومنه ردیف الواو

[illegible]

ان ... [illegible]

خوانان غزل و قصیده ...
[illegible]

هر یک ز قفای خویش دیدم
دل ... دیده مرفت
[illegible]
عرفت همه را شنیده مرفت

[illegible]

وله ایضا

سرخوش ز شراب ارغوانی
خوبان ز کرشمه و ادا هم
لب سرخ زبان و سرمه در چشم
رخ رشک بهار جاودانی
گل در بر و جام باده در کف
از ناز و ادا و کامرانی
بگرفته کمال حسن [illegible] زبانی
ابیات نظیری و فغانی
آن بزم چو بخت بیدار
از شاهزاده دستانی

[illegible]

در بزم که وقت گفت بودم
در خواب که من ز لعل [illegible]
از دور [illegible] زنده کامرانی
چون مرده که جام باده ام داد
بنشسته و دو جام [illegible]
با ساقی دل [illegible] دانی

[illegible]

مشتاق ز حسرتش [illegible]
سرو گل و یاسمن چه داند
سودائی زلف [illegible]
ای شاه خطا ختن چه داند
آزاد که غربتش وطن شد
آسوده ی وطن چه داند
من آل علی و [illegible]
[illegible] رمز [illegible] چه داند
رمزیست میان بلبل و گل
هر بیخرد [illegible] چه داند
احوال [illegible]
آن نرگس غمزه زن چه داند
احوال من شکسته خاطر
آن طره ی پرشکن چه داند

میرفت نگار و من بدنبال
خاموش شو از شدن چه داند
کس چیست و قدر من چه داند
امروز نعیم و ذات نواب
با هجر تو از زمن چه داند
کی عشق من از فغان آید

فریاد زدم شنید نی کرد
برگشت و باز دید نی کرد

وله بند یازدهم

ای در صدد جفای مفتون
یادت بادا وفای مفتون

[illegible]

زینسان که بکار بست تا او را
این بود به کمینه از ای مفتون
خواهی که چو او شود دو را
[illegible] صدای مفتون
آرام شبان ندارد از درد
یاران که غم دوای مفتون
از بس که شراب شد ز او کاکل
[illegible] بجای مفتون
من بس بود و مرا [illegible]
چون وقت سگان کوی او [illegible]
[illegible] فغان [illegible] مفتون

درین کوی [illegible] و دوستان
عاشق و درد ای معشوق
[illegible] مفتون
[illegible] دادم
[illegible] مفتون
این مطلع [illegible] ای کرد

فریاد زدم شنید نی کرد
برگشت و باز دید نی کرد

بند دوازدهم

[illegible] هزار دل بیازی
حسن است و هزار دلنوازی
عشق است و هزار جانگدازی

[illegible]

سر میرود ای بجوان چه ترسی
عشق است عشق نیست و نیست بازی
در عشق بعینی نباشد
محمود اگر کند ایازی
در عشق بکار سی بجانان
تا جان بقفای او ببازی
مفتون بکس نگیر چه سپوزی
هنگامه حسن می طرازی
یاری که ترا درین گلستان
شد باعث این ترانه سازی

تتمه ردیف الدال

بند دوم

ای آنکه ترا امین صفتست

قربان شوم ...

در عهد عدل نواب میرخان غازی

شوخی بیان سبحی بود

کو داده بحسن سرفرازی

استاده پی نماز در صف

آن آفت هوش پر ز ناز

نو یاوزردم شنید پی کرد

برگشت و نماز را دو تا کرد

٥٥٥

ترجیع بند میرزا نورالدین متخلص به ...

بند اول

ای زلف تو عنبرین کمندی

در عهد تو هر دل پر بندی

آمد دل که ببند زلف افتاد

دیگر نشنید هیچ پندی

ای سرو قد از کدام باغی

با ... تو هر بلندی

بالیست ز طره تو سر زندی

... بر ... نبودی

... ز جهان بلندی

[illegible]

این تار شکسته را صدا نیست
افتاده دو صد گره بکارم
افسوس که یک گره گشا نیست
تا چند کنی ز ناز پامال
خون دل عاشقان روا نیست

[illegible]

کس کشته نشود چرا حیات
چون غمزه بیش تو رسم و نهاد
[illegible]
دارد صد درد و یک دوا نیست

[illegible]
دیدم که ترا سر وفا نیست
اکنون که یقین شد ظالم
[illegible]

[illegible]

از دولت لعلت [illegible]
[illegible]

اکنون خود را چه جای غم دل
آن دل که بسینه بود خون شد
عقلم که نداشت یکدو دم هش
مغلوب جنون و فنون شد
گر طالع من نبود همراه
سوی تو ام از چه رهنمون شد

[illegible]
بنشینم و ترک عشق گویم
دست از تو بشویم و دیده گویم

[illegible]

ای وای که روزگار برگشت
امسال ز پار یار برگشت
بگذشتن روزگار مهلت
افغان ز جفا که یار برگشت
خنجر زخم بجو چرا من
کز من دم تیغ یار در گذشت
ان تیغ که خون عالمی ریخت
از کردن من ز عار برگشت
فریاد که کشتی امیدم
صد مرتبه از کنار برگشت

[illegible]

چون از رخ یار دیده برگشت
با دیده ز اشک بار برگشت
دور از تو کشتی قصد جانم
مرگ آمد و از سرم برگشت
رفت آنکه غنوده در حریمت
سودا و هوا ز سر بدر گشت
[illegible]



[illegible]

بسم الله [illegible]

[illegible]

شمشیر کشی و ام ترسان
دل باخته ام غم سرم نیست
هر شب که ز غم خواب نیم
جز خاک سیاه بر سرم نیست
از من احوال دل چه پرسی
او در بر تست و در برم نیست
تو وعده بکار کاهی آوری
سوگند بخور که باورم نیست
ای شمع چه میکشی چراغم
جز عشق که زنده در برم نیست

دست از تو تاب دیده بپوشیم
بنشینم و ترک عشق گویم
هر گز نبوی وصل [illegible]
چون [illegible] بلخت [illegible]
زاری بتو [illegible]

ای از تو [illegible] مبتلا من
افتاده [illegible] فنا من
تو کرده [illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible] کوی تو [illegible]

[illegible]

بنشینم و ترک عشق گویم
دست از تو تاب دیده بپوشیم

[illegible]

والله ما قلت لالا لک

ای دل ...

ترا چنین ...

از لب او ...

تن زخمی و غنچه ... دل اعال

اسم از ... بجان من که دادم

بیا از ... بغم

سحر بار ... ... کرده می

در هوای ... دیده دور افلاک

هر چند که خورده ... ... خورد

بود است ... غم تو ... پاک

بسیار کسان که ... اند

بر خاک ... شده اند ... خاک

با عیان ... ... بتو ... بیاد

... ... بیاد

... ... ... خواهم آمد بیاد

روضه ... ... خواهم آمد بیاد

... ... ... خواهم آمد بیاد

... ... خواهم آمد بیاد

چون ... بیاد

... ... خواهم آمد بیاد

... ... ... خواهم آمد بیاد

... ... آمد بیاد

... بتو ... بیاد

چون نقش ... ... ... می

... شده ... ... ... کرد

در ... ... ... داد

... ... دیده و دل ...

... ... ... بیاد

... ... ... ... بیاد

الف

ای دل ... ... ... سر داری

... ... ... بار ... ری

... ... ... میک

... ... ... داری

... ... ... ... ... کاری

... ... ... ... ... ... داری

... ... دیده ... ... پا بر داری

خود ... ... ... من ... ... ... داری

... ... وفا ... داری

... ... ... می ... داری

تو ... ... من

... ... ... بیاد

... ... ... ... بیاد

... ... ... ... ... من

... ... ... ... ... بود

... ... ... ... شود

... ... ... ... ... بود

... ... ... ... ... بود

دل از تو ... شده ... چنین

با غمی ... بهاری

دل سوخت ... از جفایت

چون داغ نمانده یاد کاری

... ... شده است روزی

... ... داری

... ... ... ... ... غم

... ... ... می ...

با مهر و وفا ... ... می ...

تو ... ... ... گذاری

کاتش بدل و جان [illegible] نیز همینست

گر روی تو کس نظر [illegible] نیز همینست

کی سوی تو دیده‌ام که خود را [illegible] نیز همینست

دل از پی من [illegible] نیز همینست

هر کس نگه عشق تو نشستن را [illegible]

در بادیه خطر نیز همینست

[illegible]

بنام ...

دل [illegible] هوس [illegible] دفتر

[illegible]

وزین پیش باقی قرت و دم

ازین پیش اگر شنیدی بیمه

از پیش کسان چه بیک بیه

اکنون که فتاده ام درین بند

این خامه بهوده بی ضرورة

ای خامه چو دوال چشم و ابرو

مثنوی

[illegible]

بیت

حال من زار ناتوان از غم ... [illegible]

[illegible]

بیت

ای کاش ترا نمی گزیدیم
ظلم و ستم و جفا ندیدیم

دیدم ز تو آنچه می شنیدیم
... [illegible]

[illegible]

فیض روح القدس ار باز مدد فرماید
دیگران هم بکنند آنچه مسیحا میکرد

گفتمش سلسله زلف بتان [illegible]
گفت [illegible] از دل شیدا میکرد

[illegible] طلب صبا میکرد

[illegible]

این درد دوا [illegible]

دست از غم ای طبیب [illegible]

[illegible] دل

تمت

ترجیع بند میر محمد رضای [illegible] تبریزی

[illegible]

جان داده و تحیرت زده [illegible]

[illegible]

وله ایضاً [illegible]

ای [illegible]

[illegible]

از ول زده صبح بلند ی
وقت است هم رفاقی [illegible] ی
طاقت تیندی وهم تیندی
در زیم اگرچه در فوق
چون [illegible] کلی
[illegible]

تا چند چو داغ لاله باشد
فانوس [illegible] از آتش سینه ای
ای [illegible] خود و [illegible] گذشت
دارو [illegible] علاج [illegible] ی

[illegible]

از فانه زین بر دل [illegible] سند
در [illegible] طاقت [illegible]
من [illegible] فغان [illegible]
[illegible]

چون [illegible] سیل تمام [illegible] وفایش
والد صفت [illegible]
از [illegible] گدا [illegible]

[illegible]

غزل

غافل مکنید من چه ... ی
چون صید ... بند از ما
چون مرغ گشوده ... ابیات
ای طاقت جان نا شکیبا
... بیم ز دور ... ببین
سازم ز غمت چه چاره و ما
گفتا رو با خیال او هم
در کنج فراغ کم ما را
تا دارد روی نا گوار عجب
در کام دولت شود ...

[illegible]

این کوی که کشت ... این خانه
از دوست من فتاده دور از او
من مانده کنون ... دل ...
ز جان ... از دور
این طور ... و ... از او
... ز ... [illegible]

غزل

[illegible]

وان یاران [illegible] که شد صنم
نا آمده از فراغ بر سنگ
عالم [illegible] شد و باز گوید
کای مانده مدام [illegible] و ننگ
صبری [illegible] وصالش آخر
زاینهٔ خاطرت [illegible] زنگ

[illegible]

ترجیع بند بکلام سعدی

۵۲۴

بند اول

ای [illegible]

[illegible]

[illegible]

غزل

قبول [illegible] نظر [illegible] مقبلان شود

[illegible] که قابل [illegible]

غزل

صدف [illegible] بیدون [illegible] سواد [illegible]

که شده [illegible] شاه ابوالفوارس [illegible]

تمت ردیف الدال

ردیف الذال

[illegible]

[illegible]

غزل

[illegible]

[illegible]

بند دوازدهم

[illegible]

٤٣٣

صد نکته غیر حسن بباید که تا کسی
مقبول طبع مردم صاحب نظر شود

[illegible]

ای که بر ماه از خط مشکین نقاب انداختی

ایضاً له

اگر چه باده فرح بخش و باد گلبیز است

تمة ردیف الدال

وله ایضاً

ایضاً له

ایضاً

بند دوازدهم

ای بر تو قبای حسن چالاک
صد پیرهن از جدایی ات چاک
پیوسته بتو ار صفت گوی
افتادن آفتاب بر خاک
با خاک ستم نموده ...

[illegible]

وز ناله کار ...
چون می زند ... کسی ...
از دست جفای پیارت

تمت

شعر

[illegible]

بند ...

[illegible]

بند

دنباله کار خویش گیرم

[illegible]

زنهار گمان مبر که [illegible]

در عشق تو [illegible]

[illegible]

سعدی همه روز [illegible]

و له ایضاً

ای سرو بلند قامت دوست
وه وه که شمایلت چه نیکوست

در پای لطافت تو میراد
هر سرو سهی که بر لب جوست

نازک بدنی که می‌نگنجد
در زیر قبا چو غنچه در پوست

مه پاره به بام اگر برآید
که فرق کند که ماه یا دوست

آن خرمن گل نه گل که باغ است
نه باغ ارم که باغ مینوست

[illegible]

[illegible]



[illegible]

از پرتو آن لعل [illegible]

جان داده و در [illegible]

خون خورده [illegible]

روزی که [illegible]

[illegible]

چو [illegible] لعل [illegible] لعل [illegible]

[illegible]

الدال المهمله

[illegible]

غمهای تو [illegible] دارم

عشق تو [illegible] سودا [illegible]

[illegible]

[illegible]

اندام تو تو [illegible]

دیک [illegible] علی [illegible] می [illegible]

من [illegible] وصف شمایل تو [illegible]

جان [illegible] قدرت [illegible]

[illegible]

ازورع [illegible]

[illegible]

ای بلبل [illegible]

[illegible]

دنباله کار خویش گیرم
دیر آمده و صبر پیشه کردم
ای دل که حدیث [illegible] گرم [illegible]
در دل که [illegible] بگذشت

## تتمة ردیف الدال

صبح بالا زد و نقاب شب [illegible]
[illegible]

[illegible]

گو دست زدن دست مدارد
دیر آمده و صبر پیشه کردم
دنباله کار خویش گیرم

وان دست که نقش می نگارد
ای جان که مولی [illegible]
شیرین صفتی [illegible]
ما را دل عاشقان [illegible]

[illegible]

چندان بگریم [illegible]

چون تو دگر [illegible]

[illegible] جهان [illegible]

چون [illegible]

[illegible]

تا چند ز من ... [illegible]
ای آنکه میان جان ... [illegible]
افتاده دلم ... [illegible]
در دام ... [illegible]
و آنکه فلک ... [illegible]

ملا علی هروی

[illegible]

[illegible]

۲۴۴

در پای تو ... من

ای قبلهٔ دوستان شتابان

گر با همه این کنی که با من

بسیار کسان که جان شیرین ...

[illegible]

غزل

[illegible]

غزل

[illegible]

[illegible] منیت و الدنیا [illegible]

[illegible]

ایضا

ایضا

ایضا

ایضا

غيره

تتمهٔ ردیف الدال

مولانا جامی

[illegible]

وان ... [illegible]

جامی

[illegible]

خال لعلت ... زلف تو ... [illegible]

غيره

[illegible]

حضرت ... شیرازی

[illegible]

غيره

[illegible]

[illegible]

چون زلف تو فتنه و خونریز [illegible]

عشق تو بجای غم [illegible]

[illegible]

[illegible]

شمع [illegible]

[illegible]

سعدی [illegible]

[illegible] عنوان کمال [illegible]

[illegible]

از قال [illegible] غم نباشد
در کار [illegible] نباشد
ای خواجه [illegible] جهان
[illegible] نباشد

شعر

[illegible] عشق [illegible]

[illegible]

ایضاً

[illegible]

دوش گفتم که درون تا به سحر شمع چمن [illegible]

[illegible]

شیخ فیضی

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ایضاً

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ایضاً

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ایضاً

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و له ایضاً

[illegible]

و له ایضاً بند چهارم

[illegible]

مثنوی

[illegible]

ایضاً

میان ما و صوفی [illegible]

که باده گو [illegible] می رقصد

[illegible] می رقصد

مثنوی عاشق

[illegible] می رقصد

ایضاً

[illegible] می رقصد

و له ایضاً بند پنجم

[illegible]

و له ایضاً بند ششم

[illegible]

تمه

[illegible]

ابو البرکات [illegible] صوفی

[illegible]

مولانا کاتبی [illegible]

[illegible]

تمه ردیف الدال المهمله

[illegible]

تمه

[illegible]

تمه ردیف الدال المهمله

[illegible] کشمیری

[illegible]

[illegible]

وله ایضاً نیز در [illegible]

[illegible]

تمت

[illegible] می آید

[illegible] می آید

تمت

[illegible] می آید

ملا غیرتی [illegible]

[illegible] می آید

[illegible]

ایضاً

[illegible] می آید

[illegible] می آید

تمت ردیف الدال میرزا

جلال الدین [illegible]

[illegible] می آید

[illegible] می آید

وله ایضاً نیز در ردیف [illegible]

[illegible]

وله ایضاً [illegible]

[illegible]

ولی یا من ... جنون است ... غم
... زلف ... افتاده ... دماغ
... گمان ... ... غم ...
... از درون خون ... گون است
... زرد ... روز ... کار ...

ایضاً

[illegible] چراغی ... آید
... که از ... بی می آید
خیال ... در خواب ... آید

حاجی محمد علی ... کشمیری

... می آید
... بوی گل از کجا بر می آید

... چمن
... می آید

... دل
... می آید
... چمن ... آید

ایضاً

... آید
... می آید

... طوفان
... دل ... می آید
... می آید

تمت ردیف الدال بحمد الله

... شد
چون ... شد

... شد

... عشق ... غمزه ...
... دل ... دلبران ...

---

ایضاً

ای ... دل ... ز ... سل
... توان ... نشان ...
... ... ... دل
... ... کوی ...

... ... ... شد
... ...

ایضاً

... شد
... شد

... شد
... ... شد
... شد
... شد

... شد
... شد

ایضاً

... شد
... شد

... شد
... شد

... شد
... شد

... سعدی ...

... دل ... ... ...
... ... جان ...
... ... یاری
... ... ... ... یاری

... ... دم
... ... ... ... دارم
... ... یاری
... ... ... ... دارم
... ... دارم ... ... ... یاری

... ... ... ... یاری
... ... ... ... ... داری
... ... ... ... ... ... داری

ایضاً

هنگامه ... عشق آورده ایم
... دل ... بکم
... دل ... و ... نیکو ...
... فلک ... نعیم ...
... لعبت ... بنوش ...

وله ایضاً بند دوم

باشد که مراد دل بیابیم
... ز سیم ... باشیم

میرزا جلال اسیر

حسرت من چو رنگ شد ... بال ... شد
با لطیفم که غیرت ... شد

شبنمی ... لعلت ...
خوش ... بیاد ... شد

از ... بیخ ... صد ... کشت
کی ... از طوفان ... شد

از ... جان ... نیک شد
... از وجود ... شد

میرزا صائب تبریزی

تا دیده ... شد
شبنم با آفتاب رسید آفتاب شد

... جهان ... بساط ...
... چشم ... شد

از ... صد ... شد

از ... جان ... عالم ...
عشق ... صائب

... عشق ... غم ...
... لطف ... حافظ ...
... ز سیم ... باشیم

وله ایضاً بند سیوم

ای

بند سیوم

ای از رخت جان ... ارم
امید دل ... وارم
طوفان ... نیک ... ارم

ایضاً

صائب ... عشق ... جان
با آفتاب ... شد

ایضاً

دیگر ... فقان ... شد
از ... شد

بامید ... کیفیت چمن
... شد

... جام
... شد

ایضاً

... نظر
... چشم ... شد
... شد

... آب ...
دوران ... شد

... جهان ...
... شد

میرزا ... ایرانی

... گوهر ... شد
... شد

... دل ...
... طوفان ...
... دل ...

ای ... ارم
... ز مو ... کرده ...
ای ساقی ... مستانه
... ساقی ...

وله ایضاً بند چهارم

باشد که مراد دل بیابیم

[illegible]

ایضا

[illegible]

ایضا له

[illegible]

تمت ردیف الدال المهملة

باب الفاء [illegible]

[illegible]

ساقی بیا که [illegible]

[illegible]

ایضا

[illegible]

حافظ [illegible]

باشد که [illegible] دل [illegible]

[illegible]

ایضا له

[illegible]

ای از غم تو پر از خون دل
عشق تو انیس محرم دل
زلف تو کمند گردن جان
لعل تو نگین خاتم دل
ابروی تو بود تحفهٔ جان

بابا فغانی شیرازی

کنعانیان اگر گل باغ تو بو کنند
گم گشته ... مصر ... کنند

[illegible]

[illegible]

[illegible]

۴۷۳

[illegible]

[illegible]

[illegible]

تتمة ردیف الدال المهمله

امیر خسرو

[illegible]

مولوی ملا علیم

[illegible]

مولانا کمال الدین خجندی

ایضا

بند چهارم

ترجیع بند مولانا نور الدین عبد الرحمن جامی قدس سره السامی

ای روی تو ماه عالم آرای
چون ماه ز پرده روی بنمای
چون طرهٔ تو شکسته خاطر
بر حال شکستگان ببخشای
خال تو بلای جان [illegible]
[illegible]

بیگانه کرم ز من [illegible] خویش
[illegible] تو یابیم

[illegible] جان [illegible] تو یابیم

از خاک شهیدان گل حسرت [illegible]
[illegible] تو یابیم

[illegible] تو یابیم

بر دیدهٔ دل غبار عشاق [illegible]
[illegible] تو یابیم

[illegible]
[illegible] تو یابیم

جانهای [illegible] تو یابیم

مهمان تو جمعی [illegible]
[illegible] تو یابیم

[illegible] تو یابیم

ای آنکه بود [illegible] مسیحا
[illegible] تو یابند

[illegible] تو یابند

عرفی چه بود [illegible]
[illegible] تو یابند

چون [illegible] تو یابند
خاطر چو شود [illegible] تو یابند

[illegible] تو یابند

آن عطر که [illegible]
از باد چمن [illegible] تو یابند

آن شمع که [illegible]
[illegible] تو یابند

امید که جان [illegible]
جان در تن [illegible] تو یابند

[illegible]

میرزا محمد علی صائب تبریزی

این خنده ... خنده شود باید

... غنچه ... شود باید

تمت

... ترک ... دل ... باید

...

و له ایضاً بند چهارم

ای کیار سوی ما ...

تتمه ردیف الدال

مولانا کمال الدین ...

... چیدن نگذارند

... نگذارند

... چیدن نگذارند

حضرت ...

... نگذارند

... بوسیدن نگذارند

... بوسیدن نگذارند

تمت

و له ایضاً بند سیم

ولـه ایضاً

میرزا قلی میلی عراقی

حرفی از لبت چون شنیدم [illegible]
آوازه [illegible] چون شنیدن نگذارند

کامی از لب لعل تو دیدن نگذارند
[illegible] شنیدن نگذارند

[illegible] رسیدن نگذارند

تمه از ردیف

خواجه حافظ شیرازی

[illegible]

شیخ [illegible] ابن یمین

مولانا [illegible] قدس سره العزیز

[illegible]

[illegible]

... می‌کنید

... می‌کنید

[illegible]

... می‌کنید

... می‌کنید

[illegible]

ازآن می که منه از وقار و قاری
چه ساقی از جام لبالب
پی شکر از روی وصل او کرد
عمری در دو ستی خاک کی
زخود ازین چنین قطع نظر کن
اگر داری هوای وصل یاری

تتمهٔ ردیف الدال

شیخ علی حزین علیه الرحمه

ای ساقی ای سری زباده و شمه باشد
ور دم ... صبا ده و شمه باشد

اول ... سری چون ... باشد
شاید ... سری زباده و شمه باشد

از شور دل ... که ... کرده او را
من ... و ... او و شمه باشد

... و ... بیشتر ان ... کندی
... من ... باده و شمه باشد

نور العین عرفی

با خود ... ز سر ... سرو ... او و شمه باشد
... بیت ... کل ... از باده و شمه باشد

... از ... در روح ... ای
... هر ... باد و شمه باشد

... ... که ... و شمه باشد
صد ... و ... باده و شمه باشد

... ... که ... وقت ...
... ... باد ... و شمه باشد

... سر از ... عالم و ... در
... و ... ای ... و ... از

اگر معنی و گر صورت و معنی ...
نشین در صورت ...

والد ... جامی

... سرسودا است
... جمال و ... او ...

بیت

ز مطرف ... و در و اهم ... و جهدم
... ... صبا و شمه باشد

تم ردیف الدال و افتتح بحرف الذال

مولانا جامی

این ... علم ... ان ... منت لذید
... چون ... منت لذید

... که ... شی ... منت لذید
... ... منت لذید

... ... از ... لذید
... ... منت لذید

تتمه

... ... عوض نقل ... آری
... ... لذید

... ... آخر ... حاجی
... ... لذید

... ... ... ... الدم
... ... لذید

... ... ... ... من
... ... جان لذید

... ... ... نمودار
... ... از ... ... و گو
... ... ... ... ...

اگر معنی و گر صورت ...
نشین در صورت ...

... ...
... ... ...

اگر عاشق ... عشق جانان
... ... ... ... ... و گو
... ... ... ... ... و گو

اگر ... ... ... و گو
... ... ... ... ... و گو
... ... ... عشق ...

تمت

[illegible]

تمت

ردیف الذال

[illegible]

ای

[illegible]

تمت

[illegible]

حدیث عشق را پنهان بگوییم
ولی در مجلس مستان بگوییم
لطف آن را محتسب نازید می را
بهر مستان بی سامان بگوییم
یار ما سر حلقه رندان بگوییم

زین سان که در رخ ماه نبود
چال یوسف اندر چاه زنخدان
نوای عالم را لاله نبود

[illegible]

مثنوی میمی

بگلزار بستان سیر [illegible]

[illegible]

فتاده دان [illegible] ز آن [illegible] پیچ پیچ

[illegible] سیمین [illegible] برون [illegible]

کرده نامه [illegible] همچو [illegible] بر ماه

[illegible] بر [illegible] گل

[illegible]

سوال [illegible]

[illegible]

[illegible] دل

[illegible]

بیت

[illegible]

بیت

[illegible]

بیت

[illegible]

بیت

[illegible]

ردیف الزاء

[illegible]

[illegible]

منم به دولت رندی و عاشقی مشهور
[illegible]

حلال باد [illegible]
[illegible]

[illegible]

خاتمه

بیت

شمشیر ... [illegible] ... کمان ...
... بتیغ ... [illegible] ... شمشیر ...
[illegible]

تمت ردیف و ... از مولانا

حرف الهاء

[illegible]

بیت

... [illegible] ... گلگون ...
[illegible]

پس از آن گفتی ای گدا فرزند

تو بادوش ای جان ... عاجز

تو اقبالی جان ...

... کمان ...

حکایت ...

[illegible]

غزل

[illegible]

غزل

[illegible]

بیت

[illegible]

[illegible]

بیت

[illegible]

[illegible]

بیت

گرفت از مهر باج پادشاهی
نهان افکند تاج پادشاهی
چو شاه خود باستقبال بشتافت
از آن دلا که چون [illegible]
وگر جان بایدت در راه ده هم
اگر داری سر خود پای در کش

بخدمت در پیش خاقان [illegible]
[illegible]
بعرض حال خود چون [illegible]
[illegible] از دل بود

بیت

[illegible]

زبان [illegible]
[illegible]
اشارت کرد شاه [illegible]

[illegible]

بیت

بیک [illegible] دو دیدار و فتاده
دو چشمان خود [illegible] کار افتاده
[illegible] از آن [illegible] ملامت
[illegible] مر [illegible] ایمان [illegible] قیامت
[illegible] کان [illegible] کو [illegible]
[illegible]
مرو گفت [illegible]
شد از جان [illegible]
[illegible]
گر شد [illegible]

[illegible]

[illegible]

بیت

[illegible]

که ز هجر [illegible]

گفت حکیم [illegible]

[illegible] حال [illegible]

از آن باغ ارم [illegible]

گلرخ گلستان چمن [illegible]

[illegible]

ز هجر خود دل و جان [illegible]

[illegible] گلستان

[illegible]

بیت

[illegible]

کرد طلوع [illegible]

[illegible]

حکایت پیرمرد زال و دختر و داماد

در کشور شام پیرمردی زال

[illegible]

بیت

[illegible]

تمه ردیف الراء

مولانا ... شیرازی

[illegible]

[illegible]

**از ابیات شیخ سعدی**

آن شنیدی که در بلاد شمال [illegible]

[illegible]

بیت

[illegible]

رباعی

[illegible]

بیت

[illegible]

بیت

[illegible]

رباعی

[illegible]

بیت

[illegible]

غزل

بیت

تمه ردیف الراء

مولانا [illegible]

[illegible]

بیت

عمر دو [illegible] خوش آمد ولی آمده دیر

ابروان تو [illegible] ز ایشان دیر

زلف شکین تو [illegible] او را کج

عاقبت آمد [illegible] بدستان دیر

چون تو [illegible] آتش غم

گشت [illegible] توفان دیر

دیده [illegible] کار دل ما [illegible]

[illegible] از هجران دیر

[illegible]

[illegible]

گفت با سید ... و مولا ... 

چونکه کرده ام ... 

گفت ... این سخن گو با من

[illegible]

کاندرین خانه از آن گوهر است و بیش

گنج خانه است ... بیش و بیش

ای جوانمرد این ... راست

[illegible]

[illegible]

تو عالم ازین ضلالت کن

گفت قاضی ازین جهد ای ... [illegible]

[illegible]

عهد ازان با دمن بپیل ... سامان [illegible]

[illegible]

حکایت

[illegible]

میرزا حسین خجند

[illegible]

بکو رفت چون آوازه در کوه

[illegible]

بر دو در عشق [illegible] یتیم بیازار

[illegible]

ثمین

[illegible]

**حکایت**

یکی پرسید از ... و ...

در آن دم ... می ...

کرای کرده قربان ... در ...

... دوست ... جان ...

شده قربانی راه محبت

برای دوست داده جان بحرمت

بگو با من تو ای ... هست

مرا و خاطر ... هست

چنین داد ... عشق

میان خاک و خون آغشته عشق

[illegible]



**...**

... گفت ... گوی ... بیک ...

وداع ... جان ... کار ...

... گردی ...

... مرد ...

[illegible]

بیت

که از نیمه دل شما نگاه عشق است
هر خال شهید راه عشق است

تصنیف ملک ... امیر خسرو دهلوی

همه ز ردیف الف

[illegible]

عیان را بیم از کرشمه ساز کرده

[illegible]

بیک زلف ره قالب کرده خالی

حکایت [illegible]

[illegible]

ایضا حکایت زلیخا

[illegible]

کمال عشق دردی کار گیرد
ز نالش آرزو بیش بار گیرد

[illegible]

عشق [illegible] کار است

[illegible]

مجنون گفت [illegible] لیلی [illegible]

سر مجنون [illegible] لیلی [illegible]

[illegible]

فلان ... [illegible]

ز رو و آمد ز کلگون ... فلان [illegible]

فلان جا ... [illegible]

فلان ... [illegible]

[illegible] ... کلگون ... [illegible]

[illegible] ... فلان [illegible]

[illegible]

حکایت

گفت ای ... [illegible]

گفت از ... [illegible]

حکایت شیخ ابو العباس

ردیف الرا

ردیف الزاء المنقوطه

شبلی که یگانهٔ زمان بود
سرحلقهٔ جمله رهروان بود
بود از طبقات این مشایخ
در علم و عمل چو کوه راسخ
از وقت حسین منصور
شبها ز فراق او همی گفت
با حق بزبان حال می گفت
کای ذات مقدست تعالی
از وهم و خیال ما برون

ایضا حکایت سلطان ابراهیم ادهم

کرد او را و بیرون
بتندی برشکفت
زجا برخاست چون
بیکبار شکل و دید او ز پای
شد در تخت شاهی
[illegible]

ایضا حکایت سلطان ابراهیم

[illegible]

من کلام سعدی

زلیخا چو گشت از می عشق مست
به دامان یوسف درآویخت دست
چنان دیو شهوت رضا داده بود
که چون گرگ در یوسف افتاده بود
بتی داشت بانوی مصر از رخام
برو معتکف بامدادان و شام
در آن لحظه رویش بپوشید و سر
مبادا که زشتش نماید نظر
غم آلوده یوسف به کنجی نشست
بسر بر ز نفس ستمکاره دست

زلیخا

حکایت ... در مذمت دنیا

عابدی شبی بخواب ... دید دنیا بصورت پیری
گفت عابد که ای عجوزه دهر
... ازین شهر ...
گفت ...
که ... ام ...

من کلام سعدی

حکایت

جوانی پاکباز و پاکرو بود
که با پاکیزه‌رویی در گرو بود
چنین خواندم که در دریای اعظم
به گردابی درافتادند با هم
چو ملاح آمدش تا دست گیرد
مبادا کاندر آن حالت بمیرد
جوان گفت از میان موج و تشویر
مرا بگذار و دست یار من گیر
چنین کردند یاران زندگانی
ز کار افتاده بشنو تا بدانی
دلارامی که داری دل در او بند
دگر چشم از همه عالم فروبند

حکایت

[illegible]

[illegible]

غزل

... نهان

... شهر جهان

والا ... قصر جهان

[illegible]

غزل

... آمد

... شد و کاسه ... آمد

... جانان ...

... پاک ... آمد

[illegible]

بیت

[illegible]

حکایت

[illegible]

هیچ کس نشنود [illegible] آتش بجان
[illegible]

[illegible]

چند بار از او شنیدم این سخن
[illegible]

[illegible]

[illegible]

آمدی از سوی شهر [illegible]

بعد از آن در خانه [illegible]

[illegible]

[illegible]

بیت

[illegible]

قوم دیگر [illegible] برون رفت آنکه بود

دارم از کار تو [illegible]

[illegible] داده و دست [illegible]

احباب [illegible]

[illegible]

موی سفید [illegible]

ای که میر موی [illegible]

[illegible]

اینکه [illegible] قال [illegible]

[illegible] جمال [illegible]

عالم [illegible]

[illegible] کمان [illegible]

[illegible]

[illegible] و صورت [illegible]

[illegible]

بیت

[illegible]

صبح گشت و [illegible]

عالم تمام [illegible]

یک ره از [illegible]

[illegible]

غزل گفتی [illegible] کفت بهانه [illegible]
[illegible] که از [illegible] روی [illegible]
[illegible]

شعر

زلف تو در آن [illegible] و بستد طاقت و آرام ما
کس شب [illegible] یاران [illegible] هنوز

حرام [illegible] عاشق [illegible]
شب و روزی [illegible] عشق [illegible] هنوز

[illegible] غنچه [illegible] ز تیر [illegible]
[illegible] هنوز

[illegible]
[illegible] هنوز

شعر

[illegible] نبود [illegible]
[illegible] هنوز

[illegible] دوست [illegible]
[illegible] هنوز

تمت ردیف الزاء من کلام

[illegible] حط نو [illegible] جانان [illegible]
[illegible]

خیال خط تو [illegible] نو بهار [illegible]
[illegible] گلستان [illegible]

[illegible] دو ساما [illegible]
[illegible]
[illegible]

شعر

همین [illegible] و بلبل بهار [illegible]
[illegible] زندان [illegible]

[illegible] خوردن [illegible]
[illegible] گریبان [illegible]

[illegible] جمال [illegible]
[illegible]

[illegible] بهار [illegible]
[illegible] گلستان [illegible]

شعر

[illegible] گردی
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible] بهار [illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

بیت

[illegible]

... تبریزی

[illegible]

تتمه ردیف الزاء

میرزا قاسم بیگ پروانه

بلبل از باغ و چمن بست ره عیش بهار امروز
پر و بال و بوی بر گل بهار امروز

ز تنهائی ما شد ... عیش
گر خوی تو ... با خبر امروز

در آب چون آن سرو ... تماشا کرد
عکس ... که شد دو چار امروز

فتاده است ... بیا کاشتن
... نگار امروز

شیخ

... که ... بماند ... کلید
... امروز

میرزا صاحب تبریزی

... امروز
... امروز

... امروز

... امروز

شیخ

... امروز
... امروز

... امروز

... امروز

... امروز

میرزا محمد علی صاحب تبریزی

... نگار امروز
... امروز

... امروز
... امروز

... امروز

... امروز

مولانا جامی هروی

هر که ره پیما بدل [illegible] بنگ میزند
زین میان دل و جان [illegible] میزند

[illegible] دلا [illegible]
[illegible] میزند

[illegible] وقت جان
[illegible] میزند

[illegible]
[illegible] میزند

بیت

[illegible] نالد [illegible]
[illegible] میزند

[illegible]
[illegible] میزند

[illegible]
[illegible] میزند

[illegible]

بیت

[illegible]

بیت

[illegible]

بیت

[illegible]

[illegible]

ما بود و ... از وصال عشق ...

چند روزی ...

[illegible]

آوازه ... عالم ...

[illegible]

تتمه

آسوده ایسم [illegible] سن
مستغرق ایتسه بحره وفا بلمز منور

عالی بناده [illegible] زار [illegible]
[illegible] بلمز منور

[illegible]

[illegible] صبح
[illegible] منور

بیت

[illegible] منور

[illegible]

بیت

[illegible] یار [illegible]
[illegible] منور

[illegible] منور

[illegible] منور

[illegible] منور

بیت

[illegible]

[illegible] منور

[illegible]

[illegible]

بیت

[illegible]

مولانا [illegible] هروی

[illegible] جواب نمی‌دهد

[illegible] نمی‌دهد

بیت

[illegible]

[illegible] نمی‌دهد

بیت

[illegible]

بیت

[illegible]

بیت

[illegible]

مثنوی

[illegible]

ابتدای ردیف السین المهمله

[illegible]

محتشم کاشی

[illegible]

میرزا ... محتشم کاشی

[illegible]

مردم ز درد دل من و ... [illegible]

جان بلب رسید و ... [illegible]

[illegible]

بیت

ازنشان عاقل ازدل که برشد وفی بیم بیش
گر داو سیمی از عجم بیان بیم بیش

بانشان رسید لیس رس ازدای کارکوهی
زودبار دلربای جان رب فتان بیم بیش

خواست از امید بخت فالی کار بیان ما
حال اگر فاسد ودر سیس ار کار بیان بیم بیش

در عشق جانان سگین جوران از حم دادم
تا امید ان از برش از ان بیم بیش

بیت

[illegible] از اوصال من ان عروتین
مست از لب [illegible] باربوس توخوند ایاکی

تمه ردیف شین مولانا کاشی

ای قابع جام فال ازان اوقات بیس
حال محرودان و انجوان دیر بیس

نام دو دا فتاده کان خم از خاطرم
از فرامونسان فاعم و نسان دیر بیس

مخلص

انسان نسابیکی فاده گر نبود
حال از اسکان خشکان دیر بیس

تمه از ردیف الشین

خواجه حافظ

وادم از زلف یار خاک و جند باکه بیم
ادکبان وشد دامن و سامان بیس

گوشه گیری سلامت هوس بود و دلی
فتنه میکند ان رکس فتان که بیس

گریه باید وفا پرس دال و دن سحاه
گرد جامی من این دو دلبران که بیس

کفتنی الفکون که رکسی کی بر گفت
حافظ ای قصه دراز است بقران که بیم

ملا جامی رحمة الله

انجان من بیم و دل دست انرمان که بیم
وزعشق دراز است البیان بیس

قد جوان ما که مرکم هم مسیب نادل
نادل کرد و دل از عشقت جوران که بیس

دل و دین تو و بیوش ازار رو دارم
شد ببارانج یکسپشق جانان که بیس

تو دامن بکس انکی اداب نشین
گر چنانم من ازین تو جانان که بیس

تمتة ردیف السین

... ام دیگر مپرس

تمتة ردیف السین

خواجه حافظ

... ام دیگر مپرس

... ام دیگر مپرس

حکایت

تمت

[illegible]

تمت

[illegible]

ظهیر

[illegible]

تتمهٔ ردیف الشین [illegible]

[illegible]

تمت

[illegible]

تتمهٔ ردیف السین مولانا

جامی

[illegible]

جامی

[illegible]

مولانا نعمی

[illegible]

تمت

[illegible]

تمت

[illegible]

تمت

ای که [illegible] جانان [illegible] بس
آن لطف اگر [illegible] بس

[illegible] بس
[illegible] بس

[illegible] بس
[illegible] بس

[illegible] بس
[illegible] بس

تمت

صنعی

[illegible] بس
[illegible] بس

شاه حسین حضرت

[illegible] بس
[illegible] بس

[illegible] بس
[illegible] بس

[illegible] بس
[illegible] بس

[illegible]

تمت

[illegible]

تمت

[illegible] بس
[illegible] بس

حیرت

[illegible] بس
[illegible] بس

صباحی تبریزی

[illegible] بس
[illegible] بس

[illegible] بس
[illegible] بس

تمت

[illegible] بس
[illegible] بس

[illegible] بس
[illegible] بس

[illegible] بس
[illegible] بس

صالح

[illegible] بس
[illegible] بس

تمه ردیف السین

[illegible]

[illegible]

بیت

تمثیل از حضرت سلیمان

از سلیمان نبی منقول این قدر

بیت

بیت

هلالی

ملا حیدر

بیت

ردیف

الشین مولانا جامی

بیت

میر علیشیر نوایی

بیت

بیت

ملا ... سبزواری

ملا ... بابا ...

ملا ...

بیت

بیت

بیت

... حیدر ...

تتمه از ردیف الشین

مولانا جامی ... بابای ...

حکایت موسی با مرد خارکش

دید موسی خارکش [illegible] مردی براه

[illegible]

تمثیل

[illegible]

بیت

[illegible]

بیت

زلف تا یکبار ... [illegible]

بیت

[illegible]

میرزا ... [illegible]

بیت

[illegible]

بیت

[illegible]

منزل ... [illegible]

[illegible]

سلام

[illegible]

تمت

تمة ردیف الشین

مولانا جامی

تمت

تمت

حافظ

تمت

بیت

[illegible]

بیت

زلعلش خنده چون آن بت ... [illegible]

حضرت سعدی

[illegible]

بیت

[illegible]

حکایت معشوق با عاشق

[illegible]

519

---

بیت

[illegible]

بیت

[illegible]

تتمهٔ ردیف الشین میرزا نظر علی سعدی

[illegible]

حضرت سعدی شیرازی

[illegible]

[illegible]

تمت

[illegible]

تمة ردیف میرزا

مثمن

[illegible]

تمت

[illegible]

تمت سوز و گداز نوعی

تمت

چون ... دارد ... غلامی ... دارد ... بس
کر ... از ... غم ... [illegible]

تمه ردیف ... غمزه

صد سال ... [illegible] ... بس
... [illegible]

... [illegible] ... بس
... [illegible]

باران ... [illegible] ... بس
... [illegible]

تمت

مکر ... دل ... [illegible] ... بس
از ... [illegible] ... بس

... [illegible] ... بس
... [illegible]

... [illegible] ... بس
... [illegible]

... [illegible] ... بس
... [illegible]

تمه ردیف الشین

... [illegible] ... بس
اکر ... [illegible] ... بس

... [illegible] ... بس
اکر ... [illegible] ... بس

... [illegible] ... بس
اکر ... [illegible] ... بس

... [illegible] ... بس
... [illegible]

تمت

... [illegible] ... بس
... [illegible]

... [illegible] ... بس
... [illegible]

... [illegible] ... بس
... [illegible]

... [illegible] ... بس
... [illegible]

بیت

[illegible] بیشتر [illegible] از لوح [illegible]

عشق [illegible] و [illegible]

معدل گرد و اعیان با محبت

ز لطفش داغ الفت بر جبین نشان

نظر در باغ رویت [illegible]

چو در گلستان رو در جهان سازی

بیمار دیده و [illegible] بازی

بیت

درون [illegible] فانوس [illegible]

[illegible] پیش [illegible]

بابا فغانی

مولانا [illegible]

بیت

[illegible]

هلالی

خواجه [illegible] شیرازی

بیت

[illegible]

بیت

[illegible]

بیت

[illegible]

بابا [illegible]

هلالی

[illegible]

[illegible] نوبهار [illegible]

[illegible] بوی گل [illegible]

بیت

[illegible]

بیت

[illegible]

بیت

[illegible]

بیت

[illegible]

بیت

[illegible]

تمت

مجالست با نا اهل [illegible]
[illegible]

تمت

[illegible]

تمت

مولانا [illegible]

[illegible]

تمت

[illegible]

تمة ردیف الشین مولانا

جامی

[illegible]

بیت

[illegible]

بیت

مکان را دیده [illegible]

[illegible]

بیت

[illegible]

بیت

[illegible]

بیت

[illegible]

بیت

دل از شوق [illegible]

[illegible]

من [illegible]

[illegible]

اگر [illegible]

[illegible]

بیت

همه عاشق زلعبت یار گردون

گر ما از رو چه لعبت از پرده برون

هیچ این لعبت قاف ... من

نوای نغمه زو بردوست من

چو عاشق نغمه ... ده دام

در آغاز محبت حیرت انگیز

هیچ از خانه ویران برآمد

[illegible]

بیت

[illegible]

تمت

[illegible]

تمت

[illegible]

تمت

[illegible]

میرزا [illegible] معلم

[illegible]

میرزا [illegible]

[illegible]

ملا [illegible] مشهدی

[illegible]

تمت

[illegible]

غزالی

[illegible]

میرزا [illegible]

[illegible]

تمت

[illegible]

بیت

[illegible]

بیت

[illegible]

میر [illegible] شیرازی

[illegible]

بیت

چو بلبل [illegible]

[illegible]

بیت

[illegible]

بیت

[illegible]

بیت

[illegible]

بیت

[illegible]

[illegible]

[illegible]

مولوی ملا جامی

[illegible]

شوکت

[illegible]

غزل

میرزا محمدعلی صائب تبریزی

جهان از دل‌ها ...

جولان لطف ...

غزل

صائب

...

مجنون

غزل

...

غزل

میرزا ...

...

تمت

تمت

تمت

تمت

تمت

ایضا

[illegible]

ایضا

گر ز صبح ... نمک دارد
... آن ... وصف ناکرده
... [illegible]

ایضا

... [illegible]

ایضا

... [illegible]

حافظ

... [illegible]

میرزا ...

... [illegible]

تمت ردیف شین

خواجه حافظ

... [illegible]

[illegible]

میرزا صائب تبریزی

[illegible]

حافظ

[illegible]

میرزا جلال اسیر

تتمهٔ ردیف سین

حرف شین

بیت

مجاهم مجاهم ... نیاز عمری ... [illegible]

کدای کامل عیار عشق سخن [illegible]

... [illegible]

بیت

[illegible]

بیت

[illegible]

تتمه از قصیده سعدی ... حضرت

[illegible]

بیت

[illegible]

بیت

[illegible]

بیت

[illegible]

سعدی

[illegible]

بیت

کرارد دل هر زمان بگذشت و وی [illegible]
عمان در نعت عشق و ذکر ان گل
زبانش طوطی و دل بود بلبل
بگاه سوختن از هر کناره
روان شد تیر باران نظاره

هم السر سوخت دردا و [illegible]
زبان پیچان چو مار پیچ [illegible]
زبانهای آتش [illegible]
همه در زیر [illegible]
در آتش چون شمع [illegible]

بیت

بیت

[illegible]
وده بود [illegible] از [illegible] آتش
[illegible] چون [illegible] آتش [illegible]
[illegible]

هزاران شعله [illegible]
[illegible]



بیت

کف نا کشیده ان یک [illegible] نور [illegible]
[illegible]

بیت

بیت

[illegible]

هر آن کس [illegible] عشق [illegible]
[illegible]

[illegible]

از نشر سبوی از بس آفتاب میچکدش

گر زدار این چنین ... میچکدش

کاتش از ... میچکدش

... مرغ ... میچکدش

آتش عشق ... میچکدش

هر که چکنه عرق از زر و ... ب
از جگر خون باب میچکدش

ملا عرفی تبریزی

از چمن ... آب میچکدش
ونسیم ... میچکدش

---

نامه ... امیر خسرو دهلوی

... ... ...

حضرت امیر حسن دهلوی

بیت

[illegible]

بیت

[illegible]

بیت

[illegible]

بیت

[illegible]

بیت

[illegible]

بیت

[illegible]

تتمهٔ ردیف الثین حضرت

امیر خسرو

[illegible]

بیت

فنای ... [illegible]

... [illegible] خسرو ... [illegible]

شیخ ... فانی

[illegible]

فانی

[illegible]

بیت

دل من را که زبان و انجمن

بیت

ملا رضی

وله

بیت

بیت

میر علاء الدین

بیت

بیت

بیت

بیت

بیت

بیت

بیت

سر بر زده ز اوج بقای تو نفس فلک
[illegible]

[illegible] فلک
[illegible]

گویند [illegible]
[illegible]

[illegible] از فلک
[illegible]

بیت

از [illegible] فلک
[illegible]

[illegible]
[illegible]

بیت

[illegible] فلک [illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

بیت

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]

غیره

مولانا کمال الدین خجندی

غیره

خواجه حافظ شیرازی

غیره

غیره

مولانا جامی

فرد

پی مشت ... درخ آمده در ...
نقش او ... گشت بنمای ...

[illegible]

عصمت

[illegible]

مولانا جامی

[illegible]

جامی

[illegible]

[illegible]

[illegible]

حافظ

[illegible]

بیت

گرچه معلوم ای جنون بیار قال

از تو دارم ... ای تو برق خرمن

بیت

بیت

بیت

حافظ

کمال

سلمان

بیت

بیت

بیت

سلمان

مولانا محمد [illegible] روی

[illegible]

ملا جامی شیرازی

[illegible]

بیت

[illegible]

بیت

از فضول ... در زبان
... رهی است ... و ... کیش
جان ... که ... نست ... آن گره او دین
... نیست ازو قطع ... نوش
سالکان ... ازو ... عشق کرده ... مکان
... آسمان
... فانوس خیال ... آسمان
عشق ... معراج کمال آدم است
عشق را ... اسم اعظم است

خواجه عصمت بخارایی

چو ... ازو ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]

مولانا کاتبی ... [illegible]

... [illegible]

گاه ... [illegible]
عشق ... [illegible]

بیت

... [illegible]

مولانا ... [illegible]

... [illegible]

از دل ... [illegible]

ولە

[illegible]

ایضاً

[illegible]

بیت

[illegible]

عاشقی سوخته دل [illegible]

[illegible]

بیت

[illegible]

بیت

[illegible]

[illegible]

٦٤٧ ۵

تمت

ای که ... [illegible]

[illegible]

تمت

[illegible]

تمة ردیف الصاد

[illegible]

تمت

[illegible]

تمت

[illegible]

تمة ردیف الصاد المهملة علی

[illegible]

تمة ردیف الضاد

[illegible]

[illegible]

تمت ردیف الصاد

بر رخ جانان سیهی بالاست رقص

[illegible] و دو بیا [illegible] رقص

مبارک [illegible] رقص

که در آتش [illegible] رقص

دلبر [illegible] رقص

[illegible] رقص

ردیف الضاد

مولانا جامی

[illegible]

ملا نظیری نیشاپوری

[illegible] عوض

[illegible]

نظیری

[illegible] عوض

بابا [illegible] علوی

[illegible] عوض

[illegible]

[illegible]

۶۵۱

تمت

[illegible]

تمة ردیف الضاد

میرزا رضای [illegible]

[illegible]

تمت

[illegible]

تمة ردیف الضاد

میر [illegible]

[illegible]

تمت

[illegible]

تمت

[illegible]

تمة ردیف الضاد

میرزا صائب

[illegible]

صائب

[illegible]

تمة ردیف الضاد و افتتح حرف الطاء

[illegible]

تمت

[illegible]

میرزا جلال اسیر شکایتی

صبر از او وفای تو غلط بود و غلط
بیهوده بعهد و وفای تو غلط بود و غلط

مشکل بدر و دیگت بسجده غلط بود و غلط
سر بنهادن از رضای تو غلط بود و غلط

با توخط نیخ تبسم بر آن لب بودن معلوم
هستی از غلطها تو غلط بود و غلط

با تو بخشیدن یعقوب رشک
جان وفاهای تو غلط بود و غلط

شیدا

کوشش کردن غمخواری تو غلط بود و غلط
دیدن از ترس زبان تو غلط بود و غلط

از تو چه دیدم که بخیالت سر کردم
حاصل لطف نهان تو غلط بود و غلط

من بی تو نیم و بتان با سر کوی وفا
هر که بسید او نشان تو غلط بود و غلط

با تو وارهیم شکی نیست بلبل وفا
به خو کیشم زبان تو غلط بود و غلط

[illegible]



تمت

[illegible]

تتمه ردیف وحشی یزدی

بیکه کردم بدان وفای او غلط کردم غلط
با تمنا جان در هوای او غلط کردم غلط

عمر کردم صرف راه دل عشق کردم غلط
ساختم جان را فدای او غلط کردم غلط

دل بعشق تنها کردم غلط کردم غلط
سوختم بود دل برای او غلط کردم غلط

آنکه دل الفتم بیمهر و فا غلط بود و غلط
جان که دادم در هوای او غلط کردم غلط

تمت

یعنی وحشی

جبین تو در وفا با تمنا بوده غلط
بر فشم در وفای او غلط کردم غلط

تتمه ردیف الطاء

میرزا شرف

حال دل بنگر و شو و اما آن خط
نه تو از حال دلشکستگان خط

گفت به نشان لب بر در
از خطی به جان

تتمه ردیف صائب تبریزی

دارم دست تو از دل از حساب غلط
چاره دست اصلاح این کتاب غلط

[illegible]

تمت

تمت

تمت

حدیقة اللطائف

تمت

تمت

تمت

[illegible]

[illegible]

ترجیع از جمیل [illegible]

تمت

[illegible] جهان [illegible]

تمه ردیف الظاء

مولانا جامی

[illegible]

بخدمت خواجه [illegible]

[illegible]

[illegible]

تمت

[illegible]

تمه ردیف الظاء [illegible]

[illegible]

ردیف العین

خواجه حافظ شیرازی

[illegible]

تمت

[illegible]

بیت

بیت

بیت

بیت

حال سلطان ساوجی

تمت

[illegible]

تمت

[illegible]

استاد

[illegible]

تمت

[illegible]

ملا جلال الدین

[illegible]

تمت

[illegible]

تمت

حافظ

[illegible]

مولانا جامی

[illegible]

خسرو

[illegible]

[illegible]

بیت

[illegible]

بیت

[illegible]

بیت

[illegible]

بابا فغانی شیرازی

[illegible]

[illegible]



[illegible]

بیت

[illegible]

بیت

[illegible]

جلال

[illegible]

شیخ آذری

[illegible]

[illegible]

بیت

[illegible]

بیت

[illegible]

بیت

[illegible]



بیت

[illegible]

بیت

[illegible]

تمه ردیف

میرزا صائب

[illegible]

تمت

[illegible]

تمت

[illegible]

ردیف الغین

[illegible]

تمت

[illegible]

تمت

[illegible]

[illegible]

بیت

ای شعله که سر از نخ طور بر آورد باغ
از شمع کاشانه عیان از این ایاغ

ای آنکه کل من ز بان بیکسی مرهم
ازدور بکیر ز بکران ابن این بلبل

از قید تو دل ام دوم ز از با دو داغ
پس شمار ان سرو والی شان بلبل

[illegible]

محمد امین

[illegible]



[illegible]

تمت

زمین پر دل از ساع ... [illegible]

فلک ... [illegible]

تمت

محبت کرد چون ان ... کنعان

دران ... [illegible]

از دو ... [illegible]

چو نیست ... [illegible]

... [illegible]

تمت

... [illegible]

... [illegible]

تمت

چنان که ... محبت عالم چون

ز عشق ... زمان

... [illegible]

تمت

در جا رعد کوبی و افتاده ... [illegible]

ز ... [illegible]

... [illegible]

ایضاً

... [illegible]

سلطان ... [illegible]

... [illegible]

[illegible]

تمت

[illegible] دو خط و دو [illegible] آه و [illegible] انصاف

تمة ردیف فا

خواجه حافظ

طالع اگر مدد کند دامنش آورم به کف
گر بکشم زهی طرب ور بکشد زهی شرف

طرف کرم ز کس نبست این دل پر امید من
گر چه سخن همی برد قصه من به هر طرف

از خم ابروی توام هیچ گشایشی نشد
وه که درین خیال کج عمر عزیز شد تلف

تمت

کس نشود [illegible]

ابروی دوست کی شود دست کش خیال من
کس نزدست ازین کمان تیر مراد بر هدف

چند به ناز پرورم مهر بتان سنگدل
یاد پدر نمی‌کنند این پسران ناخلف

من به خیال زاهدی گوشه نشین و طرفه آنک
مغبچه‌ای ز هر طرف می‌زندم به چنگ و دف

حافظ اگر قدم زنی در ره خاندان به صدق
بدرقه رهت شود همت شحنه نجف

[illegible]



تمت

[illegible]

مولانا بابا فغانی

[illegible] از فراق

[illegible] از فراق

تمت

[illegible] از فراق

حضرت میر علی شیر [illegible]

[illegible] از فراق

[illegible] از فراق

[illegible]

تمت

آن ... [illegible]

تمت

[illegible]

تمت

[illegible]

**مولانا صالح تبریزی**

[illegible]

تمت

[illegible]

**خواجه حافظ**

**تتمة ردیف القاف**

[illegible]

تمت

[illegible]

تمت

[illegible]

**ملا ... هروی** [illegible]

[illegible]

**میرزا ... کشمیری** [illegible]

[illegible]

تمت

[illegible]

تمت

ردیف الکاف

خواجه حافظ شیرازی

اگر شراب خوری جرعه‌ای فشان بر خاک
از آن گناه که نفعی رسد بغیر چه باک

برو بهر چه تو داری بخور دریغ مخور
که بیدریغ زند روزگار تیغ هلاک

[illegible]

تمت

[illegible]

خواجه حافظ

[illegible]

خواجه عصمت بخاری

[illegible]

تمت

[illegible]

عصمت

[illegible]

تمت

[illegible]

بیت

دوتنتیم ارتن او [illegible]
[illegible]

مفرد

[illegible]

بیت

[illegible]

مفرد

[illegible]

---

رباعی

[illegible] عن الفواد [illegible]

بیت

[illegible]

[illegible]

[illegible]

تمت

ز نیرو بدان پایه و شوق بالا رفت [illegible]

[illegible]

میان [illegible] زیبا و دیده [illegible]

[illegible]

[illegible]

تمت

[illegible]

[illegible]

تمت

[illegible]

گرم و زر و ...

زون و شت ... پای ...

در کشته ... پنهان چو ...

... از جان ...

... درّه ...

... تمّت

تمّت ردیف ... [illegible]

... [illegible]

وله

... [illegible]

تمّت ردیف الکاف واقفی

حرف اللام من کلام الشیخ

تمّت

سعدی شیرازی

... [illegible]

لیلی و مجنون نظامی

میرزا احمدی

یا ... [illegible]

[illegible]

غزالی وحشی ... کرده چون

گرفتار کمند عشق مجنون

...

بیت

[illegible]

بیت

[illegible]

... شیرازی

[illegible]

تمت ردیف اللام

[illegible]

بیت

[illegible]

بیت

[illegible]

بیت

[illegible]

بیت

[illegible]

بیت

[illegible]

[illegible]

ردیف اللام

[illegible]

خیال [illegible]

[illegible]

[illegible]

تمه

عشق گوید که کار دل بیدار بود
همت خواب اجل بود بیداری دل

وقت زینت کسی ... یابد لطف
که وفور فهم تو دل از کرامات ... دل

مشو از لعل تو ... بی ... در غم
بیا ... شد از رحمت بیماری دل

شفقت ... من ... بی
... از خون ... ازاری دل

مولانا جامی هروی

کوی تو منزل ... کی ... کرد
گر بیاید ... بیماری دل

ای که ... دل ... یا
... من ... شنواری دل

دوستان چند کنم ناله ز غمخواری دل
... رفاقت ... دل

... بیاید ...
... دل

غزلیت

[illegible]

عمرها شد که دل جامی از این غم ...
که ... شرح ... دل

گر به وصلت نرسم ... همت
... مقصود ... طلبکاری دل

خوانده ام قصه عشق ... زمان
... وفاداری دل

مدت هجر ... وصل ... است
که ... دل

تمه

بسکه دلها شده ... سرو
چون صنوبر شده ... بیداری دل

کشتم از چشم تو بیمار و ... سم
... بیماری دل

در وفای تو چنانم که اگر خاک شوم
آید از تربت من بوی وفاداری دل

باز شد ... سودای تو ... دل
با سگان سر کوی تو ... دل

مولوی عالم ... ی

[illegible]

ز رزان پیر [illegible] ... در دل مینهد از عیش امیدی
بفال قفل می آید کلیدی

در دل از طپیدن باز می کرد
زبان [illegible] فکر با اندازه می کرد

[illegible]

بیت

ای که بی پیرهن قبا [illegible] ... از گل روی [illegible]

[illegible]

بیت

[illegible] ز ملامت [illegible] عیب [illegible]

[illegible]

بیت

[illegible]

گفتا ز [illegible] ... [illegible]

گفتا ز دو دست در میان [illegible]

گفتا ز [illegible] حاصل

گفتا ز قضای تنگی دل

گفتا ز [illegible] زارام

گفتا که شوند [illegible] وحشیان رام

ایضا

[illegible] دل

[illegible]

لیلی ... لیلی [illegible]

[illegible] مجنون [illegible]

زین سبب آمد سوی من ... غیرت
[illegible]

سالها ... [illegible] دل
تا شود ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

تمه ردیف اللام

[illegible] عشق

[illegible]

[illegible]

مثنوی مطلع ... در تعریف دل ...

بگلهایش کرده واو است آتش
... هرگز در حسابش

بهر سو کشتی طوفانی گل
هلال طلعت ... موج ... بلبل

بهر کشتی نشینان شعله ...
ز آب ... کشتی ...

[illegible]

ازین دریا جهان چون کشتی ...
[illegible]

[illegible]

زرنگ آمیزی عکس پیاله
شده نیلوفر افلاک لاله

چراغان زد جهان نقش بر آتش
که فانوس خیالی شد حبابش

رطوبت را زبس می در ایاغ است
چراغ از شعله دایم تر دماغ است

[illegible]

گلشن دیدار موسم جاودانی
بجز شعر و گلهای معانی
بیان سبزه کشتی ره گشاده
کسی دیده است این دریا و جاده
گل آبی بکشورهای دیگر
همین نیلوفر است آن نیز کمتر
درین دریا گل افزون از حساب است
ز رنگ سبز گلی نقش بر آب است
گل سرخ و کبود ... چون ...
چگونه بر سر این آتش آییم
چگونه مرکب ...
[illegible]

مثنوی

[illegible]

تعجب نیست از سردی روزگار
که بر بر سد نافع سحر من
بود گل بود گلبن در چمن
بجنبش بخاری جهان چمن تمام
زند شعله از هوای دکن
حکایت کند آتش از آفتاب
گرفتست عالم عقیق یمن
ز سردی دگر ذکر شعله را

ولی چون هزار و بهاری بیان
نوشت این بیچ برات سخن

تمت ردیف النون

میرزا جان سرور

[illegible]

غزل میرزا

[illegible]

مثنوی

[illegible]

میرزا بیدل

[illegible]

تمت ردیف النون

[illegible]

[illegible]

در کوی ... [illegible]

کر بعد از آن ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

تحریر ... قسم کاشی

نوک خامه دوم از سواد دیده گوی

چو وصف قامت آن سرو ...

بر ازنای نگارم ...

شدم ... دل افگار نویسم

[illegible]

این کلام مولوی جامی

[illegible]

تتمه ردیف المیم

حاجی محمد

بجوی دوم موج باده را ماتم

دل از دوست داده را ماتم

عشق با خویش کرده ایم نفیم

رشته تابت داده را ماتم

در سفر عزم غم وطن است

[illegible]

تتمه ردیف المیم من کلام

سعیدی

[illegible]

حمیدی

[illegible]

ز غم هجران رسیده در دامانم

شبهای بر دیده در دامانم

حاصلی نیست ازین دو چشم ...

هر قسم خطا کرده در دامانم

غیر من بر کسی نشد معلوم

هر زمان بر دیده در دامانم

بهر روی مراد وطن صبری

بحر طوفان رسیده در دامانم

...

دل من از خون دل رسیده در دامانم

...

شعر

گفت تا حسن تو دیدم ... [illegible]

وا ز غم و محبت تو کی زدی ... [illegible]

... بر آن گل ... [illegible]

با نهال سرو ... [illegible]

گفت کامی در دل ... [illegible]

خنده زد و از روی ناز و گفت آری ... [illegible]

**تمه از ردیف نظام الملک**

گو دیده ز بهر ... [illegible]

[illegible]

**تمه از ردیف ...** [illegible]

[illegible]

نظام الملک

تمه ردیف میر حسن دهلوی

مرا ایمان عزیز است ... مذهب عشق ... مستی

که در ایمان خود ... خواهم ... جانی که من دارم

[illegible]

تمه ردیف فخری یزدی

[illegible]

خواجه عبید زاکانی

[illegible]

میر جمال الدین

[illegible]

کمال الدین

[illegible]

خواجه ... شیرازی

[illegible]

قاسم دیوانه

تمه ردیف المیم میرزا

[illegible]

قاسم

میر مشتاق صفاهانی

غنچه سان زر در بغل بست از زر دوختیم

آن نگار گلبدن ... دوختیم

علی نقی کمره

ردیف المیم

ظفرخان احسن

تو اسیرم در بزم او بگذر چو دوران بی کنم
وز لب تیغش دو ... فاتل دلم
از زبان آید سخنی ایجاد در دل دلم
خنک می‌میرم به عهدت مرغ ابتدا را
در طریق عشق ... سوا ...

کمال الدین فارسی

[illegible]

میرزا ... شمس

[illegible]

[illegible]

تتمه ردیف حضوری

من و ...

تتمه ردیف الف المیم من کلام

...

تتمه ردیف قصاب کاشانی

[illegible]

غیره

الف قد تو ... [illegible]

که بکتب الف ... [illegible]

خواجه علاء شیرازی

الف ... [illegible]

... [illegible]

میر ... سکیلان

... [illegible]

شعر ردیف المیم

... [illegible]

[illegible]

731

لسان لاله بر دل داغ دارد ... میخواهم

زنهار [illegible] نمی روی گلی محبت را

برای گفتن خود ز تیشه فرهاد میخواهم

بیا بوی گلم کارست زنهار سایه پرورم

ز بلبل در گلستان صحبت فریاد میخواهم

نگیرم تو و بیم رو نمائی جلوه بستان ...

[illegible]

میرزا صایب تبریزی

[illegible]

در ایام خزان سیر تماشای چمن ... [illegible]

مير محمد زمان

بیت

[illegible]

ملا فخری

[illegible]

بیت

[illegible]

المیم میرزا

[illegible]

بیت

[illegible]

[illegible]

[illegible]

تمت ردیف [illegible]

گفتی از لعل لبم [illegible] گفتم [illegible]

گفت اگر خوبی او [illegible] حسن [illegible]

[illegible]

تمت ردیف [illegible]

[illegible]

گفت [illegible] گفتم [illegible]

گفت [illegible] گفتم [illegible]

گفت [illegible] گفتم [illegible]

تمت ردیف [illegible]

[illegible]

کلبی اوتیش غا نور قوروب یادی ایلادیم

نوروم اه ... تیکمن سوز دل [illegible]

**... شیرازی**

چوقان ... کونکل ... [illegible]

[illegible]

**میرزا محسن خان ...**

[illegible]

[illegible]

همچو ابرو زینکه در هنگام نظاره

همچو چشم [illegible] در دامنم

[illegible] چشم [illegible] کرده دامنم

نیاید پهلوی من کسی [illegible] در دامنم

دلهای عزیزان جای [illegible] در دامنم

بغربت [illegible] خورشید عالم کرده دامنم

[illegible] چون تیغ [illegible]

زمین [illegible] در دامنم

میرزا قاسم [illegible]

سرخی چهره من از [illegible] نیست

عکس در خون فتاده در دامنم

[illegible]

دل از دست [illegible] داده در دامنم

[illegible]

میرزا محمد [illegible]

دل در خون [illegible] در دامنم

[illegible]

میر عبیدی طهرانی

علم آزاد رسیده دارم

روز وصل تو کم گم خود را [illegible] رسیده دارم

به دولت رسیده دارم

عشقم نگه تو بود و طعن

خار در پا طلب رسیده دارم

وعده وصلت [illegible]

وصل تو خواب دیده دارم

سوی وادی [illegible] رسیده دارم

بحر طوفان [illegible] وطن صیدی

[illegible] رسیده دارم

[illegible]

دل ز درون طلب رسیده دارم

[illegible] رسیده دارم

میر جلال الدین سیادت

دل ز درون طلب رسیده دارم

جان از [illegible] رسیده دارم

[illegible] رسیده دارم

تمت ردیف [illegible]

[illegible]

شاه میر دیلمی

بابا فغانی شیرازی

ملا جمالی [illegible]

دلم ز دوست شد و از دست غم چه چاره کنم
اگر ز دست من افتد دلم ز پاره کنم

جز رهنمای غم ز شکست خود و دل شماره کنم
چو جوهر آینه زخم کهنه دل پاره کنم

میرزا عبد الهادی

هزار جلوه ذوق نظر چمن کرده گل
جبین چه [illegible] نظاره کنم

[illegible] نظاره کنم

بلال [illegible] خوبان ماه [illegible]
[illegible] ستاره شمر

ایضا [illegible]

[illegible]

میرزا [illegible]

[illegible]

[illegible]

ملا [illegible]

[illegible]

ملا [illegible]

[illegible]

میرزا نظام الملک لاهوری

[illegible]

یک دوانه اگر بودم ... ب سر ...

زرق و کمران حور ... یم

آنچه ... بام ... رفت ... آ ... یم

زرها چه ... بودم ... بام یم

میرزا محمود نجفی

این ودمه ... تبت ... ب جنس

[illegible]

ایضاً

[illegible]

تمت ردیف المیم

[illegible]

احمد غفاری

مولانا یحیی صفاهانی

[illegible]

میرزا احمد حسین [illegible] یزدی

[illegible]

حافظ شیرازی

[illegible]

میر محمد رضای [illegible]

[illegible]

ملا محمد ذوقی [illegible]

[illegible]

از غمت گر شیخ دیگر بود ناکامی من
پیش چشمت حال ... غم ... در پیشم

صورت دلدار ... بود ... دل در پیشم
... بیشتر دوم ... دوم غم ...

ز آن ... عمری ... دل در پیشم
... که ... جا ... پیدا شد

[illegible]

حیدر ...

[illegible]

جلال الدین حسن

[illegible]

مولانا ...

[illegible]

چنین آزرده ... [illegible]

معاد ... [illegible]

پو ... [illegible]

**محمد امین ذوقی**

بود حاصل ... [illegible]

قصه ... [illegible]

**میرزا رضی ... بیگ**

[illegible]

**ایضا**

[illegible]

**میرزا حسین معلوم تبریزی**

[illegible]

**مولانا ...**

[illegible]

مدام تب وصل و طاقت هجران کشیدن هم

خواجه حسن

تمت ردیف المیم

چیدمان [illegible]

شادی [illegible] ز آن همدم

[illegible]

یوسف کشمیری

[illegible]

مولانا شهابی

[illegible]

مولانا [illegible]

[illegible]

اردو [illegible]

[illegible]

میرزا [illegible] قزوینی

[illegible] سایلی دارم

[illegible]

میرزا روغنی استرابادی

اگر دین [illegible] سامان دو چشم تو دارم

[illegible]

تمت ردیف المیم

[illegible]

[illegible]

میرزا محمد سعید حکیم

[illegible]

میرزا ابو القاسم [illegible]

[illegible]

حضرت شیخ سعدی شیرازی

[illegible]

تمت ردیف المیم

مولوی [illegible]

[illegible] چمن رفتم

بابا فغانی شیرازی

پیش صحیحم الان بگلگشت چمن رفتم

[illegible]

میر مشتاق

یکجان از اندیشهٔ عمر ابدم بیرون تا انجمن رفتم

یاران صحبت ... دور ... رفتم

شیخ علی حزین صفاهانی

[illegible]

ناقشم خاکم چه چاره کنم

از درد و غم نشوی بیرون

[illegible]

من چو پیکان نظاره کنم

تو یکی جور بر سر تحمل

دل دیوانه کنی ره کس

خوشتر از آن دل که بر خاک بگذشت

صوفیان شراب خواره کنم

جرعه کو که بسالم از لب تو

ز شوق تو چنی کای صنم کی بجا نم

زلف بر سینه ام زد بس خاطر پریشانم

تنها درین صحرا جنون عشق تو

یاد ز وصل تو نقش وفا

ورق تو چو خواب بنقش تو دادم

از من دل غم تو ملالی ز طلب خاطر جمع

کو دل اغیار ز من شوق تو دادم

دوش چو آن در خواب و من از غم

[illegible]

تمت ردیف المیم

[illegible]

مولانا کمال الدین خجندی

[illegible]

تمت ردیف میم

[illegible]

بر غمت ای ماه چشم شوخ تو ... ای صنم

مال مشتاقان بغارت برده ای ... ای صنم

ساق بلورت ... ای صنم

دوش تا صبح ... ای صنم

در دو عالم ... ای صنم

ای فتنه از موی تو و روی تو

حضرت سعدی شیرازی

ای همه چشم و تو نور ای صنم

چشم ... روی تو دور ای صنم

روی تو پیش ... ای صنم

[illegible]

فوق عطا ... ای صنم

[illegible]

[illegible]

تتمه ردیف حضرت سعدی شیرازی

[illegible]

تتمه

[illegible]

تتمه ردیف المیم

مولانا ...

[illegible]

تتمه

[illegible]

زاری ... فراق ...

من ترک وصال تو ...

الا بفراق ...

هر کس ز زبان خویش بود

من ...

تتمه ردیف ...

[illegible]

[illegible]

عجب دردی دوای من بما پیدا [illegible]
تو پنداری که کردم جرم [illegible]
همه غافل که ما را درد و [illegible]

دل که بیمار [illegible]

[illegible]

تمه ردیف قصاب کاشانی

روزی بوزرا نور ولدار ... شدیم

گفتم که تو بی قبا من گفت که ... شدیم

گفتم که چو شمع عاشقی ... میروز

گفتا که بدان شیوه من از روز نخست

گفتم ... که ... اول ... شدم

گفتم که چمان لحظه اش از شکر ... شدیم

گفتم که بجو باده گرفت ز من رنجیده

گفتم که چو شد خنده نمان گفت که بستم

گفتم چو شد ... قصاب ... بودی

حرف الیاء ... شیرازی

تمه ردیف المیم مولانا

[illegible]

تمه

[illegible]

میر آزاد

[illegible]

مولانا کاتبی شیرازی

[illegible]

تمه ردیف ... حافظ شیرازی

[illegible]

در شاهراه عمر از این عمده نگذرم

مقصود من [illegible] ناز است جز ز من

محمد است من همه عشق شاه بود

آن [illegible] گم [illegible] ز غزل [illegible]

گویم دل [illegible] و بر دوام [illegible]

از لقمه کمال [illegible] پس [illegible]

در باد [illegible] وار [illegible]

[illegible]

تتمه ردیف المیم کاشی

چون کرد آن ماه از رخ برقع افکنده ز روی
کاه وصل سخن ز خال لب پر قند آن ماه

ممد ردیف المیم

وله کاشی

بهر صید دل ما زلف چون دام بنهاد
ما همه در کمند آن زلف بمانیم

وله

ما دل از مهر رخ آن ماه بریدیم
آخر از لطف نظر کن که گرفتاریم

ایضا

تتمه ردیف المیم شیرازی

تتمه ردیف المیم

تمه ردیف المیم

وقت آن است که باشد خبر از [illegible]

دایم از صحبت شیراز بحالی یکی رفت

[illegible]

ملمع

شد و [illegible] طلب [illegible]

[illegible]

[illegible]

تمه ردیف الحا

[illegible]

[illegible]

گیسوی سیاهی که دلم [illegible] ساکن [illegible] ساکن بودم

[illegible] رفتار [illegible] عاشقم [illegible] بودم

هر شب [illegible] دل [illegible]

[illegible] بر دل [illegible] عالم

[illegible] عشق تو وادی عالم

ارغوان [illegible] سودا زده را

چون عشق [illegible] وادی عالم

[illegible]

[illegible]

شیدی

[illegible] میکردیم

[illegible] میکردیم

[illegible] میکردیم

تمت ردیف المیم

[illegible] میکردیم

تمت ردیف المیم

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ولـه

[illegible] … می رقصیم

[illegible]

ولـه ایضا

[illegible] … بسر سودم

[illegible]

تمت ردیف المیم

[illegible] … بسر سودم

[illegible]

ولہ

وین بار بکس نگوئی تا زو
ای وای چنان بار بر سر دم

چون ظلمتی بسلسلهٔ ظلمت
از شانهٔ ... از بر سر دم

ملا ... ولہ

امشب آن ... بر سر دم
... آن ... بر سر دم

... آن ... است
... آن ... بر سر دم

ولہ

بیم از قیمت انعام ... دم
مرد داری ... یا بر سر دم

عمر ... ما ... سر بگرد
... یا ... بر سر دم

... دل
... بر سر دم

ردیف المیم

میر ...

چون ... ما ... نشستم
... راه ... نشستم

[illegible]

**ملا حیرت**

ما کمر بسته ایم ... [illegible]

[illegible]

**تمة ردیف المیم**

[illegible]

گر زبان ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

ستاره زنبیم

پیراهن شکیب ز دست تو جامه پاره ساخته‌ایم

[illegible]

همچون سپیده صبح ز یاد تو پاره ساخته‌ایم

[illegible]

[illegible] ز شیرازی

[illegible]

[illegible]

۸۰۵

تتمه ردیف المیم

[illegible]

تتمه ردیف الیا

[illegible]

ایضاً

[illegible]

ایضاً

[illegible]

صد گوهر کانی بود از ننگ برآرم

چون صبح کمانی [illegible] برآرم

[illegible]

ساقی گل [illegible] جام [illegible]

تا زونه [illegible] برآرم

[illegible]

ایضاً

[illegible]

ایضاً

[illegible]

نظیری

[illegible]

[illegible]

شیخ ...

... سر کوی تو جا کرده‌ام

... ز ذره بودی و ... باز جفا کرده‌ام

... بر لب ...

... صحبت ... دل ما ... کرده‌ام

... عشق ... کرده‌ام

... وفا ... کرده‌ام

خواجه حسن

...

بابا محمد جان علوی

... مطلب روا کرده‌ام

... ما چون ... کرده‌ام

... سودای ... عصا کرده‌ام

حاجی محمد جان قدسی

... ز بهر ... کرده‌ام

... ما ... کرده‌ام

[illegible]

شیخ آذری

[illegible]

... کرده ام

[illegible]

... کرده ام

[illegible]

[illegible]

ز نعمای من آن شاه ... بی نیازی یافتم

[illegible]

تمت ردیف المیم میرزا جلال

[illegible]

...ردیف ... نون

[illegible]

[illegible]

تمت ردیف المیم من کلام

[illegible]

تمت ردیف [illegible]

[illegible]

[illegible]

... شدم

... کار شدم

... شدم

[illegible]

[illegible]

ولّه

عمری که شب تیره من گره بود صباح
من با همه عطا ... [illegible] شدیم

[illegible] پیش ... شدیم

[illegible]

ولّه

[illegible] ... شدیم

صایب تبریزی

[illegible] ... شدیم

[illegible]

میرزا [illegible]

[illegible] ... شدیم

[illegible]

ولّه

[illegible] عزالان صبا ...

تمّه ردیف المیم میرزا محمد علی

صایب تبریزی

[illegible] ... شدیم

[illegible]

ولّه

[illegible] ... بوده ...

میرزا ابو تراب جوهری ردیف المیم

[illegible]

[illegible]

[illegible]

آنکه صد ... [illegible] منم

از ... [illegible]

[illegible] ... ما و من ...

[illegible]

آنکه از ... و دل ... [illegible] منم

وانکه ... [illegible] منم

[illegible]

تمه ردیف المیم میرزا معز

... عالم گرد ورد ما نیم

دلهای ... [illegible] ... ما نیم

[illegible]

سوم ... [illegible] ... ما نیم

[illegible]

... [illegible] ... ما نیم

... عالم

از این ... [illegible] ... ما نیم

[illegible]

وله

[illegible] دل افسرده [illegible] ایم

[illegible]

محمد حسین ناجی

دل [illegible] چون [illegible] ایم

جان [illegible] ایم

[illegible]

وله

[illegible] چون [illegible]

[illegible] ایم

استاد

[illegible] وطن

[illegible] ایم

[illegible]

وله

[illegible] دل [illegible] ایم

وصل [illegible] ایم

[illegible] وطن [illegible] ایم

دل از دوست [illegible] ایم

[illegible] ایم

تمت ردیف المیم

محمد امین

[illegible]

وله

[illegible] بیم آمد

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ردیف [illegible]

[illegible]

[illegible]

ایضاً

[illegible]

میرزا عاشق

[illegible]

ابراهیم میرزا

[illegible]

تمت ردیف [illegible] خواجه حافظ شیرازی

[illegible]

ایضا

پیچیده ای فلک اطلس از تشنگی در آب
[illegible] ز تشنگی چو حباب [illegible] میشوم

[illegible] کس
[illegible] میشوم

[illegible] میشوم
[illegible] میشوم

[illegible]
[illegible] روان [illegible]
[illegible] میشوم

میرزا داود [illegible]

[illegible] میشوم
[illegible] میشوم

ایضا

[illegible] عندلیب میر
[illegible] میشوم

[illegible] میشوم
[illegible] بیش
[illegible] میشوم

[illegible] میشوم

[illegible] میشوم

[illegible] میشوم

[illegible] میشوم

[illegible]

[illegible] کاشی

فانی [illegible]

[illegible] میشوم
[illegible] میشوم

[illegible] میشوم
[illegible] میشوم

[illegible] میشوم
[illegible] میشوم

[illegible] میشوم

ایضا

[illegible] میشوم
[illegible] میشوم

فانی

[illegible] عشق [illegible] میشوم
[illegible] میشوم

[illegible] میشوم
[illegible] میشوم

[illegible] میشوم
[illegible] میشوم

[illegible] سبزواری

[illegible]

ولـه

[illegible] چشم [illegible] شدیش
[illegible] می‌شوم

[illegible] خیال فارغ
[illegible] می‌شوم

[illegible]
همچو [illegible] عشق [illegible] می‌شوم
[illegible] می‌شوم

[illegible]
[illegible] می‌شوم

ولـه

[illegible] لاله [illegible] می‌شوم
[illegible] می‌شوم

[illegible]
[illegible] می‌شوم

[illegible]
[illegible] می‌شوم

[illegible] می‌شوم

ولـه

[illegible] لاله در ریگ [illegible]
[illegible] می‌شوم

[illegible] داری
[illegible] می‌شوم

[illegible] می‌شوم
[illegible] می‌شوم

[illegible] می‌شوم

ولـه

[illegible] افتاده
[illegible] می‌شوم

[illegible] عندلیب [illegible]
[illegible] می‌شوم

[illegible] می‌شوم
[illegible] می‌شوم

[illegible] وصل
[illegible] می‌شوم

۴۳۱

تتمه ردیف المیم میرزا

[illegible]

شه

[illegible]

چراغ بادشهای [illegible] میسوزیم

[illegible]

ردیف المیم

[illegible]

[illegible]

لا ادری

از شوق رخت بیکه در آغوش نگاه هم
چون بو تو نظر نیز در آغوش نگاه هم

ایضاً

با آنکه نهان از نظران بود نظر هم
چون جان و دل بیکه دو بیرون نگاه هم

با غمزه مستانه چشم تو سرمست و لیکن
ازکرده نیسان همه پر در آغوش نگاه هم

سحابی

با جامی نظر ز سرکرده ساقی ز آغوش نگاه هم
تا مست نه بس گشته در آغوش نگاه هم

چون بیکه از شکر بیکه شوند ز ضو و صلم
و کاشی و ز دیدار و در آغوش نگاه هم

در دیده بسته عشق تو گو ز بنده از ساقی
چو وقت بیکه او ز اب فا و آغوش نگاه هم

سر از عکس رخ او ز مه چون بنگاه هم
حیران بو کی چشم بدو در آغوش نگاه هم

سر زند بر با ی او ز لطف او در زوقت
چو تو زیبا و ز تو در آغوش نگاه هم

ایضاً

لب از روی تو سرمست ز ساقی چشم تماشا
نظاره شد از بیکه در آغوش نگاه هم

از شعله دل آب شد از بیکه در آغوش نگاه هم
با جلوه او دیده در آغوش نگاه هم

وصالی سلطانی

با شاهد مقصود تو در آغوش نگاه هم
از بیکه بشد از آغوش نگاه هم

سر در جلوه ما بی آن داده عشق
در قافله حسن تو در آغوش نگاه هم

ایضاً

در گردن ما به نعیم تو شهر قاتل ما
با زور چراغ ز بیکه در آغوش نگاه هم

دیدیکه عشق تو بی تاب کنده ام
صهبای جمال تو بسی در آغوش نگاه هم

عشق از سخن بیکه از و صل
او ز آن بسی داده در آغوش نگاه هم

لا ادری

شاه و در ایام در آغوش نگاه هم
میخانه شو و در ایام در آغوش نگاه هم

[illegible]

خواجه حافظ شیرازی

[illegible]

ردیف المیم

[illegible]

تتمه ردیف

[illegible]

کاشی

[illegible]

ایضاً

[illegible]

جان [illegible] بود [illegible]

همه ور دوده [illegible]

ایضاً

[illegible] عشق [illegible]

همه داغ [illegible]

ایضاً

[illegible]

[illegible]

ایضاً

[illegible]

ایضاً

[illegible]

[illegible]

مولانا [illegible]

[illegible]

کاشی

[illegible]

٨٠٤٩

[illegible]

…بوده‌ایم

[illegible]

…بوده‌ایم

[illegible]

ردیف المیم

[illegible]

[illegible]

عشق ... [illegible]

دیده ... [illegible]

[illegible]

تمه ردیف ... کاشی

[illegible]

تمه ردیف المیم

[illegible]

ردیف المیم

تتمه ردیف المیم میسان

ناصر علی

عاشقی عمر [illegible]

[illegible]

شیدا

[illegible]

[illegible]

هر بیت شکر بی تمکین گرد کفت و گو
در حیرت جواب سؤال تو بوده‌ایم
جایی که داغ سوز تو بر لاله دیده‌ایم
آنجا بیاد عارض خال تو بوده‌ایم
چون کرده‌ام نظاره قد بلند سرو
در آرزوی تازه نهال تو بوده‌ایم

[illegible]

الف قد تو سرو بوستان ...
مطلع
هرگز ببازار ... ببر
[illegible]

من روز قیامت ز روم جانب طوبی
چون خاک شوم خاک سر کوی تو باشم

در سایهٔ قد دلجوی تو باشم

من دست برآورده دعاگوی تو باشم

پهلوی تو بنشسته رقیبان
تا من نتوانم که به پهلوی تو باشم

[illegible]

غیره

شمع سان از سر برست اتش الفت [illegible]
بال جان [illegible] پیچ [illegible] پروانه ام

[illegible]

سکند [illegible] بهار [illegible]

[illegible]

غیره

دل [illegible] اسودای [illegible]
[illegible]

[illegible]

غیره

از [illegible] چو [illegible] تو [illegible] بجز [illegible]
سجکس [illegible] جمع [illegible] پروانه ام

[illegible]

شمع [illegible]
رو [illegible] پروانه ام

[illegible]

از [illegible]
[illegible]

[illegible]

غیره

[illegible]
[illegible]

تمه ردیف المیم

[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

وله

از همین نقش و لالا ... دوریم
... چون قلمیم

گریه و ناله و آه ... چون قلمیم

... سر تیز

... چون قلمیم

... چون قلمیم

... چون قلمیم

... چون قلمیم

[illegible]

تمت ردیف المیم

میرزا ... 

... افتاده‌ایم

... افتاده‌ایم

وله

... افتاده‌ایم

... افتاده‌ایم

... افتاده‌ایم

... افتاده‌ایم

... افتاده‌ایم

... افتاده‌ایم

... افتاده‌ایم

تمت ردیف المیم

[illegible]

من بیاک نام و آن نیست که بیگانه شوم
یک دم از آن روز که بیگانه شوم
ای فلک شمع شب افروز نمودی [illegible]
تا بکی دور سر او گردم و پروانه شوم
من همان روز که افسون تو دیدم گفتم
گر به بیداری شب‌ها غم افسانه شوم

تمت ردیف المیم [illegible] سبزواری

[illegible]

جز جام ... که بود محروم ...

حافظ

... دل ... کرده ...

در ردیف میم با ... [illegible]

عید است بردن ... هجران تو کردم
قربان خود ... م ساز کر قربان تو کردم
چون خاک بریزی تن ... کبر ... م
تا ... کردم ... میدان تو کردم

[illegible]

حافظ شیرازی

[illegible]

میر ضیاء الدین [illegible]

[illegible] نی دارم

[illegible]

مولانا [illegible]

[illegible] که نی دارم

[illegible]

[illegible] نی دارم

[illegible]

شیخ

[illegible] نی دارم

[illegible]

ایضاً

[illegible]

تمت ردیف المیم

[illegible]

ایضاً

[illegible]

میرزا ابدال

[illegible]

ایضاً

[illegible]

حافظ

[illegible]

شفیع

[illegible]

کمال

[illegible]

[illegible]

ایضا

[illegible]

ایضا

[illegible]

ایضا

[illegible]

ایضا

[illegible]

تمة ردیف المیم میان

[illegible]

تمة ردیف المیم

[illegible]

خواجه حافظ شیرازی

[illegible]

تمة ردیف المیم

[illegible]

تتمه ردیف المیم میرزا جلالای

هر شب ز غم ... بالای کردم
با تو ... [illegible] کاکل کردم

... بیابان گردم
... عشق ... کردم

... از ... خون ادم
... کردم

تتمه

... که از آتش ... دم
با ... از ... کردم

تتمه ردیف المیم مولانا

... از شوق ... پاره کنم
... پاره کنم

تتمه

چون ... که ... زن
... خون ...

... شد ... اشک ... سنم
دل ... نگاه ... کنم

تتمه

... که ... من ... دارم
... دل ... بیش ...

ایضاً

غالب نشود عشق بیاران ... گر برم
... [illegible]

تمه ردیف المیم

ولہ ایضاً

چون ... [illegible]
... [illegible]

ازان ... [illegible]

ایضاً

من ... [illegible]
تو ... [illegible]

عیار ... [illegible]

ولہ ایضاً

... [illegible]

ایضاً

... [illegible]

تمه ردیف المیم

... [illegible]

ایضاً

... [illegible]

... [illegible]

ایضا

زنده دلم گر ... [illegible]

ولی ... [illegible]

[illegible]

لا ادری

[illegible]

تمة ردیف المیم

امیر خسرو دهلوی

چنان ... [illegible]

[illegible]

ایضا

[illegible]

ایضا

[illegible]

تمة ردیف ... حافظ شیرازی

[illegible]

تمه ردیف المیم مولانا

گر دو لب تو شود سزاوار ...

[illegible]

تمت ردیف النون
خواجه حافظ شیرازی

ای نور چشم من سخنی هست گوش کن
چون ساغرت پر است بنوشان و نوش کن

[illegible]

بیت

بیت

بیت

بیت

در ردیف شیخ سعدی شیرازی

سعدی

حرف النون

[illegible]

محزون کنج غم است [illegible]

## مولانا صفی شیرازی

[illegible]

[illegible]

## ردیف [illegible]

[illegible]

## فخری هروی

[illegible]

[illegible]

ای شام زلف [illegible]

ای صبح جمال [illegible]

[illegible]

تمت ردیف النون حافظ

تمت

تمت

[illegible]

تمت ردیف النون

[illegible]

تمت

تمت

[illegible]

تمت ردیف النون خواجه حافظ شیرازی

[illegible]

دامن دوست بدست آر و ز دشمن بگسل
مرد یزدان شو و فارغ گذر از اهرمنان

با صبا در چمن لاله سحر می‌گفتم
که شهیدان کیند این همه خونین کفنان

گفت حافظ من و تو محرم این راز نه‌ایم
از می لعل حکایت کن و شیرین دهنان

مولانا جامی

[illegible]

ردیف النون
شیخ سعدی

[illegible]

شیخ سعدی
ردیف النون

[illegible]

حافظ

[illegible]

[illegible]

بجان او که تو ای یار [illegible]

تم ردیف النون

حضرت سعدی

[illegible]

تمت

[illegible]

مولوی فخری

[illegible]

تمت

[illegible]

ای یاران [illegible]

تمت

[illegible]

خواجه حافظ [illegible]

[illegible]

تمت

[illegible]

تم ردیف النون

نعمت الله

[illegible]

شاه نعمت الله

تم ردیف النون

[illegible]

تا از جنت ... آید ... دادن
عمر را ضایع مکن در معصیت
تا تر و تازه بماند جاودان

**تمّة ردیف النون**
**میرزا محتشم کاشی**

در هیچ قصیده دل ... [illegible]

[illegible]

**تمت**

**تمت**

هر جا که ... وعادت ... عاشق کشی ...
با دشمنان ... [illegible]

**حافظ**
یارب ... [illegible]

**نسیمی**
[illegible]

**تمت**

[illegible]

**تمّة ردیف النون**

[illegible]

ومن ردیف النون حافظ شیرازی

ایضاً

ایضاً

کمال

جامی

ومن ردیف النون خواجه حافظ شیرازی

ومن ردیف تخلص کاشی

ایضاً

خواجه عصمت بخاری

ایضاً

آصفی

مولانا جامی

کو ... [illegible] ... دوست ...
قدحی چو ... جام ... [illegible]
... چراغ ای شمع ... [illegible]
... سوز ... [illegible]

نعت

گو لاله منفعل شو و سرو ... [illegible]
... [illegible]

نعت

ای ... [illegible]
... [illegible]

حافظ

... [illegible]

تتبع ردیف ولی ... [illegible]

نعت

... [illegible]

نعت

... [illegible]

حافظ

... [illegible] ... ای ... [illegible]
... [illegible] ... پند او ... [illegible]

محتشم

تتبع ردیف الکنون

... [illegible]

تمت

[illegible]

مولانا کاتبی نیشابوری

[illegible]

تمت

[illegible]

تمت

[illegible]

ردیف النون

[illegible]

مخمس

[illegible]

ردیف

[illegible]

ایضاً

[illegible]

تتمه ردیف النون خواجه حافظ شیرازی

بالابلند عشوه‌گر سرو ناز من
کوتاه کرد قصهٔ زهد دراز من

دیدی دلا که آخر پیری و زهد و علم
با من چه کرد دیدهٔ معشوقه‌باز من

تتمه ردیف النون خواجه حافظ شیرازی

حافظ ز غصه سوخت بگو حالش ای صبا
با شاه دوست‌پرور و دشمن‌گداز من

یارب بساز کار من ای کارساز من

[illegible]

ملک حافظ [illegible]

که درین باغ [illegible] بهتر از این

تمه ردیف النون

امیر شاهی سبزواری

[illegible]

جامی

[illegible]

تمه ردیف النون

مولانا [illegible] سبزواری

[illegible]

تم ردیف النون

آذری

هم دور از آن الف سیه روزگار من
هم دور [illegible] کی کند خمار من

بیداری [illegible] از غم هجر تو [illegible]
[illegible] شمع [illegible] دیار من

هم ای عاشقان [illegible]
هم ای [illegible] کردی [illegible] من

[illegible] یار من
[illegible] اعتبار من

ملا بابای [illegible]

گر [illegible] سینه [illegible] دو چشم تر [illegible]
[illegible]

[illegible]

تم ردیف النون

[illegible]

تمت ردیف النون

میرزا علی صائب تبریزی

تمت ردیف

نظیری نیشابوری

قادرون کرده قالی بیرون از عالم تجلی کن
بیرون خضر تو آب [illegible] ریختی [illegible]
بیرون ای قوم عیسی [illegible] اوادی [illegible]
ای لعل کرانمایه [illegible] تاج بخشیده
[illegible] وخنده [illegible] تاج [illegible]

[illegible] سلطان [illegible] دلان
[illegible] صحرا ای مجنون [illegible]
[illegible] هر کس [illegible]

صاحب
[illegible] در [illegible] زن [illegible]

تمت

[illegible] وز کام [illegible] عجز [illegible]
کرده [illegible] ترک [illegible]

[illegible] بیان ای [illegible] من

هلالی

[illegible] بار [illegible] من
[illegible] دل [illegible] من

تمت

[illegible]

تمت

[illegible]

ردیف النون

[illegible]

حافظ شیرازی

[illegible]

حافظ

[illegible]

ردیف النون

[illegible]

ردیف النون

[illegible]

ردیف النون

[illegible]

مولانا جامی هروی

ردیف النون

[illegible]

سید مبارک

بی تو ای مه کشت بی تاب این دل بی تاب من

قرب صد رد آن نبرد [illegible]

مولوی ملا علی

قروان [illegible] وقت قوید ان افغان من

کز فغان گوهر افغان است ایم بارد من

بارب [illegible] ای ای کشتی [illegible]

کد از دو [illegible]

شهید [illegible] فاش [illegible]

[illegible] کار من

نیبت

حیات [illegible] زبان از اشک [illegible] من

[illegible] ای دل [illegible] عشق [illegible] من

[illegible]

[illegible]

[illegible]

میرزا بیدل

تا بپرتو حسن جانان جلوه‌گر روشن کار من
همه از خاک در دار دور از نوبی غبار من

خیال آن مه ... چو دادم
دل ... کرد ... دار من

... ودادم ...
... ... غبار من

نگاه ... وحیدم
... داغ ... غبار من

ایضاً

امروز ... دو عالم ... من
... ... بیدل ... من

میرزا طاهر وحید

چنان ... شد ... من
... ... من

فلک ... ... من
چراغ ... من

... ... من
... ... من

ایضاً

... ... من
... ... من

رباعی

گر ... خواهی دیده
... ... من

قصیده ردیف النون

و له

... ... ... ... ...

تتمه ردیف النون

مولانا کاتبی نیشابوری

گوینده از فن سخن ... سخنوران

[illegible]

بیت

[illegible]

ادریس بابا فغانی

[illegible]

تتمه ردیف النون

مولانا محتشم کاشی

[illegible]

جامی

[illegible]

تتمه ردیف النون خواجه ... حافظ شیرازی

[illegible]

بیت

[illegible]

بابا فغانی شیرازی

[illegible]

تتمه ردیف النون جامی

[illegible]

محتشم

[illegible]

تمت ردیف النون

ردیف النون

تمت ردیف النون

تمت ردیف النون

تمت ردیف النون

و

پیش ازین صورت بجرم ... بنمودی پیش ازین

[illegible]

تمت

زان جرعه که دادم بلب جام نشود رد

کی هست ... از زاوی خمار من

بر در کوی تو کردم گدائی ...

برای آنکه بکوی گدای در ... من

[illegible]

جمال ... جامی ... من

تمت ردیف النون

[illegible]

ومن ردیف النون و له

عاشقان را [illegible]

[illegible]

تمت

بر رخ چو ماه [illegible] صورت و از لطف سر آید

[illegible] صورت خوب [illegible] از جان

و له

[illegible] که اوبیان [illegible] من

[illegible] سیم بر من

[illegible] من

تمت

من آن [illegible] که [illegible] با آسمان [illegible]

[illegible] من

[illegible] من

[illegible] من

[illegible] من

تمت

[illegible]

ومن ردیف النون

[illegible]

تمت

[illegible] این

[illegible] این

ومن ردیف النون و له

[illegible] این

[illegible] این

[illegible]

تمت

تمت ردیف النون

مولانا جامی هروی

[illegible]

تمت

مولانا علی تبریزی

[illegible]

تمت ردیف النون

[illegible]

تم ردیف النون

وله

جامی [illegible]

[illegible]

بیت

[illegible]

بیت

[illegible]

تم ردیف النون

وله

[illegible]

بیت

[illegible]

تم ردیف النون

وله

[illegible]

جامی

ت

مست میکن کفر الفت ... گردون دل

[illegible]

اردو سید ... جامی ...

[illegible]

ن

[illegible]

ن

[illegible]

ت

سوی تو چشم ... ای کل ...

[illegible]

جامی

[illegible]

مولانا جامی

[illegible]

تمت ردیف النون

[illegible]

تمت ردیف النون

[illegible]

ردیف النون

[illegible]

مولانا جامی

[illegible]

تمت

[illegible]

مولانا جامی

[illegible]

تمت ردیف النون

مولانا جامی

[illegible]

جامی

[illegible]

[illegible]

خواجه آصفی

[illegible]

تتمهٔ ردیف النون

[illegible]

جامی

[illegible]

تتمهٔ ردیف النون

[illegible]

تمت

وله ایضاً فی ردیف النون

[illegible]

تمت ردیف النون

[illegible]

وله ایضاً فی ردیف النون

[illegible]

تمت ردیف النون

[illegible]

از غم عشق تو ترکی ...ی و جام من

جامی بکوی ...

وله

تمت ردیف النون

تمت

تمت

تمت

تمت

درین گلشن ز گل نازکتر [illegible] من
[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ارین
[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

۹۴۱

همچنین

[illegible] همچنین

[illegible] همچنین

[illegible] همچنین

[illegible]

ایضاً

[illegible] همچنین

[illegible] همچنین

ایضاً

[illegible] همچنین

[illegible] همچنین

[illegible]

ایضاً

[illegible] همچنین

[illegible] همچنین

[illegible]

ایضاً

[illegible] همچنین

[illegible] همچنین

[illegible]

[illegible]

[illegible]

تتمهٔ ردیف النون

حافظ

تتمهٔ ردیف النون

مولانا جامی

میرزا محتشم کاشی

تتمهٔ ردیف النون

تتمه ردیف النون

غزل

من که امسال ... [illegible]

عشق ... [illegible]

... [illegible]

جامی

... [illegible]

اهلی

... [illegible]

تتمه ازردیف النون

... [illegible]

حافظ

... [illegible]

تتمه ردیف النون محتشم کاشی

... [illegible]

تمت

[illegible]

تمة ردیف النون

شیخ علی حزین

[illegible]

میرزا صائب

[illegible]

تمت

[illegible]

تمة ردیف النون

مولانا جامی

[illegible]

تمت

[illegible]

تمة ردیف النون مولانا جامی

[illegible]

تمة ردیف النون محتشم کاشی

[illegible]

[illegible]

تمت

[illegible]

تمت

[illegible]

تمت

[illegible]

تمت

[illegible]

تم ردیف ملا کاتبی سبزواری

[illegible]

ت

[illegible] ... من

[illegible] ... من

ت

[illegible]

میرزا صائب تبریزی

[illegible]

تم ردیف خواجه حافظ شیرازی

[illegible]

ت

[illegible] ... من

ردیف لسانی

[illegible]

ملا جامی

[illegible]

ت

[illegible] ... من

[illegible]

ردیف ... شیرازی

[illegible]

تتمهٔ ردیف النون

المناج كل الكل ... ... ... ... حسن
... ... ... ... یاسمن

... ... ... ... ... ... سنبل ... یاسمن

تمت

تتمهٔ ردیف النون

مولانا جامی

از وصف ... ... ... ... ...
صبحدم ... ... ... ... ...

صبح ... مولوی ... زرفشان
... آن ... زرفشان ... بدن
خورکه ... برد دل ... زبانی
کاکل مشکین ... جلوه ... بید ... دن
مولانا ... خنیدی
گرنه ... قضا ... دن

تتمه ... 

جعفر ... فرهنگ ... این
... بام ... دوست این
لعل ... یاقوت ... این
... درج ... الولوت این
دام ... بود ... جان ... کمند
... عذار ... دوست این
... فارسی ... این

ایضاً

مست کردی و مجوی از عرقی تر دامن ...
ز خطر باش که از خجلت سر میتوان کردن

نتیجه ...

تمة ردیف النون

میرزا صایب

نظام ...

[illegible]

ومن ردیف النون

[illegible]

ومن ردیف الیاء

[illegible]

ومن ردیف الدال

[illegible]

امیدی

[illegible]

غزل

[illegible]

تمت

[illegible]

تمت

[illegible]

[illegible]

تمت

[illegible]

[illegible]

[illegible]

## نعت

عاد و جلال و ... ای ...
اغراء ... بر ... باد ...

...
...

... کفت ...
از دل ... راه کن

...
... کن

## وصیت

ای ... بر ... کن
... کن

... و دل ... من
... کن

...
... کن

...
... کن

## ... الدین

از داغ دل ... کن
با این بلا ... کن

... کن
... کن

...
... کن

...
... کن

## نعت

... کن
... کن

...
...

## ...

...
...

[illegible]

تمت

قربان از نیاز ... [illegible]

جلوه ... [illegible]

شعله در جان ... [illegible]

[illegible]

تمت

در دل ... [illegible]

[illegible]

نیاز ... [illegible]

بیان ... [illegible]

در خیال ... [illegible]

[illegible]

تمت

از راحی فی نعمت ... [illegible]

... کامل کوثر من

ومن ردیف النون

... جلوه ... [illegible]

... گلشن

تجلی جلوه ... [illegible]

... گلشن

منعمه ... جلوه ... [illegible]

... گلشن

[illegible]

ومن ردیف ... [illegible]

[illegible]

ومن ردیف ... [illegible] ... وادی

[illegible]

ومن ردیف ... [illegible] ... رازی

[illegible]

[illegible]

مولوی [illegible]

[illegible] گلشن

[illegible] بر تن [illegible]

[illegible] چو من [illegible]

[illegible] گلشن

[illegible]

بیت

شفقات سپهر نمادیم یکین [illegible]
علمیم بیتوایم زنوایم [illegible] ارادن

[illegible]

بیت

[illegible] ولی [illegible]

[illegible]

بیت

[illegible]

بیت

[illegible]

[illegible] نماز [illegible]

[illegible] ایدی یار ایدی [illegible] من

[illegible]

[illegible]

تمه ردیف ...

خمار خوابت ... کار من

بیخ و بیخ ... من

دل ... کالان ... بیابان

... کار ... من

... بکش ... من

... انداز ... من

... ردیف النون

...

گهی ... سلطان ... من

... بکار ... ایران

... سخن

... آسمان ... من

تمه ردیف النون

... ایران ...

... آزرده ...

... مسکین ...

ساری بود ز لطف ...

فایض بود و ... جهان ...

تمّه ردیف النون

ن

گل چید از آن باغ رخت [illegible]

تمّه ردیف النون

ن

[illegible]

ن

تمّه ردیف النون

[illegible]

ای صبا در وصف خسته دوران بر سان

یعنی از من بستان جان با پیغام جانان بر سان

نامه‌ای [illegible] جانان [illegible]

تحفه [illegible] به درگاه سلیمان بر سان

شمع [illegible]

[illegible]

نیست

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

تمة ردیف سعدی شیرازی

ای چشم تو دلفریب و جادو
در چشم تو خیره چشم آهو
در چشم منی و غایب از چشم
زان چشم ...

تمة

تمة

تمة ردیف الواو کمال خجندی

تمة ردیف سعدی شیرازی

مولانا کمال

تمة ردیف الواو

۳۰

تمت ردیف ها ی ... و

میان ما و تو هر جا که تن حجاب نبود

بیا که ... ز میان هر دو

چنان ... که ...

نظر ... که ... هر دو

[illegible]

فصیح

[illegible]

نیم

[illegible]

قطعه

[illegible]

تمت ردیف ... الواو

[illegible]

۹۸۵

۹۸۷

تتمه ردیف پیر مغان

صورت ... عکس رخ جانان درو

هستی ... لطافت معنی ... جان درو

وادی شوق ... کعبه ... ازبیان ...

نون

تتمه ردیف الواو میرزا

عاشق

میرزا ربیع ...

تتمه ردیف ... حروف

مولانا ...

۷۰

خواجه حافظ شیرازی

[illegible]

بیت

[illegible]

بیت

[illegible]

الواو

[illegible]

ولد

[illegible]

مولانا بابا ... [illegible]

شاه ... [illegible]

بیت

[illegible]

بیت

[illegible]

عراقی قدس سره

[illegible]

**تتمهٔ ردیف ...**

ای ... تو ... نیاز ...

[illegible]

**تتمه**

از چه بیگانه شد ... ز دارای ما و فای تو

[illegible] ... غلط رسانی تو

در جست ... بود لایق یار

هم از تو جان ... عمر ... وفای تو

[illegible]

ای ... جست ... بر چه ... ادای تو

[illegible]

از دیده ... بقای تو

**تتمه**

[illegible]

**تتمهٔ ردیف الواو**

**غزل**

[illegible]

**تتمه**

[illegible]

**تتمه**

[illegible]

**تتمه**

[illegible]

**تمام ...**

[illegible]

تمت

[illegible]

تمت ردیف الواو

[illegible]

ای صد هزار جان و جهان صد هزار جان

[illegible]

[illegible]

مرزا شفیع

[illegible] سوی او

[illegible] از گوشه ابروی او

[illegible] موی او

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ای یاره وفا بکار کرده
آه از دل سنگ ... صد جفا با ره دو کنان
ای آنکه ز مهر دیده ... کرده
بر دوست بخود ... ای عارفان
چشمم ... چو ... کی کشاکش

تحفه ردیف ها ملی بمزه واو

ای آنکه در فضیلت ... کرده
معلوم ... که تو عاشق ... بوده

غیره

چشم تو فتنه بار گشته ... فریاد از فتنان که
لاله ... برا ... دل ... داره

... ای ... ...
صد دل ... گشته ... داره

خو ... دل ... ... ...
... ... ...

بیداد از ابرو ... داره
...

غیره

بر گلشن ... کل ... چمن ...
... ... ...

... اوام ... ای ... ...
... ... ...

... ... ...
... ... ...

ای دل ... ... ...
... ... ...

ای ... شاه ... ...

غیره

... ... ... ...
... ... ... ...

ای ... ... نعل ... ...
... ... ... ...

... ... ... ...
... ... ... ...

... ... ... ...
... ... ... ...

غیره

... ... ... ...
... ... ... ...

... ... ... ...
... ... ... ...

... ... ... ...
... ... ... ...

تحفه ردیف ها ملی بمزه واو

۲۰ ای ... ... شاه ... ...
ای حسن جمال ... ...
... ... ... ...

۹۹۷

تتمهٔ ردیف سعدی شیرازی

آن سرو ناز بین که چه خوش میرود براه
وان چشم آهوانه که چون میکند نگاه

[illegible]
یا ماه چارده که بسر می نهد کلاه

گل با وجود او چو گیاهست [illegible]
[illegible]

سلطان صفت همی رود [illegible]
[illegible]

[illegible]

نیز

[illegible]

تتمهٔ ردیف الهاء

[illegible]

تتمهٔ ردیف حافظ شیرازی

[illegible]

بیت

بیت

بیت

بیت

غزل ردیف الیا

[illegible]

ای که عمری ... [illegible]

[illegible]

تمه ردیف الف لطف آبادی

[illegible]

تمه ردیف ... فغانی شیرازی

[illegible]

تمه ردیف ... سعدی شیرازی

[illegible]

ایضا

[illegible] مرا بس است
[illegible] مرا بس است

دین و دل [illegible] مرا بس است
[illegible] ماه تمام مرا بس است

بلبل [illegible] مرا بس است
[illegible] مرا بس است

[illegible] مرا بس است
[illegible] سلام مرا بس است

ایضا

[illegible] مرا بس است
[illegible] مرا بس است

[illegible] مرا بس است
[illegible] مرا بس است

[illegible]

[illegible] مرا بس است
[illegible] مرا بس است

[illegible] مرا بس است
[illegible] مرا بس است

ایضا

[illegible] مرا بس است
که مجنون [illegible] مرا بس است

خیال [illegible] مرا بس است
[illegible] ماه تمام مرا بس است

[illegible] مرا بس است
[illegible] مرا بس است

[illegible] مرا بس است
[illegible] مرا بس است

ایضا

[illegible] مرا بس است
[illegible] مرا بس است

مولانا فانی

[illegible] مرا بس است
[illegible] مرا بس است

[illegible] مرا بس است
[illegible] مرا بس است

[illegible] مرا بس است
[illegible] مرا بس است

[illegible]

[illegible]

تمه ردیف الحاء

[illegible]

بیت

چون تو در ملک ... سعادت ...

بیت

... جان من ...

تمت ردیف الهاء

سعدی

بیت

ایضاً

رفتار تو مانند تذرو است و طاووس
غمزه به نگه کردن آهوی تو رسیده

[illegible]

امیر حسن دهلوی

ای ماه [illegible] گل تازه [illegible]
[illegible]

ایضاً

صبح است [illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

ایضاً

من چون [illegible] زلف [illegible] خوبش
[illegible] چشید
چون [illegible] تشنه [illegible]

[illegible] ایست
[illegible] جا بدیده
[illegible] تا [illegible]

بابا [illegible] سبزواری

ای دیده [illegible] بالای تو دیده
[illegible] سر [illegible] بدیده
[illegible] بلا [illegible]

[illegible] مردمی
[illegible] دیده
[illegible]

ایضاً

بالا [illegible] زلف [illegible]
[illegible] دیده
[illegible]

تا اشک [illegible] دیده
[illegible] دیده
لب باید و دیده

در آنکه که قندیل فروزند [illegible] چراغ
[illegible] دیده
[illegible]

باسیل [illegible] طوفان
[illegible] دیده
از دیده [illegible]

ایضاً

[illegible] دیده
[illegible] دیده
افسوس [illegible]

خواجه عصمت بخاری

[illegible] دیده
تا کاکل [illegible] نقش [illegible] دیده
آن مهر تو در دیده و [illegible]

[illegible] تو [illegible]
[illegible] دیده
[illegible]

[illegible] دیده
[illegible] دیده
[illegible]

ایضاً

[illegible] عصمت
[illegible] دیده
[illegible] اشعار [illegible]

مولانا [illegible]

[illegible] دیده
[illegible] دیده
باران بهار [illegible]

[illegible] دیده
تا [illegible] دیده
[illegible]

[illegible] دیده
[illegible] دیده
[illegible]

ایضاً

از چشم تو فتنه‌ای که برپا کرده است [illegible]

کمری که تو را لاله سر [illegible]

آنکه تو میان [illegible] در پی چو موی

زیر [illegible] گوش تو در [illegible] گسیده

از نعمت و صفت گهر تو [illegible]

زنبان [illegible]

[illegible]

ای [illegible]

صد [illegible]

ایضاً

[illegible] بیرون [illegible]

همه [illegible]

ای ماه ای [illegible] عاشق [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] فغان [illegible]

از رده [illegible]

ایضاً

از رده [illegible]

[illegible] قطره [illegible]

گویا که دل از غصه [illegible]

[illegible]

افتاده [illegible]

[illegible]

[illegible]

ایضاً

از داده وفا [illegible]

زان [illegible]

[illegible] که یارا

شبها که [illegible]

مولوی [illegible]

ای [illegible]

از [illegible]

با دوست [illegible] بلبل [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

تمت ردیف ... سبزواری

ای ... چاکه ... ساغر ...

خود را ... ساغر و پیمانه ...

ای ... در حلقهٔ ...

وز من ... ازو ...

دل ... اینجا ...

دیوانه ... است ...

از ... حکایت ...

تمت ردیف ... سعدی شیرازی

تمت ردیف ... محتشم کاشی

۱۰

غزل ردیف الهاء

لا اعلم

تتمه ردیف ها حافظ شیرازی

[illegible]

کمال خجندی

[illegible]

ایضاً

[illegible]

ایضاً

[illegible]

ردیف الهاء

[illegible]

سعدی شیرازی

[illegible]

حافظ

[illegible]

ایضاً

... بر آن پیکر زری با باده رنگ
... ای بی نشان شده

میرزا ... تبریزی

... به یک دولت ... اوان شده
... که ... دو در ... دوران شده

... که ... دو ... افزوده اوان شده

... ای ... دل ... شیرینی
... ای ... نمی‌بیند

ایضاً

... که قاصد ... گشته بار ... آن شده

... بر آن پیکر ... اوان شده

ایضاً

هم زدیف الف

ایضاً

... خویشان ... که ... دوران شده

... از ... می ... اوان شده

... که ... دل ... شده

... ای ... بلبل ... آن شده

ایضاً

ملوان مرد ... ای
گو ز فرط ... سر افراز ... در آن شده

از ادای ... اوست ... شده

ملوان ... بر ... ای شده

... ای قاصد ... ای ... دل ... شده

... جان ... بلبل ... است اوان شده

هم زدیف الف

... تبریزی

... که ... دل ... شده

... ای ... شده

[illegible]

[illegible]

تمه ردیف الهاء

[illegible]

تتمه

چو ان نقش ... ان ... کی بدر ...
... ان ... ان ... آمده

از ... ان ... ان ... امیر ... است
... آمده

... دو ... ان ... است
... آمده

... ان ... ان ... جان ...
... آمده

ایضاً

... آمده

... آمده

... آمده

... آمده

تتمه

شمع ... ان ... آمده

... آمده

... آمده

ومنه ردیف الیاء

ایضاً

چه ... ان ... لعل ... ...
چه ... لعل ... ...

تتمه

... لعل ...

... لعل ...

... لعل ...

... لعل ...

[illegible]

[illegible]

ایضاً

[illegible] لبریز [illegible]

[illegible] لبریز [illegible]

ایضاً

[illegible]

ایضاً

گفتم [illegible]

گفتم [illegible]

[illegible]

تتمه ردیف ... [illegible]

[illegible]

تتمه ردیف الحاء خواب

حافظ

[illegible] بی‌نصیبی تا بکی

[illegible]

تتمه

[illegible]

تتمه ردیف الحاء

[illegible]

تتمه ردیف

[illegible]

تتمه ردیف حافظ شیرازی

[illegible]

[illegible]

شعر

[illegible]

شعر

[illegible]

شعر

[illegible]

شعر

[illegible]

[illegible]

مبارک عید [illegible]

[illegible]

[illegible]

گر صبا ... شود آلوده
[illegible] آلوده

مولانا جامی

ای که ... آلوده
... غبار آلوده

... لعل آلوده
... می آلوده

تتمه

... آلوده
... شراب آلوده

مولانا ...

... آلوده
... آلوده

تتمه

... آلوده
... آلوده

[illegible]

ردیف الیاء

... عشق ...
... ای ...

[illegible]

تتمه

کی از آن نرگس [illegible] چو کرده است [illegible]
[illegible] است [illegible] ای [illegible] آلوده

حال لب غنچه [illegible] ست
[illegible] ز [illegible] آب آلوده

دوش [illegible] حافظ شیراز [illegible]
گفت بیدار شو [illegible] آلوده

[illegible] شیرازی

[illegible] آب آلوده
دست [illegible] آلوده

تتمه

کند طالع [illegible] که [illegible]
میکشم [illegible] از آن [illegible] آلوده

[illegible] لب [illegible]
[illegible] شراب آلوده

بوسه [illegible]
[illegible] عتاب آلوده

[illegible]
[illegible] شراب آلوده

بیرم

[illegible] آلوده

[illegible] آلوده

[illegible] چه فایده
[illegible] چه فایده

تتمه

چون [illegible]
[illegible] شنیدن چه فایده

ای باغبان [illegible]
[illegible] گل [illegible] چیدن چه فایده

[illegible]
[illegible] دیدن چه فایده

گفتم [illegible] قبول کن
گفت [illegible] غلام [illegible] خریدن چه فایده

[illegible]

تمت ردیف الهاء و تبدا بحرف اللام الف

کمال

[illegible]

شیخ

[illegible]

تمت ردیف الیا

[illegible]

شیخ

[illegible]

مولانا جامی

[illegible]

شیخ

[illegible]

[illegible]

تمت ردیف الالف [illegible]

عراقی

[illegible]

صالح [illegible]

[illegible]

جای آن کی چشم [illegible]

[illegible]

بی تکری شعله آتش کو و ...

در بزم ... یکدست ...

ای ... جام کون ...

در نازم من ... کوای ... کو دار

سید ... سبزواری

تو از من فارغی من از تو دارم صد پریشانی

ندیدم از تو ... بی‌تو ... ندانی

کنون ... که چون ... پشیمانی

...

در گلستان چشم ... پیش ... زار

بجمال ... پیش ... من ... دار

...

چو ... ای ... بود ... است

... سوای ماه ... شده ... او

...

ابیت ... در ... نرم ... و ...

... تو ... تعال ... جمال ... است

...

... کردو ... جمال ... بود

... حرم ... است

...

لطایف حکما با کتاب ...

خانهٔ رنگین تماشا او بس است
یکدم اندر چشم چون پالا درآی
گو دلت اینجا گرفت اینجا درآی
دل و تنگ تست جا دین بزم
خلوت خاص است در یک درآی
یکدم اینجا کن [illegible] اینجا درآی

کو بپیر از دو [illegible] های رقیب
پیش شهها ماند کان شهها درآی
سرو ما زی [illegible] کسی از سر [illegible] ای

[illegible]

[illegible]

بیر نیچه بیت ... [illegible]

بولغای آریده وی تجلی ... [illegible]

غمزه‌ها ... [illegible]

چیقی کلدیم ... [illegible]

ای جوان ... [illegible]

... [illegible]

ذرّه‌ای ... [illegible]

ای جهان ... [illegible]

نیچه کیم ... [illegible]

ذره‌دک ... [illegible]

تتبع ... [illegible]

... [illegible]

بیماریم ... [illegible]

کیم ... [illegible]

چون کل اول ... [illegible]

... [illegible]

بجمال قدو ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

تتبع ردیف حافظ شیرازی

... [illegible]

وله

دو دیده ... شب هجران [illegible]
گر ... صبح ... دیده [illegible]

[illegible]

وله

اگر ... [illegible]
ز ... [illegible]

[illegible]

شاه عاشق [illegible] چشم تو [illegible] کسی

نقد جان بر طبق عرضه [illegible] کس

[illegible] خواهنده [illegible]

غیر او کو [illegible] جان [illegible]

جان [illegible] آدمی [illegible] کسی

[illegible]

تمت ردیف [illegible] حافظ شیرازی

[illegible]

تمت ردیف با [illegible] هروی

عاشق و رندم و [illegible]

فارغ از زاهد [illegible]

[illegible] شهود کمال حسن ازل

[illegible]

[illegible]

[illegible] سعدی شیرازی

ندیدم امروز بر روی زمین قومی

[illegible] سرو روان [illegible]

گویا بر من از بهشت [illegible]

[illegible]

[illegible]

همچون گلی که باد ز آتش انگیزی

از نظم مخمس گشت زینت پیرس [illegible]

[illegible] آن زگاه گاهی

باشد و ظیفه من از چشم تماشی

[illegible] ترا تمنای غمی

هر که به روی در سر بیسی

بی کلفت این معما سری

کای صوفی [illegible]

[illegible] عیسی

[illegible]

که صحبت [illegible] نباشد

از انگشت سلیمانی [illegible]

[illegible]

عنان دل بدست شهسواری [illegible]

[illegible] گرد [illegible] من

نشیند بر دل پاکت غباری

بده سرو خود خوش باش جامی

که زین [illegible] روزی بهار

[illegible] سعدی شیرازی

[illegible]

ایضاً

[illegible]

مولانا [illegible]

[illegible]

مولانا [illegible]

[illegible]

ایضاً

[illegible]

بادو جو دست خطا بود و گر خطا

[illegible]

که نمانده است چاره [illegible]

مولانا محتشم کاشی

[illegible]

ای ... بان بگذاری

... من ... پیش من

گفتی که همچنان بخیال من آمدست
کوی که در برابر چشم مصور است
نقاش بست نقش خیالت میرسد
کز هرچه در خیال من آید نکوتری

[illegible]

جام می لب بر لب [illegible]

چنگ [illegible] ورزید ناخن کرد بی

چون می عام بی مجنون شده

گر برون آید و گریبان [illegible]

جام می پیش آر و چون جان [illegible]

رو که جم کی بود و کیکاوس کی

[illegible]

[illegible]

غزل [illegible] هروی

[illegible] مجلس [illegible] شاه عالم [illegible]

[illegible] زیر [illegible] خوبان [illegible]

عجب [illegible] عجب [illegible] و [illegible]

[illegible] جمال [illegible]

[illegible]

[illegible] سعدی [illegible]

[illegible]

[illegible] حافظ شیرازی

[illegible]

آدم صفت از روضه رضوان بدر رفت

[illegible]

در تیره شب هجر تو جانم بلب آمد
وقتست که همچون مه خندان بدر آیی

در خانهٔ غم چند نشینی بملامت
وقتست که از دولت سلطان بدر آیی

بر خاک کفت بسته‌ام از دیده دو صد جوی
تا بو که تو چون سرو خرامان بدر آیی

[illegible]

حافظ مکن اندیشه که آن یوسف مه‌روی
باز آید و از کلبهٔ احزان بدر آیی

[illegible]

تمت ردیف ... هروی

چاره عاشق ... بیچاره کی

سعدیا ... فرمان ...

... دوست ... مجلس ...

[illegible]

حافظ شیرازی

[illegible]

مولانا ... جامی

[illegible]

تمت ردیف ... کاشی

[illegible]

محتشم کاشی

عاقبت ... دل ...

لطف ...

ای گل ...

ای لعل لب ...

تمت ردیف الیاء

خواهم اندر پایش افتادن چو گوی
ور به چوگانم زند هیچش مگوی

[illegible]

ای که گفتی ... [illegible]

[illegible]

آن زلف چو [illegible] آن [illegible]
اینست که [illegible] از وی

آن لعل چو [illegible]
اینست که در [illegible] ارم از وی

آن موج عقیق چون می آلوده
اینست که در خمارم از وی

آن نرگس مست چون بلا باره
اینست که اشکبارم از وی

آن ابرو چون [illegible] کمان
اینست که سوگوارم از وی

آن کاکل [illegible]
اینست که [illegible] ارم از وی

[illegible] چشم او
من [illegible] از وی

مولانا [illegible]

[illegible]

تمت ردیف

[illegible]

تمت ردیف سعدی شیرازی

[illegible]

[illegible]

تمت ردیف الباء

[illegible]

ردیف التاء

[illegible]

مطلع ...

ای نامیست کرد سر نازم ... کریستی
... دل و جان کبستی

بابا ... کریستی

ای ... ازلت ... کریستی

... ای سلیمان ... کریستی

ای ... ایمان ... کریستی

دوشت ... کریستی

... ازان ... کریستی

[illegible]

تمت ردیف سعدی شیرازی

[illegible]

نساء ... کرمی ... کرمین
... قاش ... یکاید ... ی

... کدار ... کرمیت

... یکاید ...

... ایماد ... ی

ای ... کریستی

تمت ردیف ... کاشی

[illegible]

ای عوفی عدم ... بلکه تو بوا ...

ای فقر ... بلکه دو ...

نشنیده ام کز من ... کرده جای

[illegible]

[illegible]

ای باد نسیم یار داری
زان نفحه مشکبار داری
زنهار مکن دراز دستی
با طرهٔ او چه کار داری
ای گل تو کجا و روی خوبش
او تنگ تو و خار خار داری
ریحان تو کجا و خط سبزش
او تازه و تو غبار داری
نرگس تو کجا و چشم مستش
او سرخوش و تو خمار داری
ای سرو تو با قد بلندش
در باغ چه اعتبار داری

[illegible]

[illegible]

بابا فغانی شیرازی

[illegible]

ایضاً

[illegible]

[illegible]

[illegible]

تم ردیف حافظ شیرازی

ای که دایم بخویش مغروری
گر ترا عشق نیست معذوری

گرد دیوانگان عشق مگرد
که بعقل و عقیله مشهوری

مستی عشق نیست در سر تو
رو که مست آب انگوری

روی زردست و آه دردآلود
عاشقان را دوای رنجوری

بگذر از نام و ننگ خود حافظ
ساغر می طلب که مخموری

[illegible]

تم ردیف سعدی شیرازی

گر کنم در سر وفات سری
سهل باشد زیان مختصری

ای که قصد هلاک من داری
صبر کن تا به پیشت نظری

[illegible]

عشق دارم بقدر خود [illegible]
جرمم ور کمال بیچون است

[illegible]

[illegible]

پیش خصم ایستاده و چون پیر [illegible]

زانکه این شمشیر بین تو بی [illegible]

حیف باشد بیدست [illegible]

[illegible]

تا تو دستی بچون پیالهٔ ای
کفته بودی قیامتی بکنند
اینک آورده عجب سودای
اینچنین ای گلستان کز تو خاست
خود قیامت بود که بنمای

[illegible]

1151

[illegible]

بیت

[illegible]

وله

وقتی دل [illegible]

[illegible]

بیت

[illegible]

[illegible]

بیت

[illegible]

وله

[illegible]

بیت

[illegible]

وله

[illegible]

رباعی

[illegible]

وله

[illegible]

وله ایضاً

بیت

ای کاش من از وفای تو برخوردار

سعدی قلم سخن

وله ایضاً

بیت

وله

بیت

رباعی

ایضا

دوست بنا باشد حقیقت کراو
دوست اراوین کلد وبا

کر ابسند یا اسعدی یا بلبو
ربلکر بنلکسه ایجیب

ولها ایضا

لا ابالی قاچه کید وفره اولی
عاقب قطابا سرسو دالی

دیده اقابده داست کوزیند ولم
دیده جنبجه بولو وفاید ببالی

[illegible]

وله ایضا

سودای عالم [illegible] کان [illegible]

وله ایضا

[illegible]

مشغله [illegible]

[illegible]

وله ایضا

[illegible]

وله ایضا

[illegible]

وله ایضا

[illegible]

عاشق [illegible]

[illegible]

۱۱۰۹

تمت

من چه در پای تو ریزم که پسند تو بود
جان و سر را نتوان گفت که مقداری هست

من از این پس [illegible] طمع [illegible]
با همه خلق [illegible] گرفتاری هست

عشق سعدی نه حدیثی است که پنهان ماند
داستانی است که بر هر سر بازاری هست

وله ایضا

[illegible] دولت [illegible] کنار دوران است
که منتهای [illegible] سایه بان است

تمت

[illegible]
[illegible]

تمت

[illegible]
[illegible]

دولتی که در پایان پیری
[illegible]

این باد بهار بوستان است
بالوی وصال دوستان است

دل می برد آن خط [illegible]
[illegible] داستان است

[illegible]
این است که [illegible]

[illegible]

ترجیع بند شیخ سعدی علیه الرحمه شیرازی

[illegible]

وله

گر چشم همه روز از او بر نظر است
[illegible]

[illegible]

ایضاً

[illegible]

[illegible]

وله

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

## مطایبات سعدی

[illegible]

### بیت

[illegible]

### بیت

[illegible]

### رباعی

دیدار تو حل مشکلات است
صبر از تو خلاف ممکنات است

دیباچهٔ صورت بدیعت
عنوان کمال حسن ذات است

لبهای تو خضر اگر بدیدی
گفتی لب چشمهٔ حیات است

### بیت

[illegible]

دعوی [illegible] معجزات است

[illegible]

چون روی تو صورتی ندیدم
[illegible] صلوات است

ای بخت جوان [illegible]

گفت [illegible]

من غلام تو ام [illegible]

[illegible]

تمت

عهد تو و توبه من از عشق
[illegible]

ای همدمی [illegible] سعدی
[illegible]

و له ایضا

بار باید که [illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

تمت

بار [illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

تمت

قاضی [illegible] عاشقان [illegible]
[illegible]

دل سعدی [illegible] سلطان [illegible]
[illegible]

و له ایضا

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

تمت

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible] سعدی [illegible]
[illegible]

و له ایضا

ای [illegible]
[illegible]

[illegible]

ما قوت بر زمین نهاده چمن [illegible]

[illegible]

بعد از آن توبه کرد و استغفار

صبر می‌کار کان بود ناچار

وله ایضاً

[illegible]

ایضاً

[illegible]

ایضاً

[illegible]

وله ایضاً

[illegible]

ایضاً

[illegible]

ایضاً

[illegible]

وله ایضاً

[illegible]

[illegible]

1119

ایضاً

[illegible]

ایضاً

[illegible]

وله ایضاً

[illegible]

ایضاً

[illegible]

ایضاً

[illegible]

وله ایضاً

[illegible]

وله ایضاً

در وقت غنچه [illegible] بلبلان مست شد
جانان [illegible]

در [illegible] مجلس [illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

ایضاً

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible] گل [illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

ایضاً

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

وله ایضاً

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]

دل رفت و صبر و دانش ماند و تن [illegible]

[illegible]

سعدی [illegible]

ایضاً

گر [illegible]

[illegible]

[illegible]

ایضاً

[illegible]

سعدی [illegible]

[illegible]

وله ایضاً

جان من جان من فدای تو باد
هیچت از دوستان نیاید یاد

[illegible]

ایضاً

[illegible]

ایضاً

[illegible]

ایضاً

[illegible]

وله ایضاً

[illegible]

ایکی سروش بلند و بالا مثت
با همه راحت هست و بلا مثت
اندوه دون فراغ کسند او
همه در جای هست و بلا مثت
بو ابجد طالعی کهمن دوام
[illegible]

وله ایضا

تا کوکلوم ایری بحر غمی
[illegible]

بیت

[illegible]

وله ایضا

[illegible]

بیت

[illegible]

بیت

[illegible]

وله ایضا

[illegible]

وله ایضا

[illegible]

ای فرشته دلبران پنها
[illegible]

کس در آن سلسله غیر از من و دل بند نبود
یک گرفتار از این جمله که هستند نبود

وله

شرح این آتش جان سوز نگفتن تا کی
سوختم سوختم این سوز نهفتن تا کی

وله

ایضاً قصیده‌ای در نعت

وله
اول آنکس که خریدار شد او بود مرا
باعث گرمی بازار من او بود مرا

وله
عشق من شد سبب شوخی و غمازی او
داد رسوایی من شهرت بیباکی او

نیک کردم که [illegible] جانب شوخ دلارای او
شهر [illegible] ز غوغای [illegible] او

این همان عاشق [illegible] او
[illegible] من [illegible] او

وله
میل در راه غم عشق تو دو دیده بربست
راه صد بادیه در دیده [illegible] بربست

وله
قدم از راه طلب باز کشیدن بربست
اول آخر این راه چو دیدیم بربست

بعد ازین [illegible] کوی دلارای مکن
[illegible] غوغای مکن

وله
تو چنان [illegible] که ز دور از دل [illegible]
آتش عشق [illegible] جان [illegible]

---

وله
این محبت [illegible]
چو کمان [illegible]

چند کس از تو یاران تو آزرده شود
دو رخ از سر وی این طایفه افزوده شود

وله
ای [illegible] بکام [illegible]
از [illegible]

وله
تا [illegible]
تا می [illegible]

تو چه دانی که شدی یار بهاکی چند
چه هوسها که ندارند هوسناکی چند

وله
یار این [illegible]
از تو [illegible]

وله
می شوی شهره باین [illegible]
غافل از [illegible]

بکه مشغول باین قوم فسازی خود را
این قمارست مباد که ببازی خود را

---

[illegible] تو [illegible] ده و کرد نرفت
[illegible] ده و کرد نرفت

گر کسی [illegible] خویش که در حضرت [illegible]
هر که [illegible] نقش [illegible]

[illegible] جانی
[illegible] جانی

وله
[illegible]

[illegible]

نیست

[illegible]

بعد از این رای من اینست و همین خواهد بود

من برین هستم و البته چنین خواهد بود

وله

[illegible]

نیست

[illegible]

این ندانسته که قدر همه یکسان نبود

زاغ را مرتبه مرغ خوش الحان نبود

وله

[illegible]

نو گلی کو که شوم بلبل و بستان سازمش

سازم از تازه جوانان چمن همسازش

[illegible]

نیست

[illegible]

با وفاداری من نیست درین شهر کسی

بنده‌ای همچو منت نیست خریدار بسی

[illegible]

نیست

[illegible]

فارغ از عاشق غمناک نمی باید بود

جان من اینهمه بیباک نمی باید بود

وله

[illegible]

[illegible]

خاص بنده که وفای تو فراموش کند
سخن مصلحت آمیز کسان گوش کند

ولہ

همچو گل چند بروی همه خندان باشی
همره غیر بگلگشت گلستان باشی

هر زمان با دگری دست و گریبان باشی
زان نیندیشی که آزرده و پشیمان باشی

ما نباشیم که باشد که جفای تو کشد
بجفا سازد و صد جور برای تو کشد

ولہ

شب بکاشانهٔ اغیار نمی باید بود
غیر را شمع شب تار نمی باید بود

یار اغیار و دل آزار نمی باید بود
همره غیر بگلزار نمی باید بود

در پی قول من زار نمی باید بود
تا بدین مرتبه خونخوار نمی باید بود

من اگر کشته شوم باعث بدنامی تست
موجب شهرت و بیباکی و خودکامی تست

ولہ

[illegible] تو مرا این همه آزار کرده
چون تو کس در نظر خلق مرا خوار کرده

آنچه کردی تو بمن هیچ ستمکار کرده
هیچ سنگین دل بیدادگر این کار کرده

این ستمها که تو کردی بمن زار کرده
هیچکس اینهمه آزار بمن زار کرده

گر ز آزردن من هست غرض مردن من
مردم از [illegible] ز پی آزردن من

ولہ

جان من سنگدل [illegible] غلط است
چشم امید [illegible] غلط است

[illegible] راه تو چون خاک شمارند غلط است
روی [illegible] غلط است

جان شیرین [illegible] غلط است
زلف [illegible] غلط است

تو نه آنی که غم عاشق زارت باشد
ور شوی خاک بر آن خاک گذارت باشد

بند اول

بند دوم

[illegible]

ولہ

[illegible]

از زبان تو حدیثی نشنودم هرگز
از تو شرمنده یک حرف نبودم هرگز

ولہ

[illegible]

شرح درماندگی خود بکه تقریر کنم
عاجزم چاره من چیست چه تدبیر کنم

ولہ

[illegible]

دیگری اینهمه بیداد و جفاش نکند
قصد آزردن یاران موافق نکند

ولہ

[illegible]

بشنو پند و مکن قصد دل آزرده خویش
ورنه بسیار پشیمان شوی از کرده خویش

[illegible]

این کوزه تو در خانه عیب رفت و

نو دار ملاقات تو امروز چه

کر دوست تو این رکت ... بجا

**بند چهارم**

بودن همه عالم پا بی جهان بیجا رفت

...

ولہ

نیم صبح اگر پیرهن از خاک بدرت پاره کنم رم
از سر کوی تو خود و بکام نا بکام روم

از دست جفای تو بمن پاره کنم روم
صد ره که اگر خاک بسر آرزوی آن بام روم

دور و دراز نوش دری بس پر شکر انجام روم
خود زیره که همراه او که بکام روم

کس چرا اینهمه نمکین دل ما خو ناشد
جان من این روشنی نیست که نیکو باشد

ولہ

جان من ... شمشیر ... میداند
خورده ... داغ جفا میداند

... که صحرای فنا میداند
همه کس حال من ... میداند

عاشقی ... نیست خدا میداند
هر که عاشق نشده احوال مرا میداند

چاره من کن و مگذار که بیچاره شوم
سر خود گیرم و از کوی تو آواره شوم

ولہ

... بدیده ... خواهم رفت
... بجا خواهم رفت

... نظر خواهم رفت
... خواهم رفت

... خواهم رفت
روی ... خواهم رفت

از جفای تو من زار چو رفتم رفتم
لطف کن لطف که این بار چو رفتم رفتم

ولہ

... بخاک ... باشم
... باشم

از تو ... باشم
... باشم

... باشم
... بتو کار ما

خود بگو کز تو کشم بار تغافل تا کی
طاقتم نیست از این بیش تغافل تا کی

ولہ

عنبر و دوران به سر زلفت سراپا بنده شوم

ابتدای خط مشکین تو را بنده شوم

امتدالله که این قاعده آموخته

کیست استاد تو اینجا که آموخته

ولہ

خورده بر حرف درشتی من آزرده مگیر

حرف آزرده درشتانه بود خورده مگیر

خوش کنی خاطر و خشنی ز نگاهی سهلست

سوی او گوشه چشمی ز تو گاهی سهلست

تمام شد

مسدس ... اصفهانی

بند اول

صبح دمید و روز شد یار بشبینه خانه رفت
روی سحر سیاه باد یار باین بهانه رفت

ولہ بند دوم

[illegible]

صبح دمید و روز شد یار بشبینه خانه رفت
روی سحر سیاه باد یار باین بهانه رفت

ولہ بند سیوم

[illegible]

صبح دمید و روز شد یار بشبینه خانه رفت
روی سحر سیاه باد یار باین بهانه رفت

ولہ بند چهارم

[illegible]

صبح دمید و روز شد یار بشبینه خانه رفت
روی سحر سیاه باد یار باین بهانه رفت

ولہ بند پنجم

[illegible]

صبح دمید و روز شد یار بشبینه خانه رفت
روی سحر سیاه باد یار باین بهانه رفت

[illegible]

صبح دمید و روز شد یار شبینه خانه رفت
روی سحر سیاه باد و یار باین بهانه رفت

وله ایضاً

[illegible]

صبح دمید و روز شد یار شبینه خانه رفت
روی سحر سیاه باد و یار باین بهانه رفت

وله ایضاً

[illegible]

صبح دمید و روز شد یار شبینه خانه رفت
روی سحر سیاه باد و یار باین بهانه رفت

وله ایضاً

[illegible]

صبح دمید و روز شد یار شبینه خانه رفت
روی سحر سیاه باد و یار باین بهانه رفت

وله ایضاً

[illegible]

[illegible]

[illegible]

صبح دمید و روز شد یار بشیشه خانه رفت
روی سحر سیاه باد یار بدین بهانه رفت

ولد ...

[illegible]

صبح دمید و روز شد یار بشیشه خانه رفت
روی سحر سیاه باد یار بدین بهانه رفت

وله ...

[illegible]

صبح دمید و روز شد یار بشیشه خانه رفت
روی سحر سیاه باد یار بدین بهانه رفت

وله ...

[illegible]

صبح دمید و روز شد یار بشیشه خانه رفت
روی سحر سیاه باد یار بدین بهانه رفت

فی رباعیات ... روحانی

با تو ز دو عارض ... میگویا
با زلف سیاه ... میگویا

[illegible]

خواجه ...

[illegible]

از دیده بدو راه ... [illegible]
در دیده بدو راه تو بادا ... [illegible]

رباعی سلطان خلیل

هر زلف ... [illegible] ... شده‌ها
هر عشوه نهان ... [illegible] ... شده‌ها

[illegible]

رباعی

[illegible]

تمن

[illegible] ... ای باد
[illegible] ... در دیدهٔ ما باد

رباعی

[illegible] ... در دو تاب
[illegible] ... برآید از تاب

[illegible] ... کباب
[illegible] ... آب

اخی حسن

ای باد صبا ... [illegible]
[illegible] ... یاری

غیره

[illegible]

رباعی

دلدار قلندر است و من بازاری
او باطن ... [illegible] ... بازاری
[illegible] ... گفتش بازاری
[illegible] ... بازاری

رباعی ابوالبرکات

[illegible] ... عیسی
[illegible]

غیره

[illegible] ... زمانی دارد
[illegible]

رباعی

ای یار غنیمت است دیدن دیدن
دیدار غنیمت است دیدن دیدن
[illegible] ... دیدن دیدن
[illegible] ... دیدن دیدن

رباعی

[illegible] ... بوسه باید
[illegible] ... باید

[illegible]

رباعی

[illegible]

من عادت آن بهانه جو میدانم

من قاعده [illegible] میدانم

[illegible] عاشق [illegible]

من طرز عطای [illegible] میدانم

رباعی

[illegible] عشق

[illegible]

رباعی

[illegible]

رباعی

[illegible]

رباعی

[illegible]

رباعی

[illegible]

رباعی

[illegible]

[illegible]

در تعریف شاه عباس

بیت

رباعی

رباعی

رباعی

مثنوی

بیت

رباعی حالی

رباعی

وله

در منقبت امام حسین ع

قصیده ملا جامی

بی کدای حضرت او باش ...
بدراحت وصال مبدل عذاب هجر
ای آن که دیده ... کرده شرم کرم
باشد قضای حاجت ... ای من

ایضا وله در نعت

سلام علی آل طه و یاسین
سلام علی آل خیر النبیین
سلام علی روضة حل فیها
امام یباهی به الملک والدین

تتمه

... بی تو ... ما زد
عشق تو ... ما زد

رباعی سلطان علی مشهدی

... ای ...
با لعل لبت ...

... گذشت
... ما زد

وله

... ام
... ام

تتمه

از ... کلام ...
...

رباعی خواجه ...

... تو ...

رباعی ...

تتمه

... ای

رباعی ...

... ای

رباعی ...

... ای

قصیده ملا جامی

ای ذات تو از صفات پاک
کنه تو برون ز حد ادراک
هم از تو منیر شمع انجم
هم از تو بلند قصر افلاک

یارب بکمال آنکه دارد
بکسوت خود طراز لولاک
چون ... از آن که خوش باک
نی بهره ز نعت ...
از روح قدس ... نگار ...
درصید گه ... و ...
ده جام صفا ز خم وحدت
گر وصف ... کنید پاک

قصیده مولوی جامی در نعت

ای خاک در تو عرش را تاج
ایمن پایه ز قدرت معراج
تو در ... ز ... او اعالی
بر ... درو اتاج
فخر تو بعصر تاجداران
آورده بفرق ... بدست باج
در ... شب ... خندان
... سراج ... واج
آیات ... در ... روشن
چون ... خط صفوی عاج

نعت

روی تو بود فتاده را پای ثبات
گر دست فتاده بگیری مردی

ابوطالب کلیم

تا زیر نشین همه چون خاک بپای
پیکان همیشه ... نی

تا رو بنمای ... خدمت
صیقل ... آینه ... نی

گر تا ... بتو ... رخ
در بند ... چاک ... بپای

نعت

در ... تو ... اگر ... عیب
از ... در ... قافیه ... نی

ای ... اعاذه ... الحکم
از ... عیان ... نی

... دل
... بپای ... نی

صافت ... نیز ...
در ... خاک ... نی

دل می‌رود ز دستم صاحبدلان خدا را
دردا که راز پنهان خواهد شد آشکارا

کشتی شکستگانیم ای باد شرطه برخیز
باشد که باز بینیم دیدار آشنا را

ده روزه مهر گردون افسانه است و افسون
نیکی بجای یاران فرصت شمار یارا

در حلقهٔ گل و مل خوش خواند دوش بلبل
هات الصبوح هبوا یا ایها السکارا

ای صاحب کرامت شکرانهٔ سلامت
روزی تفقدی کن درویش بینوا را

هنگام تنگدستی در عیش کوش و مستی
کین کیمیای هستی قارون کند گدا را

در کوی نیکنامی ما را گذر ندادند
گر تو نمی‌پسندی تغییر کن قضا را

آیینهٔ سکندر جام میست بنگر
تا بر تو عرضه دارد احوال ملک دارا

حافظ بخود نپوشید این خرقهٔ می‌آلود
ای شیخ پاکدامن معذور دار ما را

[illegible] بلا را

[illegible]

کاش آن زمان [illegible]

[illegible]

عالم تمام غرقه دریای خون شدی

[illegible]

بند چهارم

[illegible]

ای دوست بکرمت گذر باد صبا را

[illegible]

حیفست که محتاج کنی برگ خطا را

[illegible]

ما را نه زر و زور و نه رحمت شمار

[illegible]

کس نیست که تقریر کند حال گدا را

[illegible]

هر دم شکفته بر رخم زان خارها گلزارها

[illegible]

صد چاک کرده پیرهن شسته بخون رخسارها

[illegible]

اشک آمده تا دامنم از هر مژه چون تارها

[illegible]

عمری بی نظاره سر بر کرده از دیوارها

[illegible]

بند پنجم

[illegible]

[illegible]

تضمین غزل خواجه

[illegible]

آبروی خوبی از چاه زنخدان شما

[illegible]

خاطر مجموع ما زلف پریشان شما

[illegible]

کاندرین ره کشته بسیارند قربان شما

[illegible]

زینهار ای دوستان جان من و جان شما

[illegible]

بو که بویی بشنوم از خاک بستان شما

[illegible]

روزی ما باد لعل شکرافشان شما

[illegible]

سر بصحرا می‌نهم فریاد از دست شما

[illegible]

شد خراب از غم تا بغداد از دست شما

[illegible]

بند ششم

کاه وادی میکند فریاد از دست شما

طاعت صد ساله شد بر باد از دست شما

میگریزد هر طرف صیاد از دست شما

مرغ دل هرگز نشد آزاد از دست شما

بند هفتم

ریش خم گردن خود خم بکند شیشه ما

ناخن خود بکجا بند کند ریشه ما

بغضای ساقی ما بیاض گردن مینا

بند دهم

شراب کهنه جان تازه دارد در مینا

دیده پر نم سینه پر غم جان در آتش کباب

ابر گریان غنچه خندان من خموش و نالان او

گو تبسم کو نگه کو خنده کو پنهان عتاب

بند یازدهم

گل مجلل مه منفعل لاله پنهان حور در حجاب

سنگ کان ... بی حساب

ای نکلل بر غم منشین انتخاب

بر خرقه تو این همه داغ شراب چیست

بند دوازدهم

[illegible]

جانا [illegible]

[illegible]

با دل تنگ کمان تیرم بی حساب [illegible]

[illegible]

این سینه پر آتش و چشم پر آب [illegible]

[illegible]

چون من [illegible] الم که [illegible]

[illegible]

بر خرقه تو این همه داغ شراب چیست

[illegible]

مخمس غزل [illegible]

میل دلم [illegible] باده [illegible]

آن باده که [illegible]

آن نغمه که [illegible]

ساقی بیا و باده [illegible]

[illegible]

[illegible] که مرا امید از آن راه همین است

[illegible]

[illegible] که توان گفت [illegible] با همین است

[illegible]

هر چیز که مرا کرده گرفتار همین است

[illegible]

بر جاست ز خاک [illegible] همین است

[illegible]

آتش من انداخت که رخسار همین است

باری که مرا کرد و دل افگار همین است

دلدار همین با همین کار همین است

در هر دو جهان سلسله جنبان من است

... و سیر گلستان من است

... یوسف کنعان من است

سوگند بخط تو که قرآن من است

و اینست که درد من و درمان من است

ترجیع بند

[illegible]

صل علی سید الانام محمد

[illegible]

مخمس

[illegible]

نیست در مصر عزیزی که خریدار تو نیست

[illegible]

شیر راه و صفدر چشم جگر دار تو نیست

[illegible]

گر دلی هست که در حلقهٔ زنار تو نیست

[illegible]

گر دلش سوخته آتش رخسار تو نیست

[illegible]

آب آیینه همین تشنهٔ دیدار تو نیست

[illegible]

لایق گفتار تو نیست

مخمس

[illegible]

دلبری دیگر بدست آریم عالم تنگ نیست

مخمس

[illegible]

دست دولت کوته آمد پای همت لنگ نیست

[illegible]

[illegible]

تو نخواهی من نخواهم ای نگارا جنگ نیست

مخمس

[illegible]

این دل من قطرهٔ خونست آخر سنگ نیست

[illegible]

از چه تیر بی‌کمی بالای سیاهی تنگ نیست

مخمس

[illegible]

عالم خراب کرده چشم سیاه اوست

[illegible]

جانی که ماند از همه منظور یک نگاه اوست

[illegible]

ما را گذاشت بهره که گوید گناه اوست

[illegible]

با این همه غرور سر ما خاک راه اوست

مخمس

[illegible]

مجرم ما را امیدست یا امان الغیاث

[illegible]

١١٧٧

بیت

غمزه دلبر فتنه عشقبازان می کند
فتنه امروز چشم دلکشان می کند

غارت دین و دل اهل ایمان می کند
دین و دل ... و قصد جان می کند

الغیاث از جور خوبان الغیاث

بیت

مرهم لطفی ندارد ای دل [illegible]
شد سراسر [illegible] ای دل [illegible]

داغ از آن کامم [illegible] ای دل [illegible]
وا [illegible] ای دل [illegible]

از شب یلدای هجران الغیاث

بیت

این نه آن سرو است [illegible]
[illegible] بالای جان [illegible]

[illegible] ایمان [illegible]
[illegible]

ای مسلمانان من درمان الغیاث

بیت

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

میکشند این دلستانان الغیاث

بیت

[illegible] لعل لبش [illegible]
[illegible]

من [illegible] عشق [illegible]
[illegible]

حافظ

کشته ام کرباسی سوزان الغیاث

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

هجر یار امیت پایان الغیاث

بیت

[illegible]
[illegible]

[illegible] دل و داغ [illegible]
[illegible]

زین جفا کان دل و جان الغیاث

بیت

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

گردش گردون گردان الغیاث

الغیاث از جور خوبان الغیاث

ای مسلمانان چه درمان الغیاث

حافظ

کشته ام گریان و سوزان الغیاث

نهایت آن عارض نیکوی تو هر یخ

گشتند فدای دلجوی تو هر یخ

هستند هوا خواه سر کوی تو هر یخ

وحشی بدر آورده دعاگوی تو هر یخ

بر باد شد از جلوه گیسوی تو هر یخ

کاینات از ... بستره اکنون بنه
در ابجری زرد و در شان نیست
در بحر وجود در آتش نیست
فرزند سیح دم بزاینه
لیکن به نعیم تخت بست
هر چند که از زمنی و ماینه
کی از زمنی و ما نظر

عاشق مشو از وجود آدم
جان تو بهیچ خاطر و دم

دلکش دوم

آدم شده در جهان به ...
ارزنده وفا کتن بنام ...
آدم شده بانقاب ...
شیر همه کهان ست شیده و در ...
بر سفته و دو نشیده از حق
... به امر کریمت ارشاد
ای کرده همه کرامت ...
رود و خرد و که بخون دوم

ترکیب

عشق ار دم و چون ... ده ... ایران
زان ... سحری سرشته آتشه
من بنده ... آن ره و چشمیسه
... آن رفیعه بجال آرش و دو منظر
... به گرد و اوه بال ادراک
صد ساله ره رفته بی اراده
با عرو نام ارشاد ابل
... سخن بیکو بکمه
با طعل ... بلعل
صد ساله شوی ... سعود
زین دو ... عاشق ... ایم
ارزان حضور جیوان یافت
راز دو جهان بخود درست
در بحر یقین فتاد و رفت
انجاکه از این بود دکه هر



زنامه ... بیدل پیچ ... ما بکنند
بلای هجر بود ...
دراید زد و فراق شیوع مبتلا نکند
خدا مرا ز تو ای نازنین جدا نکند
بدین بلا اگر شوم مبتلا خدا نکند

تمت

... گویم ... ده ... هم بیاره خدا
قدم ... غم عشق و دربلا ... بهی
کجا ستی شده آن ... هو ... بهی

ولی گفتم آن شوخ اگر وفا نکند
تو ... سینه ... و بال
... سگان ... و
هزار ... ببینی ... بیار
... گفتم ... به ... ناله ... بدل آن ...
ست ... مریکن که ... دار
... من ... خاک ان دار
مگر قضا آگر این تیر را خطا نکند

تمت

... سین ... نازنین نشت پیسته
... از شعاع ان ... نازنین بپسنه
دراید ... او ... ... بپسنه
از وصل عیش گرد ... بتوسل
... او دریغ وصل ... ببین
ورقیب ... وفا و ... خویش
اگر وفا نکند حالیا جفا نکند

عاشق مشو از وجود آدم
بی عشق ... خاطر دم

دلکش ... بیوم

قایم شده از وجود آدم
عشق ... این جهان مقدم

[illegible]

ولی دریغ که میلی بسوی ما نکند

[illegible]

خشم و ناز و ستم و جور [illegible]

[illegible]

احوال عشق چو گویم [illegible] درمیانه بود

[illegible]

از طاعتم هزار هزاران خزانه بود

[illegible]

امید من بکلید برین جاودانه بود

[illegible]

برد [illegible] خیل ملک [illegible] بود

[illegible]

گردی گمان [illegible] بر خود گمان نبود

[illegible]

آدم میان حلقه آن دام و دانه بود

[illegible]

در بند پنجم

چون نیست بغیر عشق موجود

در هر چه که هست عشق مقصود

[illegible]

گفتم من یگانه ولی و یگانه بود

[illegible]

کاین بنده بهر غیرت [illegible] بود

[illegible]

لب لعل تو همان تلخ بهان [illegible]

[illegible]

ترجیع

[illegible]

باده شد پیمانه شد آیینه شد دیدار شد

مست شد دیوانه شد فرزانه شد هشیار شد

[illegible]

ماه شد خورشید شد ثابت شد و سیار شد

مدهوش شد غیر شد بیگانه شد بکار شد

[illegible]

در صورت عاشق و معشوق

اظهار نیاز کرد و ناز

[illegible]

[illegible]

دام ساز سبحه شد زنگم شد زنار شد

[illegible]

چون نمی ارزد بخار ره لاجرم رها باید کشید

[illegible]

صورتش از بر در و دیوار رها باید کشید

[illegible]

بهر یک گل منت صد خار رها باید کشید

[illegible]

ای جامی

عاشقان از این چنین بسیار رها باید کشید

[illegible]

[illegible] همان نغمه زبانست که بود

[illegible]

خشم و ناز و ستم و جور همانست که بود

[illegible]

گوشهٔ چشم تو با ماکنانست که بود

[illegible]

بیت

چند غم کامرانی ای شوخ بسیار کرده

دل آواره [illegible] وفا بسیار کرده

[illegible]

ما همانیم اگر یار همانست که بود

بیت

[illegible]

این همه کاسه همان و [illegible] جانست که بود

بیت

[illegible]

دل ما و اغت همان مهر و نشانست که بود

بیت

[illegible]

صائب از جمله خوبان [illegible] نشانست که بود

بیت

[illegible]

کفتمش بار دمی گشت و من همچین کرد

بیت

[illegible]

کفتمش [illegible] ز غضب همچین کرد

بیت

[illegible]

[illegible] گشت و من همچین کرد

بیت

[illegible]

یکنظر [illegible] و من همچین کرد

[illegible]

باده ده عشق از آن [illegible]

[illegible]

ای ساقی [illegible] عشق مرا [illegible]

[illegible]

بستیم دلیک می نمایم

بر دو دیم برمع فرس ایم

پیش از آن اثر وجود آدم

وله ایضا

[illegible]

دست بنگ ال قهر و لب همچین کرد

[illegible]

رحم آمد بدلش ما زمن مسکین کرد

[illegible]

لوش جان گفتم و آن غنچه

[illegible]

بار از لب شکر رگیت من همچین کرد

[illegible]

کشتش رقص بکن بر دلم مسکین کرد

[illegible]

سر انگشت نگهر دهان همچین کرد

غزل [illegible] همچنین

[illegible]

مرهم سینه سوزان کسی می آید

[illegible]

از پی چاک گریبان کسی می آید

[illegible]

بر دو دیم برمع فرس ایم

پیش از آن اثر وجود آدم

وله ایضا

ای صاحب [illegible]

[illegible]

واو را او وی جان کسی می آید

از پی آن جان کسی می آید

منتظر باش که درمان کسی می آید

... مجالست که دیدن نگذارند

... لب آرند و شنیدن نگذارند

آن تیر شنیدم که شنیدن نگذارند

هر مرغ که افتاد بر دیدن نگذارند

بیدل نیم هنوز به بسیم چه میشود

بیدل هم هنوز به سیم چه می شود

بیدل هم هنوز به سیم چه می شود

بیدل هم هنوز به سیم چه می شود

بیدل هم هنوز به منیم چه می شود

بیدل هم هنوز به منیم چه می شود

واهم گل رخسار تو بر بار نماند

من صبر کنم تا که سر یار نماند

روزی شود اندوست که دیار نماند

بوده‌ایم بروح قدس همدم

پیش از آنکه وجود آدم

ای نظم تو حقائق

[illegible]

از عشق من و حسن تو آثار نماند

[illegible]

چون گل برود و جز الم خار نماند

[illegible]

رخ تو باج از خورشید عالمگیر می‌خواهد

[illegible]

که خط مصحف رخسار او تفسیر میخواهد

[illegible]

چه چشمان جان عالم را پی نخچیر می‌خواهد

[illegible]

ولی من از لب این خواب تعبیر میخواهد

[illegible]

هدف آسا ز مژگانت دلم یک تیر میخواهد

[illegible]

گر راهی کرده طی وصل تو شبگیر میخواهد

[illegible]

مجمع الاسم و ذات الله
تم صفات قبل و بعد الله
یا مظهر کل غیر انسان
در وهم نیاید او هم یا الله
یا علیم وعالم ای شیخ
[illegible]

لب نوشین تو از مرغ چه پنهان شیر میخواهد
[illegible]
نمیدانم قرار از دیگران شیر میخواهد

شاه و شیر بی شکر ... عذار القصه میخواهد
بر غزل جامی
[illegible]
قند و شیرین و سخن گفتن از آن شیرین تر

بت از قد تو السرو روان شیرین تر
[illegible]
گر دهد دست از همه شیرین سخنان شیرین تر

نکته باید از آن لب از آن شیرین تر
[illegible]
نکهت گلبه خزان شد در روزی گلستان عجم مخمور

ای حی قدیم عالم ذات
خورشید رخت عیان ز ذرات
... رضای ما در آن است
ز رفعت سری نیم ... بیات
گر میل تو سوی ما باشد
[illegible]

[illegible]

دائما یکسان نباشد کار دوران غم مخور

[illegible]

چتر گل در سر کشی ای مرغ خوشخوان غم مخور

[illegible]

سرزنشها گر کند خار مغیلان غم مخور

[illegible]

جمله میداند خدای حال گردان غم مخور

[illegible]

تا اگر ... ز لطفت ... دستم دارم هنوز

[illegible]

... دشمن ... که من ... م هنوز

[illegible]

از سر بالین من مگذر که بیمارم هنوز

[illegible]

چون بهوشم از زبان بگشود و بیمارم هنوز

[illegible]

حقیقت حقیقت و حقیقت
یعنی معرفت ذاتی چنین از رویت
کی ادراکم بود بهرت از اینها
دیده باید کو درکت ماست ای
بی فروغ ذات حق ننماید
در کون و مکان ظهور نشناسد
[illegible]

ای که دردم [illegible]
دردم [illegible]
ناله گر سوز عشقت داشتم دارم هنوز
[illegible]
همچو جان [illegible]

ای نقول [illegible]
[illegible]
[illegible]
جان من رفتست و من ماخوذ آن دمی [illegible]

[illegible]
گلستان جهان را غنچه شو گشا و من کس
[illegible]
یار چشم من و نشتن چشم من نکس

[illegible]
[illegible]
که بعشق سجده آرند و نکو ید مکمن کس
[illegible]
که در عالم و قاهر کز نگرده امن با کس

[illegible]

[illegible]

قیامت میکند [illegible]

[illegible]

هزاران یوسف مصری [illegible]

[illegible]

بشنیدم [illegible] بنده [illegible]

[illegible]

[illegible] رنگ جانی که دل [illegible]

[illegible]

فرو [illegible] سازی [illegible]

[illegible]

هزاران یوسف مصری [illegible]

[illegible]

بمصر حسنی [illegible] خریدار [illegible]

[illegible]

هم صورت خوبی جانان عاشق
دل مجروح و غم پنهان عاشق
[illegible]

ایضا
[illegible]
پی صید دلی می گشت و من گشتم گرفتارش

ایضا
[illegible]
ز شکلم [illegible] خریدارش

ایضا
[illegible]
بت خانه زنگر جائی که دل از وی بود کارش

ایضا
[illegible]
بصر معنی کان جا عزیز آید خریدارش

[illegible]

ایضا
[illegible]
هر پروانه بود انجمن آرائی شمع

ایضا
[illegible]
هر شراری که جدا از دل [illegible] وائی شمع

ایضا
[illegible]
شب تاریک بود و سرمه بینائی شمع

ایضا
[illegible]
جای رحمت [illegible] پنهانی شمع

[illegible]

از آمدن تو عاشقان دو دیده بنهادند یکطرف
کام دل ما یکطرف و دیده ما یکطرف
[illegible]
افکنده کاکل یکطرف زلف چلیپا یکطرف
[illegible]
تسبیح زهد من یکطرف یا مدح مصلا یکطرف

دو دیده گریان [illegible]
[illegible]
تن یکطرف و جان یکطرف سر یکطرف پا یکطرف
[illegible]
طلعتی بنمود یکطرف آن شوخ تنها یکطرف

[illegible]

بحمد الله که بر من [illegible] دولت
[illegible]

[illegible]

شکستم آن سنگین دل ... سنگین عاشق

[illegible]

که دارد چو تو معشوقی که دارد چو من عاشق

[illegible]

شدم بسیار خوشحال و مرا گر دین سخن عاشق

[illegible]

ز فرسنگ زمرد ... نمی باید شدن عاشق

[illegible]

بیگانه آشنائی آشنا مبارک

[illegible]

بر جان عشق بازان ... قضا مبارک

[illegible]

بر رسم دلربائی طرز ادا مبارک

[illegible]

بیت

بر پای ما زمینت زنگ خطا مبارک

گر بنالی صد الم داریم دایم و دل

بیت

در رویش و صبر کم داریم ما دایم و دل

کس فشار مباد اگر فشاری دل

بیت

گوش بر سینه من نه و بشنو زاری دل

گر بیاید ز من ای یار به زاری دل

بیت

گر جفا کاری دلدار و وفاداری دل

که در این واقعه صعب کند یاری دل

که کند با تو دمی شرح گرفتاری دل

که در موی بپیچیده ز بی‌سامانی دل

ترک یغما نکند غمزهٔ ات از زاری دل

گر به رخ خویش کنم ما که گرفتاری دل

عاشقان خانه خراب اند ز معماری دل

هست آزادی کونین به یکباری دل

کیست فردا که آید به سراغ دل

ملک درگاه غلامان شیخ جیلانیم

بیت

خاک درگاه غلامان شه جیلانیم

بیت

خاک درگاه غلامان شه جیلانیم

بیت

خاک درگاه غلامان شه جیلانیم

بیت

خاک درگاه غلامان شه جیلانیم

بیت

خاک درگاه غلامان شه جیلانیم

بیت

خاک درگاه غلامان شه جیلانیم

بیت

خاک درگاه غلامان شه جیلانیم

ز دلم خبر نداری و لت خبر گرفتم

ورقی ز شرح تو خواهم بمعنی دگر گرفتم

نه ز آب تشنه گشتم نه ز شعله بر گرفتم

که یکجا ره محبت اسیر از بد ار گرفتم

بکتاب جان نیارزی سبق از بدر گرفتم

هزار داغ بدل لاله زار را احکنم

بلا و محنت شبهای تار را احکنم

ز او سن مژه اشکبار را احکنم

کنار کشت و لب جویبار را احکنم

[illegible]

[illegible]

[illegible]

حلقه زلف پریشان ترا بنده شوم

[illegible]

که غلامان غلامان ترا بنده شوم

[illegible]

همین خاص چشمان ترا بنده شوم

[illegible]

طریق از جور و جفات من چکنم

[illegible]

جواب ... که این بی وفاست من چکنم

[illegible]

چون ... که ز این نیز است من چکنم

[illegible]

نه از من است و لا از غذاست من چکنم

[illegible]

قسم بقامت سروت که راست میگویم

[illegible]

بیت

[illegible]

بلای جان من مبتلاست میگویم

بیت

[illegible]

وگرنه الحکم مرا مدعاست میگویم

بیت

[illegible]

که او بیگانهٔ مشکل گشاست میگویم

بیت

[illegible]

بحکم گر نهی بار و اوست میگویم

بیت

[illegible]

بکش که کشتن عاشق ولاست میگویم

بیت

[illegible]

با امید وفا از خود جفا کردم ندانستم

بیت

[illegible]

معاذالله غلط کردم خطا کردم ندانستم

بیت

[illegible]

بدست خویش خود را مبتلا کردم ندانستم

[illegible]

۱۲۲۵

بیت

[illegible]

باین یگانه خود را آشنا کردم ندانستم

[illegible]

اشعهٔ شمع ما آیینه دارست این

بیت

[illegible]

یاد و باد و ام سیه با نرگس شهلاست این

[illegible]

یاد من با سیم با طوطی شکرخاست این

بیت

[illegible]

سنبل تر یاسمن با عنبر ساراست این

بیت

[illegible]

با فرشته با پری شوخی دلرباست این

بیت

[illegible]

طوطی شیرین زبان با جامی شیداست این

[illegible]

گریه کردم خنده زد یعنی اعتبار ... این

[illegible]

ناله کردم شد شدت تا خیز زاری این

نا امید بر انکه امید وار برزاه من

ای نامهربان بی اعتباری این

زلف یکسونه که خورشید از نقاب آید برون

از جهان شاخ گل صد آفتاب آید برون

برقع از رخ افکنی آید برون

ور به بینندم پریشان همچو ما خواهند زن

شست اگر این است کی شهرت خواهند

[illegible]

کس چه داند بر سر رنگش چها خواهد شدن

[illegible]

داغ گردیدم هنوز و زخمها خواهد شدن

[illegible]

من نه آن سستم که آخر بی وفا خواهد شدن

[illegible]

تا کی جفا کشم به امید وفای تو

[illegible]

ای صد هزار جان گرامی فدای تو

[illegible]

خاکه در سرای تو جان است جای تو

[illegible]

بیچاره عاشقی که شود مبتلای تو

[illegible]

تا صد هزار بار بمیرم برای تو

ایضاً

[illegible]

میخواهد از خدا که شود خاک پای تو

[illegible]

از دل آه چه بجا ماند که باز آمده

ایضاً

[illegible]

همه جا گر چه به تمکین و به ناز آمده

ایضاً

[illegible]

چشم بد دور که بسیار بناز آمده

ایضاً

[illegible]

جوان با آفت گران لف دراز آمده

ایضاً

[illegible]

چون تو غمخانه ام ای شعله نواز آمده

ایضاً

[illegible]

کلبه من دیده و آتش بجان زده

ایضاً

[illegible]

نشکفته گل هنوز که باد خزان زده

[illegible]

[illegible]

دیوانه گشت چون من و سر در جهان زده

[illegible]

زلفش از روی کفر ره مومنان شده

[illegible]

پای طلب بکوی غم از بهر آن زده

[illegible]

آفتابی از ز ابر پنهان کرده

[illegible]

روز و شب آغوش ... گریبان کرده

[illegible]

خانه صبر مرا یکبار ویران کرده

[illegible]

اسلام او ... کافرستان ...

[illegible]

بسکه ... در خاک شهیدان زده

[illegible]

غارت دل کرده این تاراج ایمان کرده

کاکل زنار وش تا بر نشان کرده

گر عرق جوش شد تا بر از افشان کرده

هندوی ار هزن چاه زنخدان کرده

بی سبب بر چه یوسف از زندان کرده

خویش را در عاشقی رسوای ایران کرده

ای سر و تازه من جمن از چمن پرورده

هرگز ز زخم از تو همان تو رو مده

جائی که شکایت یار را نشنیند

روزی جائی نویس کالبش نسین

خوش او اقیم واوابات اوان شده

مدعای که چنین صاحب سامان شده

مانده تو بهم که بی زر خرنده

چشم مردود که به عزه دوران شده

چون سخن ... روحن فهم سخندان شده

چه زعشاق سنبندی کو تو اخوان شده

بیت

[illegible]

باشارات که این طور شفا وان شده

بیت

[illegible]

تا تو چون آب درین باغ خرامان شده

بیت

[illegible]

چون چنین است ره رهرو ره دان شده

بیت

[illegible]

که همان طرح که مخوات انسان شده

[illegible]

[illegible]

خلقی همه مشغول و غایب زمیانه

بیت

[illegible]

یعنی که ز اصطلیم خانه کیانه

بیت

[illegible]

مطرب بسرود نی و بلبل به ترانه

بیت

[illegible]

او خانه همی جوید و من صاحب خانه

[illegible]

بیت

[illegible]

مقصود تو ئی کعبه و بتخانه بهانه

بیت

[illegible]

دیوانه منم سگه روم خانه کجا نه

بیت

[illegible]

یعنی که کنه را به از این بیت بها نه

[illegible]

ای کافر فرنگ تو ایمان کیستی

بیت

[illegible]

ای بیت انتخاب دیوان کیستی

بیت

[illegible]

سرو که شعله گلستان کیستی

بیت

[illegible]

ای کرم جلوه شمع شبستان کیستی

بیت

[illegible]

با من بگو که بوی گلستان کیستی

[illegible]

[illegible]

بگو که واله و حیران کیستی [illegible]

[illegible]

چه موجب است که با غیر من صفا داری

[illegible]

که جان من هدف ناوک بلا داری

[illegible]

تو هم جوانی و از خود امید بادا[illegible]

[illegible]

گر این شرط کرم باشد وفا داری

[illegible]

که با عراقی مسکین سر جفا داری

[illegible]

هزار یک شاهی نه زر و کدائی

[illegible]

که هرگز نرفته به راه وفائی

[illegible]

چه غم داری از محنت بینوائی
که رحمی کنی بر دل مبتلائی

که هرگز ندیده چو تو دلربائی
گرفتار دیدار یوسف لقائی

گرفتار شوخی ز راه جدائی

ای قامت رعنا تو سرو ریاض دلبری

بیت

[illegible]

حوری ام با ملک فرزند آدم پری

بیت

آفاق را گردیده ام مهر بتان ورزیده ام

بسیار خوبان دیده ام اما تو چیز دیگری

بیت

[illegible]

از من مرو ای همچو جان ای شنگ [illegible]

بیت

من تن شدم تو جان شدی [illegible]

تا کس نگوید بعد از این من دیگرم تو دیگری

بیت

[illegible]

باشد که از بهر خدا سوی غریبان بنگری

[illegible]

گه بود دور و گهگهش [illegible] شاهی و خوبی

بیت

[illegible]

لاف مهرش چه زنم او قرشی من حبشی

بیت

[illegible]

باشد او شهره آفاق بخورشید و شی

[illegible]

[illegible]

وجهه فی نظری کالعلاة وعشی

[illegible]

ذوق این می نشناسی بخدا تا نچشی

[illegible]

ضاعف الله بکل زمان عطشی

[illegible]

سر مبادت که از این راه قدم باز کشی

[illegible]

از شکار دل کرم که دگر می آیی

[illegible]

صفائیکه تو از خانه بدر می آیی

[illegible]

که چو خورشید تو با تیغ و سپر می آیی

[illegible]

که بسان اهل نظر انتظار می آیی

[illegible]

بیت

چشم بد دور که خوش ناز و کرمی آئی

بیت

که غرقناک ز آئینه بدر می آئی

بیت

وگر از خانه بامید چه بر می آئی

بیت

که تو در جلوه بالصدر الکذر می آئی

بیت

گر با آغوش من ای صاف گهر می آئی

بیت

کز نهوند نکوتر ز قمر می آئی

بیت

که تو هر دم بنظر رنگ دگر می آئی

بیت

ای تو السرو گل اندام بسر می آئی

[illegible]

بیت

از دل سوخته ام بوی کباب آمد است
دیده را غوطه خوران در جگر آب آمد است

[illegible]
[illegible]

میرود وقت بیا لیتم اگر می آئی

بیت

عقل از آن رخ [illegible] نقش چمن می آید
[illegible]

اول شب [illegible] وطن می آید
[illegible]

هر کرا در دم آخر تو بسر می آئی

بیت

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

کی تو ای سنگدل از خانه بدر می آئی

بیت

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

کی دگر از ته این ابر بدر می آئی

بیت

در گلزار اگر آن رخ ماه نبود
بلبل شیفته را [illegible] نبود

دل [illegible] امید [illegible]
[illegible]

نه بزاری نه بزور و نه بزر می آئی

بیت

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

که در آغوش من ای تنگ شکر می آئی

بیت

بیت

[illegible]

[illegible] اگر [illegible] کند علی

[illegible] کار پیمبر کند علی

زالجیات نطق چو لب تر کند علی

[illegible]

[illegible]

تا از برای موعظه منبر کند علی

آنجا که روبه باز و کبوتر کند علی

شعر

طفل ... بیامد ... زرد ... ای ...

وقت کرم اگر طلب زر کند علی

شعر

کوه احد ... و ... البرز ...

از هیبتش چو نقطه مختصر کند علی

شعر

... و قضا ...

چون طفل ... دفتر کند علی

شعر

...

شب را اگر بروز برابر کند علی

شعر

...

گر حکم بنده‌گی اسکندر کند علی

شعر

...

بحرین را ز آب دو گوهر کند علی

شعر

...

هر جا یراق گیری لشکر کند علی

شعر

...

تا و لجوشی نکهت مجمر کند علی

از طینت ... آدم ... سلطان عرب شاه عجم ... دارای

کردست التفات با فلک کند علی

گر زمین و ذوالفقار قلم سر کند علی

در قبضه آتش صورت اژدر کند علی

چون دست بر عنان کلا ور کند علی

با جیش ابر همه برابر کند علی

مهر سکه با مفر کند علی

هر چند وصف ذات پیمبر کند علی

کس انکی نماند که محضر کند علی

[illegible]

بیت

رضوان لباس ها ز لعل [illegible] ساده
حوران [illegible]

[illegible]

علمان [illegible]
[illegible]

چون تکیه بر کناره کوثر کند علی

بیت

[illegible]

[illegible]

گر سایه بر درخت صنوبر کند علی

بیت

[illegible]

[illegible]

زان بیشتر که بر سرش افسر کند علی

بیت

[illegible]

[illegible]

در کشتنش چو دست بخنجر کند علی

بیت

[illegible]

[illegible]

چون حلقه کبری خیبر کند علی

بیت

[illegible]

[illegible]

در [illegible] اشاره [illegible] کند علی

بیت

[illegible]

[illegible]

صبحی که زو بجانب خاور کند علی

بیت

[illegible]

[illegible]

تا از سنان علاج غضنفر کند علی

[illegible]

بیت

بر تخته فلک [illegible] برکشید [illegible]

[illegible] اختران [illegible]

[illegible] خاطیده [illegible] شود

موج محیط [illegible] شود

در کشتی سپهر چو لنگر کند علی

بیت

[illegible]

[illegible]

[illegible]

شرکت بجای [illegible]

بیت

[illegible] بلطافت [illegible]

[illegible] فضای [illegible]

[illegible] سلسبیل موج [illegible]

[illegible]

سرخاب اشک گل سمندر کند علی

بیت

[illegible]

[illegible]

[illegible]

شیر را چو جای شیر کند علی

بیت

[illegible] شکست [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

چون [illegible] وصال بساغر کند علی

بیت

[illegible]

[illegible]

[illegible]

گر [illegible] شرف [illegible] کند علی

بیت

افلاک [illegible]

چون [illegible]

[illegible]

[illegible]

در تیغ اگر شراره جوهر کند علی

بیت

[illegible]

[illegible]

[illegible]

تا بر مخالفات مظفر کند علی

آن حقایق
از نوری ارض و سما کرده پیدا
قابل
مخلوق
شمس و قمر و انجم و انوار [illegible]
[illegible]

در هوای کز شاخ گل [illegible]
[illegible]
معشر اگر زاوی خبر کند علی
[illegible]
از آنبوس آیه مجر کند علی

[illegible]
گردت [illegible] همبر کند علی
[illegible]
در مجلسی که منبل لشکر کند علی

[illegible]
گه حکم قتل چرخ با [illegible] کند علی
[illegible]
این جمله را حواله با خلکر کند علی

[illegible]
هر جا قبای معصر [illegible] کند علی
[illegible]
این کشت را چو مزرع [illegible] کند علی

[illegible] ۵۵۵

[illegible]

در دور [illegible] قاضی و الیه [illegible]
و [illegible] فعل [illegible]

[illegible] ماه
ما را چو [illegible] ناله [illegible]

از یک نگه چو لاله احمر کند علی

[illegible]

دو ران [illegible] ان ار [illegible]
گر زردی [illegible]

[illegible]
[illegible]

گر نشنوی و گوش ترا کر کند علی

[illegible]

ای کوکب [illegible]
اورده [illegible]

چون [illegible]
[illegible] طالع [illegible]

درمانده ات چو مهره ششدر کند علی

[illegible]

ای آسمان [illegible]
از [illegible]

[illegible]
[illegible]

یارب که بیله کاو نر اخر کند علی

[illegible]

[illegible]
[illegible]

ای مهر [illegible]
[illegible]

[illegible] الخسوف مکدر کند علی

[illegible]

ای [illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

سازد ترا چو دود بر آذر کند علی

[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

روی ترا سیاه چو دفتر کند علی

[illegible]

[illegible]
[illegible]

ای [illegible]
[illegible]

همچون هلال یکشبه لاغر کند علی

ایضا

تیغ صاف [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

خود را ز سستی معجز کند علی

ایضا

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

معجزت چو کعبه بی زر کند علی

ایضا

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

صد پاره ات چو بار صنوبر کند علی

ایضا

ای کهکشان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

قدرت الصورت معنی کند علی

ایضا

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

گلشن کل چو بوته زر کند علی

ایضا

ای سعد [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

چون سایه ات بخاک برابر کند علی

ایضا

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

یک پایه ات چو پاشنه در کند علی

ایضا

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ای بهره ات ز بال چو شهپر کند علی

تمت

[illegible]

ربع ز احقر چو نشتر کند علی

تمت

[illegible]

شریان [illegible] ضعف چو نشتر کند علی

تمت

[illegible]

ایجاد کار خانه دیگر کند علی

تمت

[illegible]

هستم امید وار که باور کند علی

رباعیات [illegible]

این کاسه گری که کاسه سرها کرد
در کاسه گری صنعت خود پیدا کرد
بر خوان وجود ما نگون کاسه نهاد
وان کاسه سر نگون پر از سودا کرد

وله

[illegible]

وله

[illegible]

وله

[illegible]

[illegible]

وله

تحفهٔ اقبال تو جز عالی نیست
چون گل شدن بطریق بد حالی نیست
از گوشهٔ خاطرم به پیمانه مکن
کان گوشه ز غم هیچ زمان خالی نیست

وله

[illegible]

وله

[illegible] جان [illegible] جان [illegible]
[illegible] [illegible] اختیاری

وله

گفتا [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] باری

وله

ناطق [illegible] کار زار [illegible]
[illegible] [illegible]

[illegible]
من [illegible] [illegible]

وله

[illegible] با غم [illegible]
[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]

وله

[illegible] [illegible] با لجاک
[illegible] [illegible] با لجاک

[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]

وله ایضاً

[illegible] [illegible]
ناطق [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]

وله ایضاً

ناطق [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]

وله ایضاً

[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]

وله ایضاً

ای [illegible] مطلبی
[illegible] مطلبی

[illegible] [illegible]
[illegible] مطلبی

وله ایضاً

[illegible]

وله

[illegible]

وله ایضاً

[illegible]

ولهم ایضاً

[illegible]

وله

[illegible]

1275

ولـه

دلی که بجز تو شد [illegible] طلبکار مباد
تا کم نشود که آن او بار [illegible]

[illegible] و چشم اندر دیدار
تا باز [illegible] چو [illegible] دیده [illegible]

ولـه

تا دار [illegible] و نو مراد او [illegible]
بنشینم بلندی شده و کفر [illegible]

جان و دل [illegible] سر جانان [illegible]
[illegible] دل بشد و دل [illegible] جانان [illegible]

ولـه

مرا بعقل [illegible] فلان [illegible] است
تو هم [illegible] نفسی [illegible] جهان [illegible] است

با هم [illegible] نفسی [illegible] است
مجموع حیات [illegible] است

ولـه

ای [illegible] عاشقان [illegible]
[illegible]

[illegible] عاشقان [illegible]
الا [illegible] عاشقان [illegible]

ولـه

در مصطبه [illegible] زده نای [illegible]
[illegible] دم [illegible]

[illegible] دولت [illegible]
با من [illegible]

ولـه

[illegible] صدق و صفا [illegible]

[illegible]
[illegible]

ولـه

صاحب نظران [illegible]
چون [illegible]

[illegible]
[illegible]

ولـه

[illegible] نظر [illegible] مرادی
[illegible]

[illegible]
[illegible] مرادی

[illegible]

وله

معشوق و عیان بود و [illegible]

همین [illegible]

[illegible]

وله

[illegible]

وله

[illegible]

وله

[illegible]

وله

[illegible]

وله

[illegible]

وله

[illegible]

وله

[illegible]

وله

[illegible]

ولـه

خوش باش که عالم گذران خواهد بود
روح از پی تن نعره زنان خواهد بود
این کاسهٔ سر که [illegible]
زیر لگد کوزه‌گران خواهد بود

ولـه

گویند مخور باده که شعبان ماه است
[illegible] رجب [illegible]
شعبان و رجب [illegible]
ماه رمضان [illegible]

ولـه

[illegible]

ولـه

[illegible]

ولـه

با مردم پاک اصل عاقل آمیز
وز نا اهلان هزار فرسنگ گریز
گر زهر دهد ترا خردمند بنوش
ور نوش رسد ز دست نا اهل بریز

ولـه

این چرخ فلک که ما در او حیرانیم
فانوس خیال از او مثالی دانیم
خورشید چراغدان و عالم فانوس
ما چون صوریم کاندر او حیرانیم

ولـه

[illegible]

ولـه

[illegible]

[illegible]

ولہ

جا ہنروکہ برلب او دولبت است
کوئی ز لب و زنخ تو ولی است [illegible]

بادا به سر [illegible] و بخوارئی [illegible]
کان [illegible] و زنخ [illegible] دل [illegible]

ولہ

خاکی که [illegible] پای [illegible]
[illegible] عارض [illegible]

[illegible] که [illegible]
[illegible] سلطانیست

ولہ

چند از پی آن [illegible] دادہ
[illegible] دی [illegible] جهان [illegible]

[illegible] و [illegible]
[illegible] نابوده

ولہ

[illegible] وصل [illegible]
[illegible]

[illegible] کس [illegible]
[illegible]

ولہ

[illegible] کس [illegible] زلف [illegible]
[illegible] لعل [illegible]

[illegible] جهان [illegible]
[illegible]

ولہ

چون [illegible] تمام [illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

ولہ

چون حاصل [illegible]
[illegible]

[illegible] دل [illegible]
[illegible]

ولہ

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

وله

ای قوم ... بر عرش نشستیم

زاده ... ... بر خیزیم

... ... بر دامن تست

... ... ... ... بر خیزیم

وله

تا از می ... ... بر خیزیم

... ... ... افلاک ... بر خیزیم

... ... ... ... بر خیزیم

... ... ... ... بر خیزیم

وله

هر ... ... ... ... جای ...

هر ... ... ... جای ...

آن ... ... ... ... ...

... ... ... جای ...

وله

من ... ... ... ... بر خیزیم

... ... ... ... بر خیزیم

... ... ... ... بر خیزیم

... ... ... ... بر خیزیم

وله

... ... ... ... آرد

چون ... ... ... ...

... ... ... ... خلق

... ... ... ... ...

وله

... ... ... ... باشد

... ... ... ... باشد

... ... ... ... باشد

... ... ... ... باشد

وله

... ... ... ... شود

... ... ... ... شود

... ... ... ... شود

... ... ... ... شود

وله

... ... ... ... باشد

... ... ... ... باشد

... ... ... ... باشد

... ... ... ... باشد

[illegible]

ولہ

گر نفس اسیر زندگانی گردد
مقدار که نور بخشد و ما بی گردد

زنهار که سرمایهٔ ایمان جان
عمر است چنان مگذران ... گردد

ولہ

ای دل چو زمانه ... ...
... ... ...

ای ... ... ...
... ... ...

ولہ

آنها که قدیم زمرهٔ جهان بودند
امروز چنین ... جهان ...

آگاه چه شد ... انسان برد
این دل ... بود آنکه بود

ولہ

خواهی که اساس ... ...
... بعالم ... باشی

فارغ ز ... ... باشی
تا آنکه ... باشی

ولہ

تا چند ... جان برنج
... دل ... رنج

چون ... ... ...
... ... ...

ولہ

... ... ...
... ... ...

چون دل ... ...
اکنون که ... ...

ولہ

ای آمده از عالم روحانی تفت
حیران شده در پنج و چهار و شش و هفت

می نوش ندانی ز کجا آمده‌ای
خوش باش ندانی بکجا خواهی رفت

ولہ

... ... ...
... ... ...

... ... ...
... ... ...

وله

شادی مطلب که حاصل عمر دمی است
هر ذره ز خاک کیقبادی و جمی است
احوال جهان و عمر فانی و وجود
خوابی و خیالی و فریبی و دمی است

وله

دریاب که از روح جدا خواهی رفت
در پرده اسرار فنا خواهی رفت
می نوش ندانی از کجا آمده‌ای
خوش باش ندانی به کجا خواهی رفت

وله

[illegible]

وله

[illegible]

وله

زان کوزه می که نیست در وی ضرری
پر کن قدحی بخور به من ده دگری
زان پیشتر ای صنم که در رهگذری
خاک من و تو کوزه کند کوزه گری

وله

[illegible] خاک من و تو
[illegible] خاک من و تو

وله

[illegible]

وله

[illegible]

[illegible]

ولە

هنگام صبوح ای صنم فرخ پی
برساز ترانه‌ای و پیش آور می
کافکند بخاک صد هزاران جم و کی
این آمدن تیر مه و رفتن دی

ولە

[illegible]

ولە

[illegible]

ولە

[illegible]

ولە

[illegible]

ولە

[illegible]

ولە

[illegible]

[illegible]

در منقبت امام ... علی ... [illegible]

... سلطان خراسان ... [illegible]

غزل خواجه ... [illegible]

ولـه

[illegible]

ولـه

قایم بوجود ما همه کون و مکان
ما ذات جهانیم و جهان سایه ماست

ولـه

[illegible]

ولـه

[illegible]

ولـه

[illegible]

ولـه

ابلیس ... آدم
[illegible]

ولـه

[illegible]
عارف نبود هر که ندارد ... حال

ولـه

[illegible]

ولـه

[illegible]

کاستانه ام ای شاه سلطان خراسان ... [illegible]

وله
چون ... گنبد ... [illegible] ... بادو فشو بیدو را
تا نقش ... [illegible] ... کوبیدو را
خواهی ... [illegible] ... بیدو را
در خاک ... [illegible] ... بیدو را

وله
گویند مرا که ... [illegible] ... هستم
گویند مرا که ... [illegible] ... هستم
در ... [illegible] ... یک من
کاند ... [illegible] ... هستم

وله
افتاده ... [illegible] ... مستی کاری
... [illegible] ... ملامت باری
ای کاش که ... [illegible] ... کاری
... [illegible] ... باری

وله
ابر آمد و باز بر سر سبزه گریست
بی باده گلرنگ نمی‌باید زیست
این سبزه که امروز تماشاگه ماست
تا سبزهٔ خاک ما تماشاگه کیست

وله
دی ... [illegible] ... بستیم
... [illegible] ... بستیم
با یار ... [illegible] ... بستیم
... [illegible] ... بستیم

وله
با سرو قدی تازه تر از خرمن گل
از دست مده جام می و دامن گل
زان پیش که ناگه شود از باد اجل
پیراهن عمر ما چو پیراهن گل

وله
... [illegible] ... بستیم
... [illegible] ... بستیم
... [illegible] ... بستیم
... [illegible] ... بستیم

وله
خوش باش ... [illegible] ... نخواهند
... [illegible] ... نخواهند
... [illegible] ... نخواهند
... [illegible] ... نخواهند

کای سلام ای شاه سلطان خراسان السلام
[illegible]
کای سلام ای شاه سلطان خراسان السلام
[illegible]
کای سلام ای شاه سلطان خراسان السلام
[illegible]
کای سلام ای شاه سلطان خراسان السلام
[illegible]
کای سلام ای شاه سلطان خراسان السلام

گاه سلام ای شاه و سلطان خراسان سلام

[illegible]

ولَه

عکسی که از روی جمال بانشید رسیم
وجود او در امر کرده و دل کردی بار

دل آنگاه میان امروز بینش عاجز
نقصه چنان بود و گنج داد او را

ولَه

گویند مرا که دو رخی باشد بیت
و لیک خلاف دل الا و خوان

گر عاشق نیست در رخ او ابود و
فرو است بی نیست بی بیان گوید

ولَه

منجود و دل را که دل عاشقی کردید
عشق را بر نه بار او بر می ارزید

گرم اردم منجواره و دو رخ بانشید
بس دو دوست بس دل بحوار دو دو

ولَه

نیام مرفت بمجمه میماند راز
جان سلطان است و نیز این راز

دراز حسن اول عیر و یار دل
این حمله را قلندر سلطان

ولَه

عمر را گرفتن او بود از باصفت
افسانه بنوی عاقبت از رخ او

یاری چو وفا بنوی ای عاجز
افسانه بیان نیست افسانه

ولَه

منجود و دل را بر ای عارضت
نیر خلاف و دین او دل ادبیت

خواهم که نیکو دل بر این نقصی
منجود و دل است بود و سر این نیست

ولَه

احوال نیست نامه را او یار دل
احوال جهان را سرو سامان نیست

طمع بجمع با روی عمل نبود
و اسم بجمع با عقل نبود

چند بی عمر مهر و دو دل را دیده
سخن به عمر افتد بی افسانه

از او در روی عالم صفت را دارم
زان بحسن است در دل نبود

گاه سلام ای شاه و سلطان خراسان سلام

[illegible]

ولە

از شب وصال بکشی تو ابروی سرکرده
فرود آمد و در ظل ماه غیبی تو ابروی

اول بسه طلاق ده دختر رز را گفت
پس بگیر دختر ز زلف تو ابروی گفت

ولە

اوّل پیاله و سبوی وصال جوی
و از پیش جام کرده تمام و روی

پس اگر درد ز اله بیخ و جوی
صد بار پیاله کرده صد بار سوی

ولە

آن کس که بکدم ز حیات و دولت بخورد
هر لذت که در دولت بخورد

سوزنده دو جوی اولیست لیکن ندر دوا
سوزنده دو جوی اولیست در کام بخورد

ولە

بادختر و پیاله جنگ و جنگ زنیم
می با من نشینیم و نام و ننگ زنیم

دیگر غم دوران که در کنار دون زنیم
وین غم نیز تا بار نیک زنیم

ولە

رو در پی معنی و مرا دست افتاده
ای آن که ز سر ما و دولت افتاده

دل سنگدل که دار ز سر فرخ و دست افتاده
در حلقه زلف سر رشت افتاده

ولە

درد دل پیش کسی کاری که عیارانه بیست
زان می که گل زان کار دهی نیست

دل با سر که ز آتش دل و در نیست
دریا به کند ما دریا دست نیست

ولە

کر دور دو دان می که جگر خون شود
از درد غم هیچ دل کرده خون شود

یاران همه بگذرند که بغم خون بکنی
کمبیرد ار انجمن است ازو خون شود

ولە

دل کرد کسی که وعده سوار آمد دل
گر با هم دل یار کار آمد دل

دل کر شود وطن کسی که سوار دو عشق
در عشق با نیک به کار آمد دل

کالسلام ای شاه سلطان جهان اسلام
کالسلام ای شاه سلطان خراسان السلام

حمل الهی علی ...

وله

دنیا برا و بنده و [illegible]
وین نامه [illegible]

گیرم که بکام من [illegible] دل [illegible]
صد سال و گر [illegible]

وله

خواهی که [illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

وله

اکنون که [illegible]
[illegible]

دست طرب [illegible] ساغر [illegible]
امروز که [illegible]

وله

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible] غنیمت است [illegible]
[illegible] غنیمت است [illegible]

[illegible]
[illegible] غنیمت است [illegible]

وله

[illegible]
[illegible]

[illegible]
لا حول و لا قوة الا بالله

خواجه [illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

ملا [illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]

اولی

بابا فضل بزم خوش

از فرقت توغنچه شده جان بلب [illegible]

[illegible]

حکیم رکنای مسیح

در فصل جوانی زمی ناب گذشتیم

وقت است که از سر این آب گذشتیم

[illegible]

در انتظارت ای گل [illegible]

[illegible]

میرزا شاه حسین

[illegible]

شاه طهماسب

[illegible]

ولـه

[illegible]

بابا فغانی شیرازی

[illegible]

رباعی

[illegible]

ولـه

[illegible]

مولانا کمال خجند

[illegible]

ولـه

[illegible]

محتشم کاشی

[illegible]

نیک بنی ... [illegible]

میرزا محمد علی صایب تبریزی

[illegible]

ولـه

[illegible]

محمد خان

بالطف سخن بی [illegible] دیدن تاب
باشد که بگوئی [illegible] از آب

با لطف چو من [illegible]
دنیا ببین [illegible]

حسین

ای باد صبا [illegible] آشنایی
از طرف [illegible] بی وفائی

[illegible]

ولد ارقلندر است [illegible] من بازاری
او با طرب [illegible] بازاری

ای دل [illegible] بازاری
صیدی [illegible]

[illegible]

ولهُ

دل ... عشق ... دارد

جان ... دارد

وله

ای که ... در ... بستان آمد

ولهُ

ولهُ

ولهُ

ولهُ

ملا سعیدای اشرف

طالبای کلیم

میرزا محمد علی صائب تبریزی

ولهُ

ولهُ

و له

[illegible]

و له

[illegible]

و له

[illegible]

و له

[illegible]

و له ایضاً

[illegible]

و له

[illegible]

و له

[illegible]

ولد ایضاً

... دل کاری نداری

... آزاری نداری

شیخ علی حزین صفاهانی

[illegible]

مولوی جامی

[illegible]

ابوالبرکات

[illegible]

کمال

[illegible]

شاه عباس

[illegible]

خواجه آصفی شیرازی

محسن کاشی

ولـه

میرزا صاحب تبریزی

ولـه

عمری که گذشت با من و ما نیست
یا چشم لطیف ور ... نیست

این ... که ... خبر شود
او ... صالح و ... نیست

ولـه

و ... وفا ... نیست

در ... بیگانه

ولـه

... هیچ یکی ... دارد
یعقوب ... ندارد

و ... نیست
... ندارد

ولـه

ای ... که ... ندارد

ای ... ندارد

ولـه

...

نظام الملک

میرزا صاحب تبریزی

ولـه

...

وله

[illegible]

وله

[illegible]

میرزا صایب تبریزی

[illegible]

وله

گر رود ... سکوی ... [illegible]

... به لطف ... [illegible]

... [illegible]

وله

ای مطرب عاشقان ... [illegible]

... [illegible]

وله

[illegible]

وله

... [illegible]

ای ... [illegible]

وله

... عشق و ... [illegible]

داغ و ... [illegible]

... [illegible]

وله

از لطف ... [illegible]

خاطر ما ... [illegible]

وله

داغ ... [illegible]

... [illegible]

... عشق ... [illegible]

وله

... دلا ... [illegible]

این چمن ... [illegible]

موی ... [illegible]

وله

ای آنکه ... عشق‌بازی ... [illegible]

آسوده ... [illegible]

در نامه ... [illegible]

افسانهٔ عشق و وصل ... [illegible]

[illegible]

نعمت‌خان عالی

[illegible]

میرزا محمد علی صائب تبریزی

وله

ان خانه تنگست مجلس دکرست باز

لاادری

میرزا شوکت بخاری

وله

زعمر و دل اگر کوهر نیابی سست

سرو دی نیست بمرہ هم ابساط دو دل

سیکرم اگر با سب بسیدان دادی

وله

ان سرو که پیکر یکشمه نکاشت

وله

بادر سر زلف یار سلسله ایست

میرزا ابو ... کشمیری

... ز دل ... تنبیغ چو خامه ...

مخلص کاشی

همچنین عجز دارم دل ...

وله

هجرانست که بجان من درویش آمد

گویی که ... پیش آمد

وله

تیره ... روز ... دیگر

وله

آن لاله ... 

بلبل ... گل ...

با گل ...

حسین بنائی

خواجه ... ثنائی

ولد ... 

...

غزالی مروی

میرزا ... 

بیان ...

ولد

...

ولد

میرزا ... 

ولد

... کاشی

ولد

میرزا ... 

[illegible]

چون بدان سلمی بیدارای من
گفت اینجا و گفت و لیک من
محمل فرو بادیه ست و
عقده از دل بگشاید عشق
که غم از بند غم آزاد شد
محملش بنهاد و خود ولش

مستم ز می عشق تو ...
...
در بند خم زلف تو ...
...
دولت اندر ...
دلم از لب ...

بیا که ...
...

[illegible]

بیا آنکه ... [illegible]

من از اصلاح ... [illegible]

[illegible]

گفت عاقل ... [illegible]

[illegible]

عشق ... [illegible]

عقل میگوید ز زنجیر و جنون
عقل میگوید ز بیم ذوفنون
عقل میگوید که در داغ جان نکوست
عشق میگوید فراغ جان نکوست
عشق میگوید جنون از زهد به
عقل میگوید که حکمت [illegible]

عقل گوید بندگی فرزین کنم
عشق گوید اسپ همت زین کنم
عقل میگوید که دل از کف مده
عشق میگوید که ما وا نیم و دل
عقل میگوید که دل [illegible]
عشق میگوید غم دل [illegible]
عقل میگوید [illegible]
عشق میگوید [illegible]
[illegible]

**بابا [illegible] جامی**

[illegible] لبان [illegible] است
[illegible] است

**وله**

[illegible]
[illegible]

**[illegible]**

[illegible]
[illegible]

**[illegible]**

[illegible]
[illegible]

**[illegible]**

[illegible] پاکان بابلی
[illegible] ان [illegible]

**[illegible]**

[illegible]
[illegible]

**[illegible]**

[illegible]
[illegible]

**[illegible]**

[illegible]
[illegible]

**[illegible] حافظ شیرازی**

[illegible]
[illegible]

**[illegible]**

[illegible]
[illegible]

**وله**

[illegible]
[illegible]

**[illegible]**

[illegible]
[illegible]

**[illegible]**

[illegible]
[illegible]

**وله**

[illegible]
[illegible]

**[illegible]**

[illegible]
[illegible]

**[illegible]**

[illegible]
[illegible]

**وله**

[illegible]
[illegible]

[illegible]
بیا ساقی آن می که عکس [illegible] جام
[illegible]
بیا ساقی [illegible]
[illegible]

بده تا بگویم به آواز نی
که جمشید کی بود و کاوس کی

بیا ساقی آن کیمیای فتوح
که با گنج قارون دهد عمر نوح
بده تا به رویت گشایند باز
در کامرانی و عمر دراز

بیا ساقی آن آتش تابناک
...

بیا ساقی آن می که حال آورد
کرامت فزاید کمال آورد
بمن ده که بس بیدل افتاده‌ام
وزین هر دو بیحاصل افتاده‌ام

[illegible]

بیا ساقی آن می که ...
...
مشام خرد تا ابد خوش کنم

[illegible]

چو شد باغ روحانیان مسکنم
در اینجا چرا تخته‌بند تنم

گردد ردیف الف از کلام ...

ای جهانرا ... [illegible]

[illegible]

لا اعلم

تشنه بودم به لطف دیگران سیری‌ها
کز شنید دیگران [illegible]

[illegible]

تا چون ... [illegible]

[illegible]

گردد ردیف [illegible]

[illegible]

ظهیر فاریابی

دل اسیر اگر بیابان آمد ز غم عشق
فتاده و این بیت چاکدامان عور

بنده را طمع اندیشه‌ی معشوق
[illegible]

باده و دست [illegible] کاین [illegible]
[illegible]

تو در بیان [illegible]
[illegible]

[illegible]

زنده‌ست دل [illegible]
چنانکه صورت [illegible]

[illegible]

[illegible]

ایضاً

[illegible] باد
[illegible] باد

[illegible] باد
[illegible] باد

[illegible] باد
[illegible] باد

عالی مقام [illegible] باد

اول ورق [illegible] باد

[illegible] باد

ای [illegible]
از آتش [illegible]

[illegible]
ایام [illegible]

[illegible]

ایضاً

در مدت عمر ما [illegible]
خورشید دو [illegible]

چون عمر [illegible] کردی
دولت که [illegible]

پیش از عمر [illegible] آمد
[illegible]

ردیف [illegible]

ای خواب [illegible]
[illegible]

ایضاً

زلف [illegible]
[illegible]

دی [illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

ردیف [illegible]

ای دل [illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

ایضاً

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

سلطان [illegible]
[illegible]

ردیف الدال [illegible]

ردیف الدال [illegible]

[illegible]

نیز

دارای بلند شان که او را وزیر نیست
ایشک جهان پر شد او را نمی رسد

کاه کاه جای که بهست ایشکنی
در جو صلد و ز جیم این باز نمی رسد

خواجه حسن

باده در انجمن نمی گیرد
نام او در این نمی گیرد

تا بخون من است سر این پرده
سینه در بر من نمی گیرد

نیز

هر که او عشق را به سر آید
او خود او اندر کفن نمی گیرد

تا به جنس دل ز لطف کرده‌ام
عمر بیابان چمن نمی گیرد

حسن او بر دست و دامنش
در ضمیر چمن نمی گیرد

محمد ردیف بیگی

کار من از دست بهانه
سر از جون دل بر این بیاید

نیز

برخیز که غم ز دل ما
کر به ابروی سو بان چمن بیاید

تا چون عمر که رفت جوانی
چه دانست عمر با این بیاید

گوهر جنید از دست کریبان
کر ز دامن کلین بیاید

تا دمی با جانان بنشینان
کر جا بالا از این بیاید

نیز

با سپاسک نکونام چند باری
الهی مجلس که این بیاید

چنان از سینه‌ام خیزد
این مجلس این بیاید

شاه فندی

از عشق این دل او را و فا
کر چو ان در یک کشته

گذشت عمر و در غم
که این مرا بی خواب بیاید

محمد ردیف الدال فاتح اللی

جامی شیرازی

ترجمه ردیف الدال المهمله

سعید اشرف

نیز

با نیکوان چهره چو پوشی شود غرامن
نگاه چهره چو خوبی از نقاب بکشاید

غلام مرتبه از او و هم بر سر کرد
چو نیست چهره چون آفتاب بکشاید

بجو سعادت آن که او دست و با تو آلی زد
گر بی نفش نشاند و ز آب بکشاید

نمی بینم که بر چهره سحاب او دارم
مرا چو مهر که چهره از سحاب بکشاید

دلی که در خم زلف تو پای بست افتاد
چو پای بست کسی زلف تو بشکست افتاد

جو ره نداشت به بستان عشق جز با دام
ز بند کاکل و داغ او از کجا به دست افتاد

به غیر از آن که شد از غم سرشته مرغ دلش
مقام خود ز شناسد کسی که پست افتاد

جو زیر کسی به دل جز به مهر و ماه بشکند
به بند زلف اسیر چو دل به دست افتاد

دلی که

سلیم

دلی که او دید به لطف او را لب بهتر زند
کبت دود و دوشش از کسی که چو سر افتاد

ابن یمین

ز دیوانه گر در دل وی نسوزد
سلیمان ز سر طیر السلام

گر چون نی چو پای او جالک گر ندو
بین باندو بادا این بهوش ام

چو وحش کشف و ز لوانه او در جواب
سر چون زیب آن جالک بدو دوام

نیز

چو دادی دل آن چون سر و کوشت
و دریاد و به بود دل آن صحبت ام

شیخ عطار

ببینم بر که ابر ابیم او باشم
بجای خویش ای وحوش ام

بجوش او بید آمد آواز از بالی
زجا برجست چون آن شوخ دادی

به دیدار و یکتا کسب دیدام
گر دادو به جز از نظر ما ام

الف

چو ابن بلا داده کای سان چنانیم
سر کرده در مجلس

چو ابن سیران داخنده شکست
کرده زاده از بنای شکست

سر کرده بنای دریابان
ز جای بنیاد بست

چو ابن بلا داده کای کای جوان بخت
خدا جوی کی کرده در بخت

ردیف الدال

چه سود دیم چو صباح صبح جهان گشتن
چو دل بمرد و بدنبال ... [illegible]
جهان بگشتم و ... [illegible]
بگرید کشتی از فال من شود غافل
بجاده ... که بچاره ... [illegible]
طریق عشق ... [illegible]

تمت ردیف [illegible]

ایضا له

باغ ... [illegible]
با همه ... [illegible]

تمت ردیف

الالف ... [illegible]

[illegible]

تمت ردیف [illegible]

۱۴۲۳

[illegible]

ای پیک دیار آشنایی [illegible]

[illegible]

ای سرو ... [illegible]

مست آمده با تیغ جهان آمده بودی
دامن بکمر زده در جستن جان آمده بودی

ای یار چه بادام ده و دل نشد انگشت تو [illegible]
ای باعث ... [illegible] ... آمده بودی

دیوانه من ... [illegible] ... آمده بودی
در دیده و دل ... [illegible] ... آمده بودی

جان من گر ... [illegible] ... بودی
کان ... [illegible] ... آمده بودی

[illegible]

باز آ که از بهر خدا روی دل ما
[illegible]

ای ... [illegible]

[illegible]

ای ... [illegible] ... باد ما
[illegible]

در ... [illegible] ... وفا
[illegible] ... عراقی

چو ... [illegible] ... ما
[illegible] ... دل ما

[illegible]

بیار ای ابر باران گر داری
چه داری در دریغ از دردمندان
بیا ای در درد ما گر داری
شدی تشنه لبان را وای [illegible]
ز باران رفت کشتی گر داری

بیا ای [illegible] گر داری
بود کشت امیدم خشک [illegible]

چو بنوازی گدای را [illegible]
[illegible] گر داری

بیا ما شس امیدم [illegible]
ای یارکه [illegible] اولیا

در راه [illegible]
[illegible]

با دل [illegible]
[illegible]

عشق [illegible]
عشق [illegible]

عشق [illegible]
عشق [illegible]

عشق [illegible]
[illegible]

هر که [illegible]
[illegible]

جان [illegible]
عقل [illegible]

[illegible]

هر کس [illegible]
کاران [illegible]

[illegible]

تا سلیمان [illegible]

[illegible]
خواب [illegible]

او جای خلوت خدا است
در خانه [illegible] ایست
او میر [illegible]

تمت ردیف الالف یحیی کاشی

رفت [illegible] ای دل

آن جهان یک تابش از خورشید جان
وین جهان یک قطره از دریای دل

لب ببند ار [illegible] بیم
بی زبان [illegible] آگاهی دل

تا ز چشم فانت و بالای دل

[illegible] چون کمان شد از [illegible]

[illegible] سیمای دل

ای شبهای [illegible] صفرای [illegible]
در [illegible] فراوان

بر کرانه بوی گلستان وصال [illegible]
همچنین [illegible] تا گلستان [illegible]

[illegible]

[illegible]

گره عشق [illegible]
[illegible]

[illegible] ایشان

فلک [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] بر جان و ... دل

دل [illegible]
دگران [illegible]

فلک [illegible]
فلک [illegible]

[illegible]
[illegible]

چشم [illegible]
حسن [illegible]

چشم [illegible]
[illegible]

چشم [illegible]
[illegible]

سلطنت [illegible]
وای [illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

چون ... بجوی کاندرو ... کوه و بیابان
... زبان ... چو ... بیابان ...

... خدا ... کمند ... روزها
... آن ... چون ...

دولت ... بکار ...
... این ... پیوند ...

... ای ... روزها
... کرد ... روز و شب

گفت ... جان ... زلفش ...
... گفت ... روز و شب

ردیف الباء

در هوایت ... روز و شب
... روز و شب

روز و شب ... مجنون ...
... روز و شب

جان و دل ... عاشقان ...
جان و دل ای ... روز و شب

تا بیابم آنچه در مقصود من است
لب به بابانی ... روز و شب

تا گرفت ... مطرب ... آغاز کرده
گاه چنگم گاه تارم روز و شب

میزنی ... در ... سر و
تا بگردون ... زیر ... روز و شب

ای که یار با عاشقان دارد ...
در میان این ... روز و شب

گه نشستم ... باز ...
... روز و شب

تا بیک شب ای ... روزه ام
تا نباشد ... روز و شب

خون از فغان ... فضل ...
عید باشد روز ... روز و شب

جان ... و جان ... ای جانفزو
انتظارم ... روز و شب

[illegible]

[illegible]



[illegible]

ردیف الدال [illegible]

[illegible]

ردیف الیاء [illegible]

[illegible]

زفاک می شود ز نور خیمه [illegible]

چمن پر است ز گلهای [illegible] من نظم

بیا [illegible] غنچه لب ما کنم

ردیف المیم [illegible]

[illegible]

ردیف الدال [illegible]

راه دو میدید یار را [illegible]

گر زنخ [illegible]

خاک شد [illegible] آسمان [illegible] جان

عنبر و مشک [illegible]

رونق باغ [illegible]

باغ [illegible] سرو [illegible]

خلوتیان آسمان [illegible]

[illegible]

این نان و آب چرخ چو سیلست بی‌وفا
من ماهیم نهنگم و عمانم آرزوست

پنهان ز دیدها و همه دیدها از اوست
آن آشکار صنعت پنهانم آرزوست

یک دست جام باده و یک دست زلف یار
رقصی چنین میانهٔ میدانم آرزوست

بنمای شمس مفخر تبریز رو ز شرق
من هدهدم حضور سلیمانم آرزوست

گویاترم ز بلبل اما ز رشک عام
مهریست بر دهانم و افغانم آرزوست

دی شیخ با چراغ همی گشت گرد شهر
کز دیو و دد ملولم و انسانم آرزوست

[illegible]

سرو نازد و شد م ان طره چین اندر چین
او همه ناز و من سوخته ... همه نیاز

تا ز ... حلقه سازد و او ... نگین
شمس تبریزی ... مخمور باز

وله ایضاً

یوسف از عشق ... پدید آر است
حسن از شعله کرم بازار است

چشم ... یادگار داران
وای ... جان ... است

ایضاً وله فی الدال

فریاد و فغان از در و دیوار برآمد
باز این چه فروغ است که از یار برآمد

بیدار غم عشق تو بیمار برآمد
بلبل [illegible] ز گلزار برآمد

سودا زده [illegible] عشق تو ام باز
[illegible] برآمد

[illegible]
[illegible] برآمد

فریاد [illegible]
[illegible] برآمد

ایضاً وله فی المدح

سرو ولی خدا بعد نبی [illegible]
معدن جود و سخا شاه سلام علیک

[illegible]
ای رخ شمس و قمر شاه سلام علیک

[illegible] با حسن و حسین
[illegible] شاه سلام علیک

[illegible] ذوالفقار
[illegible] شاه سلام علیک

نام تو [illegible]
[illegible] شاه سلام علیک

[illegible] خدای جلیل
[illegible] شاه سلام علیک

کعبه [illegible]
[illegible] شاه سلام علیک

صد توشه ذوالکرم شاه سلام علیک

تمت ردیف الکاف شمس تبریز

ای طرب جان جهان سلام علیک
ای عجب زمان سلام علیک
ای سلام تو در بخشیده
در همه آسمان سلام علیک
ای که بگذشت روی او بس کرد
کان حیرت نعمان سلام علیک
روز فردا از عرش تو گوید
زو تو در سر ان سلام علیک
گوش پنهان که بشنو
از پیمان پنهان سلام علیک
ای سلامی که در جهان شنوی
علیک بر سری
جان صدای که در بگوید
پیمان سلام علیک
تا ببینی میان
جان مست او بیاران چپ

ای سلم و لذت شاه سلام علیک
هست ترا فلک ره از جان و دل
چو کرد و در ادیم در عالم
ای تو چون روح شاه سلام علیک

منت کی کاو سینکر برم نور ابی انجا
عذر او بیار شاه سلام علیک

صبح سلام تو ای مقصد جان تو ای
نور ادم تو ای شاه سلام علیک

چو او حسن رسول فاعی و ابن رسول
نور او حسن رسول شاه سلام علیک

شمع نور ساقی کوثر تو ای
امیر تو ای ساقی شاه سلام علیک

شمع حیوان تو ای کلمه لقمان تو ای
حضرت سلیمان تو ای شاه سلام علیک

شافع محشر تو ای شافع حشر تو ای
هادی ابر تو ای شاه سلام علیک

اقتح ال... شیخ
ای دریای کان شاه سلام علیک

چون دل پر غم و جان باران سلام است
غایب او پنهان سلام علیک

شمس تبریز راحت دل ما است
راحت روح و جان سلام علیک

شمس تبریز

خواجه سلام علیک کی کان او چنین
خواجه علیک السلام عشق تو در تن ما

خواجه سلام علیک عشق تو شمس تبریز
خواجه علیک السلام سلام عشق عشاق

خواجه سلام علیک وصل و وصل ایمان
خواجه علیک السلام بر تو میر بین

خواجه سلام علیک علیم
خواجه علیک السلام

شاهد جان شمس و ...
شمس قمر ...

تمت ردیف النون شمس تبریز

ای عاشقان ای عاشقان ...
ای صادقان ای صادقان ...

تمت ردیف ... شمس تبریز

تا کی ای شمس جفا به سر نیابی
ای سرم تا چون طره سر یابی
چند چون طره چو دو تن او بیابی
از فتره دو در کی و جام بر زده نیابی
پس از عتاب جواب بیابی
ای از فتنه ای عصه جوا او بیابی
این از فتنه و دست بگر او بیابی
چند یا فتنه وصل و دو بیابی
باش تا بر او ناز بکند یا بشنی
ای نسیم کز این بود درمیان
با طرب چه کرد و دوی بمیرد
از دل آن کی کم عشق تو در دل
درمیان کی بای تو با نالش
ای یار تو بر او دست بر
وز دو عالم ز یاد تو بر یکی من
از جهان ای عشق تو در تن
با تو از جور و جفا بود در تن
وامن از صحبت این نیز جان من
لذت ساقه وا جمع بجان من

۱۲۶۳

اندر کرم نور عاشقان از عالم علوی
ای جان من خود دیده ام من عاشق دیرینه ام

اکنون که نوری کشته از جلوه های لاابالی
من عاشق دیرینه ام

اکنون که از ره مطلعم من عاشق دیرینه ام
وز غیب و ز شهادت ...

اکنون که احمد جلال ... من عاشق دیرینه ام
... من من ...

چندین ... ایران ... من عاشق دیرینه ام
ای وفا ... من عاشق دیرینه ام

بانوی ... من عاشق دیرینه ام
اندر دم عیسی ... من عاشق دیرینه ام

اندر کرم چون ... من عاشق دیرینه ام
در ... عاشق دیرینه ام

آدم نبوده ... من عاشق دیرینه ام
این ... من عاشق دیرینه ام

شاه ... من عاشق دیرینه ام
... من عاشق دیرینه ام

ای آفتاب ای ... کن
خود ... من عاشق دیرینه ام

ای ... من عاشق دیرینه ام
ای ... من عاشق دیرینه ام

... بوده ام ...
... من عاشق دیرینه ام

... تقاضا ... ام
... من عاشق دیرینه ام

... دریا ... افتاده اندر
... من عاشق دیرینه ام

... کن
... من عاشق دیرینه ام

گر زاهدی ... من عاشق دیرینه ام
... من عاشق دیرینه ام

ای عاشقان ... من عاشق دیرینه ام
ای ... من عاشق دیرینه ام

ای عاشقان ای عاشقان ... جانان
ای ... جانان

[illegible]

ای عارفان ای عارفان ای عارفان [illegible]
هم دردم او درمان [illegible]

ای منکران ای منکران [illegible]
تا نیست [illegible]

[illegible]

ای عاقلان ای عاقلان [illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

چون نیکوی تو ای [illegible] عطار او
[illegible]

حرف الغین المعجمه

ای یمن صدق و صفای تو دروغ
[illegible] وفای تو دروغ

[illegible] بود دروغ
[illegible] بود دروغ

[illegible] بود دروغ
[illegible] بود دروغ

[illegible] بود دروغ
حرف [illegible] جفای تو دروغ

[illegible] خطای تو دروغ
[illegible] بود دروغ

[illegible]
[illegible] بود دروغ

[illegible] آمد [illegible]
[illegible] بود دروغ

[illegible]

کوی‌کای ایر حبیب کلی یار دو
زور و بالم بیر ایتو دور دو

داست کوئیم بیر ابوس کا ی آکوی
ملک ایچره رضا بیتو دور دو

عاشق ایله بیر رضا ی کا ی عجب
[illegible]

[illegible]
زبان کلمات [illegible]

ردیف

خوبی صفا [illegible] کیم گفت گیر دو
خورشید [illegible]

[illegible] لعل [illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

بانو کل [illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

ردیف الیا

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

ای یار [illegible]
[illegible]

جای [illegible]
[illegible]

مطرب بیا که ... آگه بهاران
وانگه قدح ... گر دیده ام عزیز است

مرغ چو بار بار ... عالم و ... دلی
... گل عشق ... گل ... عزیز است

**... الدین عربی**

این جمله ... بجلد بستن
دیدم ... کتاب بجلد بستن

منوان ... جواهر ... می
... بجلد بستن

شعر ... فن ... ره ...
... بجلد بستن

ادب ... آسمان ... و
... بجلد بستن

... گلبند ... و ...
... بجلد بستن

**... البرز ...**

... آسمان ... بنشین
... بنشین

... بیدار ... داده
... بنشین

... بوده
... بنشین

... بار
... بنشین

... خرم
... بنشین

ای ... اقبال ...
... بنشین

... بالا ...
... بنشین

**... الدین ...**

ای ... ساقی ... است
... است

عشق ... جام
... است

[illegible]

چون شمع پروانه مظلوم پسندیدیم

[illegible] چو موم پسندیدیم

ای لب لعل تو کان قند و نبات [illegible]

در دو لب تو بس روان آب حیات [illegible]

فاش شد این عشق تو [illegible]

[illegible]

قصیده [illegible]

[illegible]

[illegible]

با خویش همیشه عشق بازد
با خویشتن است جادوانه

از آینه خوب خویشتن شیفته شود
در جلوه سرو دو عاشقانه

معشوقه و عشق و عاشق آمد
آینه و زلف و روی شانه

فی الجمله ز عیب و هست پیدا
[illegible]

با صورت خویش کرده عاشق
بی غیر بنا و صد بهانه

این نغز ... ضعیف ناچیز
[illegible] درین میانه

آواز خود و شنیده از خود
بی منت نای و بی چغانه

[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
نبود با خود و چه کار است [illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]

چون ... [illegible] ز جانان ... [illegible]
مرا افتاد با جانان ملاقات

چو از ... [illegible] ... بار غم
چو بوی ... [illegible] ... معانی

... [illegible] ... بالای ...
... [illegible] ... چندان ...

... [illegible] ... راه
... [illegible] ...

... [illegible] ...

عبد اللطیف الیاس عراقی

ای ... [illegible] ...
این چه لطف است ... [illegible] ...

... [illegible] ...

۱۷

عبد اللطیف الیاس عراقی

... [illegible] ...

دل ... [illegible] ...

... [illegible] ...

اگر چو مهر شوی دلنواز بیکس کام
شود آسان ز تو کام من تو باشی

اگر بجای حبابم نفس نسیم کروه
اگر بجای نفسم خوار شوم تو باشی

بهی نالم چو بلبل در سحرگاه
بهی کند ... تو باشی

مکن وصف تو حسن ماه رویی
عرض زان الف ... تو باشی

اگر نام تو گویم در سجودم
مراد از جلوه ... تو باشی

از آن دل در تو بستم ... عراقی
که بیخود ... تو باشی

ای وقت ... باقی
ای ... باقی

ای ... جان ... سیم
بی ... دارد ... داری

چهره ... ارباب سخن ... شود
... جانان ... شود

... با یاران ...
... ما ...

... لطف ... نیست
... یاران ... نیست

... آتش ...
... بادا بادا

قد با معلوم ... وقت نماز
... زار

... سخن ...
... شود

... عالمی ...
... دارد

... لطفی ... صبا
... یاری

[illegible]

[illegible]

از لباس فقر کی نقصی شرارت را رسد
گر ز خاکستر بپوشد ... پیرهن

جز بیاد او وشت ندادیم ... نگشود
پیچ و تاب ... ندادیم از زبان آتشم

زهی ... آیین ... وارهیم ما
... آتش ...

دور گردون میکند ... از خلق
در نمی آید ... آتش را

جز ... آتش است
زین سبب ...

ز پهلوی ضعیفان ... آتش را

...

چو ... آتش ...

غم چون ... آتش ...

غم چون ... آتش ...

چو آتش ...

...

... آتش ...

بوی ... آتش ...

... عشق ...

وداع وصل آن تو اچی کمتر ما وصل آمد زمین
کراید زندگی با هم یکجا نادوس آتش را

دنیا با بلبل نیش زه آرزوی سه میکند
آتش ایان بود آتش را

تکلیف دیدن معشوق عشق ما به سر آتش
که جو فن تبعه واشتهای آتش را

زجو به کل من ودواره راه بربان
که جا که به زبان آتش

درچمن آتش کند نعمت دو عالم سر
همیشه آتش سوزد دو اشتها دارد

تحمل آن سیاهی آن نیکو در نظر آن دوا
آتش

ز آتش بیکانه آب و آن شیند وا
که روی تا دنده ممن بکند باز آن را

کاندار آن بیگانگان عالم محبت کاری
که آتش با بیکاری کان فاکتر

که دورا از اینها این ز باده دوا
چون غم اول آنکه بمن شود دو

کالا از دو غم سر با خوبی نیست جانیست
که شود او اول نظام باده عنایت

دو دنیا نیست از آن اول نیم دوام
که کسی که می بیند باده وا زود بیند

تا وصال از کلام کار اول بصورت میکند
هر کار نعمی که با بند و القصار او

تا غم ز زر دل با ناوک نیش دارم
جز کلید غم آتش تا ل که دارم در دل آن

جز از وصول اول پس از در دو غم سر نسیم
با غم درباره آن اوم

غم نیکوست به جو غم ایدی
از غم با بیدی دو ارغم ایدی

رفتی از ساکار دل بکار باش
دانش جو آن کندم مدار

نشد

تن خاکی که بماند به زاد آدم ابلیس
سنت خاک که را دیده با محرم رود

زیر عجب و کبر کن تا قبله عالم شوی
بهر ابلیس را مگذار تا آدم شوی

قسمت آدم خدا از روز ازل نور و فیض
جام اول را بخاک آن سان که ریختند

ساز که طبع انسان هست عشق و غمی
سرو و بر وجود آدم ...

نشد

خود دیدن بهر آدم ز اول ... آدم ...
تا بدانی ...

بهر آدم ... مست ... جان ...
زین ... 

... آدم
... جام ازل ...

... بارا
... از ازل ...
نظاره صبح ازل ...

---

نشد

عمر از طول امل ... مرغ ...
بال مرغ ... تا ...

خالی

سینه ... جای ...
گلی که جلوه ...

کوتاه ... گره ...
پاسی ... دان ...

زیب

از ... بندگی ...
در جای ... زمین ...

خالی

جانان ... گوهر ...
زین ...

امن ... انتقام ...
با جدا ... فیض ...

قع

قالبای ... نیاز ...
سایه ... زمین ...

از ... نباشد
... زمین

[illegible]

چاره باران در صلاح کار چو بیچاره اند
برنیاز و موم زخم خانه زنبور را

[illegible]

[illegible]

[illegible]

چو ای گلشن وجود و اصل عالم زینت
که چو به سیب زنخدان او غبار برنیست

لطافتهای عالم گر بکویند
از آن سیب زنخدان او بوبند

از آن چون صدف دندان او دانه رسید
گر آن سیب زنخدان او ...

بگیر قفل مکن زنخدان ...
سر در چاه ...

مخلص

... زنخدان و فا ...
... 

... در زنخدان ...

...

شمع ... 
از ... 

چو ... شمع ... 
صفای ... 

...

[illegible]

[illegible]

وحید

چشمش از ناز [illegible]

[illegible]

بابا

[illegible]

[illegible]

[illegible]

قاضی

[illegible]

[illegible]

چشم بیمار ... [illegible]

فاش ... [illegible]

[illegible]

چشم مست ... [illegible]

[illegible]

چشمت ... [illegible]

[illegible]

نوحی مرغکان شد از بهاری که چشم تو بیند
اضطراب بغل ... رو تو بود ...

بجنبش ... وعقده دل
بارش ... این ابر

... ز اسمان ...

جهان ... زبان ...

[illegible]

ستم که بنست عرض ازان تیغ رسید
[illegible]

چون آدم [illegible] و رسی
مرا او [illegible] رسید

[illegible]

از آن همچون [illegible] بود
مانند قلم [illegible] بود

[illegible] وعطش
[illegible]

[illegible] وصال
[illegible]

[illegible]

[illegible]

هرا او دل [illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible] وفا
[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

نامم آسا ... [illegible]

از نعمت ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

بیت

دونیا بیلا ... [illegible]

نظم

[illegible]

بیت

[illegible]

نظم

[illegible]

بیت

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

… عاشق وفا کرد …

… بیرون …

[illegible]

باران ز فلک چو تیر بارد شعله آهم
چون ابر تو فانوس کنی در انجمن افتد

نغمه دیده ز تار رگ [illegible] زاید
بهار [illegible] [illegible]

از چه [illegible] تو چون صبح [illegible] کان [illegible]
ماند [illegible] [illegible]

بجهان آن [illegible] [illegible]
[illegible] از دل [illegible]

از رنگ آتش [illegible] کند آتش [illegible]
[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] صدای [illegible]
[illegible] [illegible]

بجهان [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] توان بود
[illegible] [illegible] توان بود

چون [illegible] [illegible] [illegible] بود
[illegible] [illegible] توان بود

چون [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] طعان [illegible] [illegible]
میوه [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] آسمان [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] زلف ایاز
[illegible] [illegible] [illegible]

ولـه

بخشیده [illegible] یعنی که [illegible]

[illegible] آینه [illegible]

ولـه

طوطی از شیرین زبانی [illegible]

[illegible]

ایضاً

[illegible] آینه [illegible]

[illegible]

ایضاً

[illegible] آینه [illegible]

[illegible]

[illegible]

همچو آیینه ز در و دیوار روی ما ببین
چو بوی تنگ من گم در لباس عنبری

آیینه دار دو جهان روی سفید باد
[illegible]

[illegible]

صفای خاطر آیینه [illegible]

[illegible]

[illegible]

آیینه را وصال تو خوش روی داده است
صورت [illegible] خوش میکند

[illegible] گفتم [illegible] از دل
آیینه [illegible] خوش میکند

[illegible] آیینه در جهان
[illegible] سکندران

[illegible]

[illegible] آیینه [illegible] شوی
[illegible] فولاد

[illegible] افتادن
[illegible] افتادن

[illegible] آفتاب

[illegible] جمشیدی
[illegible] سکندری

[illegible]

١٤١٣

ترنم

گر نشنید بوی گلی تو بلبل چون مست دربار دامم مست
حقه و تابوت و ز توت طبع دل باده

مشتاق

در لعبت ای یار نیست در جهان بیکس من
در شب علی یار نیست جان تن من

از مهر تو علی یار دو یار من
یا دام و مهر تو نیست دل دوش

بسمل

فصل و فصل مهر تو یار دی آرد دیار نیست
تحل یا دام مهر یا جهان یار دید

ساطع

در انتظار تو خیمه نکو و یاد دام
نه عیان نیست و بیان دیده بدان

یاد

یادم خیمه قدوه هم از عون آزاد
یاد دام صبح یار دیده بی نور آزاد

نصیب بدر زبان یا شد و صلاح
یاد دام نکو یار دیده

در چمن گلشن نار در چمن دارد
در نیاز یاد دام در چمن دیده

طوطی

ای یادوار حلقه از زلف بگذاری
حال دل نکهت تا سوی بوی بوی

فنی

بچمن رفتی و از مهر یار تو صبا
امتحان دل کل یار حال تو بکرد

مشتاق

تا سرم گنبد بلبل مهر یار زده را
از یار گل و صبا دارم

فصل

زین فصل گل و بوی نیامد مهر زد
سوی یار چمن گل نبی صبا بیرد

ای یار ای فارا در وده نیست
ای حال در فتح دون آزاده

کل خوش و لالا مست کل محمور
ای یار صبا تیمه آورده نیست

کشود زلف آن گره گل را
در ایشان بیوه موی کلاه صبا

نا زده یاد زلف یار دم آرا دارا
اصلح الله شان ما را ابدا

زنهار فریب زرق پوشان نخری [illegible]
[illegible] تا ... باشی

[illegible]

هر [illegible] که ... زاهد ...

[illegible]

در [illegible] زاهد ...

[illegible]

چون زبان سرکه ... دلالت پنهانی

ایضه
زاهد از عمامه اش سنگین تر از دستار بود
وانگه این بالا و دیدی که پای استین از ...

شیخ در زینتی درویم بار کنی بازار گرم
چون بکاری کابچه بیاری دکانی برد

مخلص
از جهل سوخت زاهد مصر و صلاح خود را
افکند در بجاری از حرص صلاح خود را

از طمع زاهد مرید و مرید ... صوم و صلو
... [illegible]

ایضه
کرد شیخ از جوال الفقر ... جم
بجرم ... درلباس ... نیست

زاهد کلاه از زرنح ... و صلاح
اما بجان ... مبارک ... نیست

دامن ... افکند صیاد ... مرسید
از ... زرد ... زنار ...

زاهد ... طلب ...
از ... صلاح از ... بیش ...

ایضه
چون زبان ... رنگ ... وقت ...
... [illegible]

وحید
چون کنی ... علم ... سکین ...
از ... دربان ...

گفتگوی ... فاشقان
... اسپهان

ایضا
... عرض نیاز بود
چون ... ناز بود

اشرف
زلیخا ... باز وصف ... کردم
... [illegible]

صایب
از زبان ... فاش ... دل
... [illegible]

وحید
... زبان ... دیده را
... [illegible]

اشرف
... فلاطون ...
... [illegible]

[illegible]

[illegible]

صائب

تلخ چون بوی تو جانان بپیمانت
گر بچو موج سرگشتی در آن دریا را

زنجیری عاشق خود جاب
سر از دل اخیار دریا را

گوهر دار دانقلاب نتوان زمین دریا شود
منت من سرت ریست میارد مرا

نو فاش جمال حالان در تو
بی سرگشتی است دریا موج دریا

صائب

میکند دل خالق دریا را باد
کی نصیحت بیکند بیکین ول آزرده را

زدست دنیا بر دلگیر قول
کی موج از نیل یاران دریا بار میکند

بیکران چشم نکرده ران بیکنیان
کی موج جبان بیک موج از دو بیلان

عارفانه اول پیش دو ز موج حادثه
چرا دیگران دل صاحب دل میشود

[illegible]

طالع کوتاه باشد و نادر رسا
از بخت سیه شدم بلند آوازه
بیوسته ز ابر صبح خلیل بهره مرا
[illegible] چشم اشکم درون در خواب دید
بخت ما را تاب بیداری نبود
شانی
از اختر خویشم که داغ [illegible] است
[illegible] چه برابر موج خون اند

[illegible]
از وقت [illegible] [illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

نقش در صحبت بلبل اثر من می آید
حضور [illegible] مرده آواز بلبل را

بمیان چو گلدری [illegible] گل خورده اید
اگر گلستان شمیم [illegible] زوبرون

چون قاطع بود بر پای دامن گل
انکه [illegible] نفس بلبل [illegible] داده است

صائب
می آید [illegible] خاطر آزاده بلبل
گر روی گل غلط [illegible] شبنم دیده [illegible]

محسن
ز شور [illegible] بلبل گشت معلوم
که گل چیدن [illegible] از دو [illegible]

چو عاشق [illegible] جای [illegible]
چو بلبل [illegible] کند [illegible]

مخلص
از تماشای چمن دل [illegible]
[illegible] بلبل گل [illegible]

[illegible]
[illegible] ذات بلبل
[illegible] گل

در عالم [illegible] دو کلام [illegible]
عمر دوباره [illegible]
[illegible] بیغام [illegible]

هر بلای [illegible] قیمت عالم
بوده [illegible] وقتی ساخته اند